

شخصی که نزد پلیس متهم بفریب کاری است

.....

میگوید :

در حرفه ام پخته نشد ه بو دم ورنه
د ستگیر نمیشد م

Ketabton.com



۲۶ حمل مصادف با میلاد سید و حضرت سرور کائنات (ص) است



روز یکشنبه ۲۶ حمل مصادف با ۱۲ ربیع الاول و میلاد سید عودحضرت سرور کائنات بوده مردم هندیان افغانستان بیار و بوداین روز خجسته تاریخ اسلام محا فل ختم قرآن عظیم الشان تشکیل خواهند داد.

ریاست تفتیش وزارت عدیله گفت چون روز یکشنبه تعطیل عمومی بوده و روز شنبه که روز رسمی است و درین دور روز تعطیل عمومی واقع شده است طبق حکم فقره دوم ماده سی و پنجم قانون مامورین دولت روز شنبه نیز تعطیل عمومی میباشد.

قرار یک خبر دیگر از وزارت مخابرات بروزهای شنبه و یکشنبه ۲۵ و ۲۶ حمل غرفه یستی پوسته خانه های مرکزی شهر نو و میدان هوایی بنام ملکی گابل و هوتل انتر کانتی نتیوال مفتوح میباشد.

دورنما ی مسجد مبارک
نبوی (ص) در شهر مدینه

والا حضرت شهزاده احمد شاه و الا حضرت خاتول بعد از ظهر روز ۲۱ حمل از مزار شریف بکابل

سراجعت گردند



والا حضرت شهزاده احمد شاه و همسرشان والا حضرت خاتول بعد از ظهر روز ۲۱ حمل مزار شریف توسط طیاره باخته افغان‌الوته به کابل مراجعت کردند.
والا حضرت شاهدخت هریم، والا حضرت شهزاده شاه محمود و والا حضرت محبوب غازی که با والاحضر تین همراه بودند نیز یک‌کابل مراجعت نمودند.

بناغلی علی محمد وزیر در بار سلطنتی انگلیس محمد بشیر لوبدین سکر تر جنرال جمعیت افغانی سرمهیا مشت و عده از جنرال های اردوی شا هانه در میدان هوایی بنام ملکی کابل هنگام مواعصلت از والا حضرت استقبال نمودند.

قرار یک خبر دیگر والا حضرت شهزاده احمد شاه در میدان هوایی مزار شریف سلام قطعه شریفیاتی را قبول و آنرا معاينة فرمودند.

بناغلی عبدالعزیز والی بلخ، میرمن عزیز و تورن جنرال سید انور شاه قوما ندان قوای نمیر هر زده، والا حضرات رانا نزدیک طیاره مشایعت کردند.

برای وداع والا حضرت در میدان هوایی بناغلی عبده احمد پخشی و ای سمنگان، مسو اوی عبد الو دود، موسوی عبدالهادی فاری زاده، روسای محکم ولایات بلخ و سمنگان، بشار و اسپریست من از شریف بناغلی محمد سرور اکبری، بناغلی میدیجین عمر و بناغلی فاری عبدالله، و کلایی مزار شریف دولت آباد و شور تیه در ولسی جرج که، روپلای دو آین و صاحب منصبان عسکری قضای و معاریف شریف مزار شریف باخانهای شان

حضور بهم رسانیده بودند.
هگامیکه والا حضرت شهزاده احمد شاه حین بازگشت از سفر ولایت بلخ در میدان هوایی کابل با بناغلی علی محمد وزیر در بار سلطنتی مصالحة میفرمایند.

شاغلی محمد موسی شفیق صدر اعظم در دوین جلسه والیان و آنها
حکومت اشتراک کرد



ژوند

شنبه ۲۵ حمل ۱۳۵۲

۱۲ ربیع الاول

یا

سالگرد هیلاد

سعود حضرت سرور

کائنات

شاغلی محمد موسی شفیق صدر اعظم در دوین جلسه بیان اشتراک کرد که از طرف وزارت داخله بین والیان و اعضای حکومت دایر گردید. در جلسه مذکور ده والی و لیات شمال و شمال غرب گشمر اشتراک نموده بودند. این جلسات برای شرح پروگرام های وزارت های مختلف و تامین موادریت در زاده تطبیق موثر اوامر و پروگرام های وزارت ها و اطلاع اعضا حکومت از مشکلات و ایاز مندی های محیط والیان طرح گردیده است.

والیان درین جلسه در اول به اظهارات شاغلی صدر اعظم درباره اهداف عده حکومت برای اجرای امور و نقش والیان در خدمت کفاری بصردم و تامین اهداف ملی گوش دادند.

بعداً هر یک اعضا حکومت درباره پروگرام کاروزارت های شان با والیان تبادل افکار نمودند.

درین جلسه والیان و لایات بلخ، بدخشنان، بغلان، پروان، یوز جان، سمنگان فاریاب، کابسما، کندز اشتراک نموده بودند.

در جلسه والیان و لایات بلخ هرات، کندر، کندمار، هیلهند، غزنی، قره زابل، یکشا، لوگ، لیمروز و ورده حصه داشتند.

عکس - شاغلی شفیق صدر اعظم درحالیکه درباره اهداف عده حکومت برای اجرای امور و نقش والیان در خدمتگذاری بصردم و اهداف ملی توضیحات میدهد.

در آوانیکه شبے جزیره عرب را آتش خانمانسوز ظلم و نفاق و تعیض وجهات لت فرا گرفته بود ناگهان نور جهاننا ب از افق آنسر زمین طلوع نموده وجهانیان را بنور خویش منور گردانید.

این نور جهانتاب و جود حضرت محمد مصطفی (ص) پیغمبر گرامی و آزادمنش جهان اسلام بود که با درس عالی بشر دوستی خویش بنای یک جامعه مرافق و عاری از هرگونه تعیض را گذاشت. وی که همیشه پرده برداشته بپروردگاری از احکام قرآن دعوت مینمود تا آخرین لحظه حیات در سخت ترین شرایط آنوقت همیشه درباره هام و خرافات وهر گونه تعیض مبارزه و مجادله نموده مردم را ضمن رهنما بین بدین پاک اسلام و هدایات قرآن به سوی اتحاد و یگانگی دعوت مینمود.

پیغمبر اکرم (ص) همیشه و در همه موارد بمردم در سی اخلاق و مساوات و برادری و برادری هیداد و مردم را بسوی تقوی و پرهیز گاری دعوی کرد و باین ترتیب برای ایجاد یک جامعه قوی و متعدد که افراد آن از هر لحظه باهم مساوی باشند بمبازات پیگیر و دامنه دار خویش ادامه داد و بالاخره توانست روح برادری و مهادن را درین مردم بوجود بیاورد و مردم را برای پیشرفت و ارتقاء آماده سازد.

حضرت محمد مصطفی (ص) بحیث پیشوای عالم بشر بیت چهارده قرن قبل مکتبی را بوجود آورد و آنرا استحکام بخشید که تا امروز از عالم بشریت از تعلیمات عالی آن

بر خوددارند و روز بر و ز که پایه های دانش بشری تقویت یافته میروند اساسات و قوانین این مکتب نیز بیشتر از پیش استحکام می یابد طو ریکه دانشمندان جهان به حقیقت آن اعتراف میکنند و هر روز باین حقیقت پی میرند مکتب اسلام و قوانین آن بزرگترین منبع سعادت بشر بوده و هیچ

قانونی جامعه و عالی تر از قوانین اسلام نیست. واژه مین جاست که حضرت پیغمبر اکرم (ص) بحیث بزرگترین پیشوای عالی قدر و معلم و رهنمای این مکتب که همیشه بشر را با پیروی از آن بسوی سعادت و رستگاری رهنمایی نموده و باین و سیله درهای سعادت را بروی پیروان این مکتب الهی کشوده است بنظر قدر می نگرند و در مقابل اسم شریف شر اطاعت و انقیاد ختم مینمایند.



پیوسته به گذشته

محمدحسین نهضت

رہر پیروزی اسلام

اکر دینی درسا یه شمشیر پیشرفت کرده باشد قطعاً غیر از اسلام است

عمیر شہادتین بر زبان را ند و خود را متوجه ساخته اند در برابر دفاعی و تجهیزات جنگی به منظور ایمان آورد و گفت یا رسول الله! مکانی بیکانکان آکاه و بیدار باشند دفع دشمن و رفع دسیسه و تو طشه اسلام که همه بر پایه حق و فضیلت تاین لحظه با تمام قوا علیه اسلام اسرار سیاسی خودرا با آنان در میان آنان نیز غافل نبوده اند. وعدالت تکیه دارد با اینهمه شواهد مخالفت کردم واز تو سعه آئین تو بکذارند. واز مکر و ضرور آنها بیم راجع به تقویت نیرو های دفاعی زنده و گو یا سخت بی انصافند جلو گیری نمودم اما بعد از این به داشته باشند و بهیچ وجه ز عامت و آمدگی دانمی برای مقابله با تجاوز آنها یکیه نو شته اند اسلام به زور جبران آنها دشمنی ها برای بسط سیاسی خود را به آنها تقویض نکنند دشمن در سوره ۶۲ قران کر یم سر نیزه و شمشیر پیش رفته است و تقویت دین شما و در راه دوستی و در شنون فر هنگی و تربیتی رهبری چنین میفرماید «واعلوا لهم ما سطعتم و تقویت دین شما از هیچکو نه فدا کاری و رهنمانی مطلق به آنها ند هند و من قوه ومن رباط الخیل ترهبون به و محبت شما از هیچکو نه فدا کاری و رهنمانی مطلق به آنها ند هند و من قوه ومن رباط الخیل ترهبون به حقوق روشن و تا بنان حقوقی اسلام ساز کار است و نه با خود داری نخوا هم کرد.

با الاتر از این اسلام به مسلمانان عدوه و دشمنان برای مقابله با دشمنان خود را هم کرد. پیغمبر اکرم (ص) بدون اینکه از دستور داد که از حیله و تز ویرا فراد آنچه نیرو در قدرت و اختیار دارید کذشته وی یادی نمایند او را مورد منافق که همیشه از پشت خنجر به تهیه کنید تادشمنان از قدرت تان چنانچه به این حقیقت عده از لطف و عنایت خویش قرار دادند پیکر اسلام میزند و در موقع حساس بترسند. عیمر یکه همه کفر آمده بود همه به نفع دشمن بر بنیان و حدت اسلامی از اینکه دستور داده است دشمنان تنها تاریخ را برای تاریخ نوشته اند ایمان بر گشت او به عزم مکه مدینه رخنه می اندازند و قدرت ملی را را ز نیروی خود مروع دارید اسلام و جز تحصیل غریب ندا شته اند را ترک گفت، همینکه وارد مکه شد ضعیف می کنند سخت برحدار باشند خواسته است ازیک نکته رو انسی اعتراض کردۀ اند از جمله یکی دا کتر شنید ابو لیب مرد است... باری قرآن صراحتا در باره این گروه استفاده کند یعنی میخواهد سربازان چلاریک انگلیسی است که شرح حال عفو در هنگام قدرت از اختصاصات نایاک فر خود «از بیکان نگان و منافقان اسلام تجهیزات جنگی و قدرت دفاعی وی در مجله حضارة الا سلام به تفصیل و ممیزات پیغمبر اکرم (ص) و خلفای و فراد دور و بیرونی مکن و لی از شان باندازه باشد که قدرت های نوشته شده او در ضمن بیان یک مهندسی آنحضرت بود و تاریخ آزار آنان نیز خود داری نمای. متجاوز از نیروی شان بتر سند سلسه حقایق در باره اسلام و ذکر زندگانی پر افتخار شان مشمول از این با این دستور قرآنی پیغمبر اکرم و دست به اقدامات به اصطلاح تهمت‌ها و افتراء هایی که عده از مکارم اخلاق است و لی با تا سف (ص) و زمامداران اسلامی که قدم استعما ری خود نزنند و بشریت را تویسندگان اروپا به اسلام و اسلامیان باید گفت در این عصر فر هنگ بر جای قدم رهبر عالیقدر اسلام به خطر نیندازند تا اینکه همه مردم بسته اند وقتیکه به رمز بیرونی و دانش در قدرت های جهانی امر ورز گذاشتند در همه موارد و در شرایط درسا یه صلح و مسامیت زندگی کنند اسلام و علت پیشرفت سریع آن واحوال مراعات اصول انسانی و حیاتی بیهوده میکو ید «حکومت سر نیزه و آنچه دیده نمی شود اثری از این کردند نه به زور سر نیزه بر مردم باشند.

اخلاق عالیه و شیوه مرضیه است. حکومت کردند نه پیش از اثبات تحریر پس اسلام تهیه نیرو را شن آن را تاریخ برای آنچه بر مردم ضعیف در هر کجای به کسی جزا دادند و نه از مکر اسرفار صلح خواسته است نه برای همیشه از کشتارها و مظلوم و دنیا حکومت میکند زور سر نیزه و دشمنان خویش این بودند به عباره جنگ و خونریزی و این است آیه ایکه تجاوزاتیکه مسیحیان دراندلس و شهر ایکا بر آن است. بهر حال نا گفته دیگر رهبران عالیقدر اسلام در عین بعداز آیه قبلی که امر به تقویت قدس مر تک شده اند به یاد گار نهاند که پیغمبر اکرم (ص) با همه اینکه همیشه از درصلح و صفا و نیروی دفاعی و تسلیمات است نازل شده دارد. این گذشت و تسا محبیکه در بر ابر خوش بینی و مسالمت با دشمنان «وان جنحو اللسلم فاجنح لها و توکل او نو شته است اگر دینی در دشمنان خویش داشتند و تا کید خود وارد شده اند و اغماض عفو و علی الله» یعنی اگر دشمنان قصد تجاوز سایه شمشیر پیشرفت کرده باشد و توصیه ایکه به عفو و اغماض حتى گذشت را بحد اعلی بکار بردنده و هر ندارند و مائل به صلح شدند توهم بطور قطع غیر از اسلام است. در موقع جنگ و غلبه نسبت به سائر کونه قیام مسلحانه و تجاوز کارانه ای پیغمبر به صلح گرای و برخدا توکل ممل فر موده اند در عین حال پیر وان را محکوم کردۀ اند از تقویت نیروهای کن و اعتماد نمای. (باقیدار)



دکتر ظا هر صدیق

امکان توسعه همکاریهای اقتصادی بین سمل آسیائی

بوا قعیت های موجود این حوزه کشور های آسیائی اثر داشته است نتیجه کامل نداده وهم مطالبات و زیرا این کشور ها اکثر در باره خواسته های جوانب حق بطریق مسائل مهم اقتصادی جهان بدون درینجا جواب مثبت نیافتنه است مشوره با کشور های رو به اکتشاف لذا ضرورت ایجاد فضای همکاری و فقیر تصمیم میگیرند و به تشکیل بازار های تجاری می پردازند و توسعه علایق در زمینه های مختلف اقتصادی و تکنیکی در روشنی علایق خوب سیاسی اساس آغاز همکاریهای برآموال وارداتی وضع می نمایند.

چنانچه بازار مشترک اروپایی غربی و مشابه آن به مشکلاتی برای کشور های رو به اکتشاف از جمله ملل آسیائی ایجاد نموده است که ایجاد همکاری مشترک دو جانب را در توسعه همکاریهای می نماید. چنانچه کشور های صنعتی غربی و چین از در سه ماه گذشته دوبار در باره تنظیم قیمت اسعار شان در نتیجه بحران پولی جهان تصمیم گرفتند بدون آنکه کوچکترین التفاوتی بمشکلات مالی و بولی ملل فقیر و رو به اکتشاف بینند.

یک سلسله مسائل دیگر نیز وجود دارد که مانع توسعه همکاری ها بین ملل آسیائی میگردد اما با داشتن یک احساس همدرد دانه و عاری از غرض همه مشکلات می تواند از بین رود و زمینه برای اکتشاف آنها می گیرد که دارای منابع زیاد برای پیشرفت خود میباشند مساعد گردد.

اکنون توقع این است که جلسه های کمیسیون اقتصادی برای آسیا مشکل نزدیک به بیان است و اکنون و شرق دور در توکیو قد میگیرد اساسی درین راه بر دارد و خصوصاً حضور نمایندگان جا پان بعیث یک کشور پیشرفت های صنعتی و جمهوریت مردم چین بعیث شده است اما خوشبختانه ۱۴ می گردد واز جانب دیگر تدا بیر زمینه ناممکن ساخته است. لذامیتوان واقعیات یکجا نه در چریان است مانع بیان آمدن فضای همکاری بین این ضرورت در برابر شان قرار گشود که این اتفاق در آرامش کامل مانع اولی ایجاد فضای زمینه بسط همکاریهای اقتصادی و صنعتی بازار های تجارتی و تدا بیر اقتصادی یکدیگر درین قاره شده است.

بر نفوذ ترین کشور جهان تا یک سال بیش در ملل متعدد عضویت نداشت و بیمهین قسم در سائر موضوعات بین المللی نماینده آن حاضر نبود، این مثال در حصه بعض کشور های دیگر این قاره نیز وجود داشته است اما خوشبختانه ۱۴ میگردد واز جانب دیگر رقابت کشور های بیرون خصوصاً در زمینه بکار انداختن حوزه نیز در آنجا دخیل گردد و برای یک هفته آغاز گردد سهم مشوره های فنی شان بیشتر جلب مسالمت آمیز برای نزدیکی و همکاری میگیرد.

توجه به کشور های پیشرفت های صنعتی به منفعت خود و طرفداران شان تا حال مشکل دیگری داشته است که در قدم او ایجاد فضای همکاری در آسیا تلقی بصورت مستقیم و غیر مستقیم در ملل آسیائی تو قع دارند این موابع می شود تا اکنون مساعی برای احترام توسعه همکاریهای اقتصادی بین

کشور عای آسیا می که تقریباً برای توسعه همکاریها بین کشور های آسیائی در موسسات و مجتمع دارای مشکلات مشابه میباشد، در عدم استقرار او ضایع و نبود و در سالهای اخیر خصوصاً بعد از آنکه آرامش کامل مانع اولی ایجاد فضای زمینه بسط همکاریهای اقتصادی و تکنیکی در تسبیبات اقتصادی یکدیگر درین قاره شده است. یعنی میان میايد و تلاش برای حفظ منافع یکجا نه در چریان است مانع بیان آمدن فضای همکاری بین این ضرورت در برابر شان قرار گشود که این اتفاق در زمینه توسعه زمینه کار را برای اکتشاف در آن مزید همکاری های بین خود با قدرت حوزه بر هم زده است. دوام حالت فوری دست زنند تا با پیصورت از نارام آنجا کشور های حوزه را بخود یکطرف اکتشاف متوازن این کشورها مشغول داشته و آغاز سالی را درین میزگرد واز جانب دیگر تدا بیر زمینه ناممکن ساخته است. لذامیتوان واقعیات یکجا نه در چریان است که دوام جنگ های حوزه هند در قاره های دیگر خصوصاً چین تا اندازه زیاد اجازه نمیدهد جوامع پیشرفت های صنعتی برهمکاری و وضع در مطريق همکاری طوری اکتشاف موجود ملل آسیائی اثر منفی نداشته کند که به منفعت و مصلحت قاره باشد، بلکه طرقی چستجو گردد تا آنها باشد. این بحران سبب شده همکاری کشور های پیشرفت های صنعتی است تا پایی رقابت کشور های بیرون خصوصاً در زمینه بکار انداختن حوزه نیز در آنجا دخیل گردد و برای های تو لیدی و استفاده از احسان جبهه گیریها عوض تلاشی های مشوره های فنی شان بیشتر جلب مسالمت آمیز برای نزدیکی و همکاری میگیرد.

مبل تقویه شود.

شهر کابل



۱۹۹۲ - ختم میشود که تا حال ۲۳ حوزه درین قسمت اکتشاف نموده است.

همچنان کابل دوم از ۲۰۰ شروع و تا ۲۹۹۶ ختم میشود یعنی همینکه با عدد (۲) ۲۰۰ قسمت دوم آغاز میگردد خود بخود واضح میسازد که در قسمت کابل دوم حرف میزنیم و تا اکنون ۲۵ حوزه در کابل دو م اکتشاف یافته که همچنان طی دوران اخیر گنجایش اکتشاف آن تا عدد ۲۹۹۷ مو جود است.

به همین ترتیب در قسمت کابل سوم که از عدد (۳) و ۳۰۰ آغاز میشود تا حال ۱۹ حوزه در آن اکتشاف نموده همچنان نسل های آینده میتوانند تادو قرن دیگر حوزه های خود را زامگذاری نمایند. بناغلی فضل در جواب یک سوال

دیگر نماینده زوندون گفت: نواحی شهر کابل در قبل از این وسعت تشكیلات فعلی از ده ناحیه به چهارده ناحیه ارتقا نموده بناغلی فضل علاوه کرد: حالا نواحی شهر کابل را به این ترتیب تقسیمات نمودیم، میگذر از این تایکسال دیگر که به یختکی خود بر سر فعلا تمام نواحی شهر مستقیماً با بناوار وابی در تماش هستند اما تایکسال دیگر هر کابل تحت تأثیر یک امریت قرار خواهد گرفت.

همچنان بناغلی فضل بنا روای سربرست کابل دربرابر این سوال که آیا ناحیه جدید کدام حصص شهر را اختوا میکند گفت:

در نظر است تا قسمتهای نادرشاه عینه، خیر خانه مینهو سید نور محمد شاه عینه در چو کات نواحی ۱۲- سیزده، چهارده گنجایه شود و اما این بروزه هارا تاکنون بسیار و لی از رویاست شهر سازی و خانه سازی تسلیم نشده است.

وی توضیح کرد:

فعلا هر کدام این پروژه ها دارای یک امریت هستند که بعد از مرحله انتسابی آن هر امریت بروزه بعد از این های ناحیه تبدیل خواهد شد.

زوندون

بناغلی فصل گفت: آنکه که سه مرحله نامگذاری توحید و انسجام یافت تمام زوا یا شهر کابل روشن میشود

عکاسی از مسعود شمس فو توراپور تر مجهله

اصحابه از م

شهر کابل بصورت ۵۵۰ میلیون

هزار طبیعی تقدیم میشود که...

از یکطرف حجوم انبوی از مردم بیدا کنندو یازودتر بمنزل مقصود شهری خود آشنا ساخته باشیم با ولات کشور به اسم و رسماً مختلف منتسب شوند. بناغلی دوست محمد (فضل) باروال اماحالا، حالا دیگر این همه سر بر سمت کابل مصاحبه ای بعمل بتصویب کابل این شهر بزرگ و با مشکلات از بین میروند، و باید به آورده ایم که طی آن برای همشریان عظمت تاریخی روز بروز روبه تزايد یقین گفت که دیگر اینشه سر خود معلوم مات مفصلی تقدیم خواهیم است و از جانبی هم اکتشافات عمرانی هر لحظه شکل و قواره گردانی ها از جلو مسافرین تازه کردو آرزوست تا این مطلب را به دیگری به آن میدهد، واما معلو م وارد شهر کابل برداشته میشود، شکلی به نشر بر سایتم تا فردا نبود که این همه عمارت در کجا واز طرفی هم نامهای مردان بزرگ منجیت یک رهنمای نیز بدسترس ایام گردیده، واقع کدام کارت، تاریخ کشور ماکه بالای حصص مردم ما قرار داشته باشد. در جوار کدام سرک و پهلوی جاده مختلف شهر کابل گذاشته میشود بناغلی دوست محمد فضل در دوباره زنده میگردد. دوباره سوال نماینده زو ندون گفت: اگر چه قبل این گوشه و کنار شهر قامگذاری حوزه ها و نمبر با لای باعث سر گردانی مردم تازه وارد مقامات مسؤول طی چند سال اخیر مرحله اول تثبیت نام و نمبر با لای گذاشته شده بودو برخی هم بصورت کارت ها و جاده ها، مرحله دوم تثبیت صطلاحی از طرف مردمان مانگذاری نشنه های شهری و ساختن لوایح گردیده بود که به یقین این نامگذاری و مرحله سوم نصب و تعین لوایح (شکل بیشتر رامیکویم) در معروف و نمره ها.

برتر شهر کابل کافی نبود.

اما اکنون بدر والی کابل در قبل از آنکه که این سه مرحله تو حید و انسجام یافت تمام زوا یا شهر کابل روشن گردیده و دیگر همه کابل مختلف مبنی بر فرا هم خواهد توانست تا منطقه مطلوب خود را به آسانی در یابد.

بناغلی فضل افزود: تا قسمتی از مرحله برنامه نا مکناری حوزه های شهر کابل را بیان رسانده و عنقریب تمام مرحله آن را طی کرده به اتمامش بر ساند. ما بنامهای کابل اول کابل دوم و کابل بمنظور اینکه مردم خود را بیش از سوم باد میشود، بیش به نامهای جدید حوزه های کابل اول از حوزه یک شروع و به





بِ نَامَّكَارِي مِيشُود

نامهای مردان بزرگ تاریخ گشوار مانیز با نام

گذاری شهر کابل زنده میکردد

اینک طی جملو مخصوص صیکانه بسیار والی بنا سپرده نواحی و حوزه های مر بوته آن را با حدود عربیه آن به خوانندگان محترم معرفی مینماییم:

۱- ناحیه اول

الف:- حوزه ها

شاهی مینه

استقلال مینه

اکبر خان مینه

ولی مینه

مهره مینه

انصاری مینه

ب:- حدود

۱۰۱

۱۰۲

۱۰۳

۱۰۴

۱۰۵

۱۰۶

سابقه

...

...

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

الف:- حوزه ها

شاهی مینه

احمد شاه مینه

شهر ارا مینه

زرگونه مینه

روشنان مینه

بروان مینه

تیمنی مینه

ب:- حدود

۱۰۷

۱۰۸

۱۰۹

۱۱۰

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

سابقه

...

۱۰۶

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

الف:- حوزه ها

یکحصه هوتک وات

سمت شرق: استالاف وات.

شیرپور وات. یکحصه روغتیا وات

شیرعلی خان وات.

سمت جنوب: نادر پشتون وات.

ضیاء وات. شهر را روات. ملالی وات.

سمت غرب: با میان وات.

الف:- حوزه ها

ضیاء مینه

پښتو نستان وات

اسمایی مینه

کنشکاء مینه

اریانا مینه

باغ بالا مینه

شماره ۴

۱۱۴

۱۱۵

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۰۳

۱۰۴

۱۱۰

۱۰۵

۱۱۱

۱۲۰



بناروال سر پرست هنگامیکه بروی نقشه نا مگذاری جدید شهر
کابل را به نماینده ژوئنون نشان میدهد

شحصی نزد پلیس نمیشه

می گوید

در حرفه ام پخته نشده بودم و رنه دستگر نیم شدم

برای دستگیری باز محمد پلانی طرح کردیم
و یکی از پلیس‌ان خود را بلباس محلی ترکستانی
ملبس نموده، خور جینی برایش پیدا کرده و
ترتیب کار را با او فهمای ندیم تادست بکار شود



باز محمد چکونه بدام پلیس می کندو طبیعی است
آنقدر؟ درین مورد باغلی محمد ابراهیم عیجانی هم باو دست می دهد. در
امر عامور بولیس پشتونستان می-
گوید: روز ۱۲ حمل اطلاع گرفتیم و به بیانه اینکه بکس چر می او یا
که یک تعداد فریب کاران پیدا شده بسته بو لهایش مفقود شده واین
که با چال های مخصوص ص مردم تازه شخص یافته است اورا محکم گرفته
وارد در شهر را فریب داده پول و دارای آنها می ربايند. باین ترتیب
ودارایی هاویا بکس های کاغذ بشکل ازبسته هاویا بکس های کاغذ بشکل
وزرنگی خاصی بو لهای شخص را نوت نزد شان بوده و همینکه شخص را
رازیز نظر کردن اورا تعقیب نموده در لحظه که از پهلوی شان عبور می
کند بسته ویا بکس را که بین این چند بارچه کاغذ بشکل نوت جاه دسته دارد
داده شده در پیش رویش بقسمی که او فکر میکند از جیش افتاده رها
اینکه ملتقت شود، بکس یابسته را می گفت. این شخصی نو وارد داطرافی بفکر اینکه بسته نوت را از روی سرک یافته فورا آنرا برداشت
بازیگری سرک یافته و خود جین دو گوشه نشستم



بالباس محلی و خود جین دو گوشه نشستم

ژوندون

بساغلی محمد ابراهیم امر عامور بولیس پشتونستان

عاشور سا تم می گوید:

**باز محمد از من پرسید برا درت عزیزانم ندارد
گفتم بلی تو از کجانامش رامی دانی خمده کرد
و گفت من از چهره اات شناختم که برا درت
عزیزانم دارد**

**از باز محمد خواهش کردم که چون تازه بکابل
آمدام و شهر را بله نیستم چه می شود یکبار
سر اشهر ببری که شهر زیبای کابل را تماشا کنم**

باز محمد ساکن تاشقر خان که نزد یک اتفاق زندگی می کردم و بسانتر
پلیس کابل متهم به فریب کاری است اتفاق را جدا ساختم.
گفت: یک هفته قبل دودانه گلیم را «مامور» که دوست حمیمی ام شده
برای فروش بکابل آورده بودم و در یکی از آپارتمان های شهر اتفاقی را ساخت و را های این فن را بمن
بکرایه گرفتم تا جند روزی از کابل آموخت و مرآ باین عمل تشویق نمود
دیدن کنم تصادفاً با یکنفر مشهور در اولین مرتبه ای که میخواستم
به «مامور» که آنهم در همان آپارتمان ازین راه لفم نانی بدمست آرم بدام
سکونت داشت آشنا شدم و آشنا بی افتادم زیرا هنوز پخته نشده بودم
ما بر فاقت کشید چند روزی باوی در واگر پخته می شدم دستگیر نمی
شدم.



در حرفه‌ام پخته‌نشده بودم ورنه...

آورده‌ای گفتم چار هزار افغانی ترا داد پول را بین خود تقسیم ولباس. این شخص همان (مامور) می‌کنیم و یک حصه برای بسادرت بود که اصل نامش معلوم نیست که عسکر است نیز جدا می‌کنیم. مامور که مطمئن و خوشحال بود عاشور می‌گوید: «مامور» که ساخت لقمه چربی را یافته هر لحظه مرا بالای چار هزار افغانی جیبم سرخ باصمیمت ود لسوژی خاصی دلداری آمده بود از من دعوت کرد تا بهم را بی‌داد که حتما برادرم را به هر جاییکه اوروان شوم که برادرم را پیدا کند. باشد پیدا می‌کند درین اثناشخاصی او هر دقیقه مرا خاطر جمعی و و عنده دیگری که همین باز محمد است از همکاری می‌داد. من برایش گفتم که پنهانی ما عبور نموده و در همین اثنا من چون بایک وطن دارم در همین دیدم که بسته از جیبیش بزمین افتاد جاه و عنده داده ام مجبورم منتظرش مامور فوراً بسته را برداشت بمن باشم و چون می‌دانستم که بهیج نشان داده گفت اینه برادر خدام او بقیه در صفحه ۵۸

نمی‌م به فوب کاری است

از نزدش فرار می‌کند وقتی چندقدم در اثر هدایت ما مورم لباس رسمی بعدتر شخص مسافر دست بجیب ام را تبدیل نموده و لباس محلی می‌کند می‌بیند که عوض پو لمایش تر کستانی و چین زنگی پو شیبدم فقط چند دانه کاغذ عادی است که به یک خور جین را که بین آن بعضی دستمال پیچ شده‌ای در پکس جیبی لباس ها و غیره را انداخته بسدم اهن جادده شده واژ پول از دران بشانه انداخته در محلی که بمن نیست و آنوقتی است که کار از کار هدایت داده شده بود رفتم و در گوشه نشستم رفیق دیگرم از دور رفته و چاره هم ندارد. وی گفت چون مابا این نوع فریب کارها مکرر تصادف کرده این ازان شخصی بطریم آمده بعداز جور پسیب برای دستگیری باز محمد بلانی پرسانی از من پرسید از کجا آمده‌ای طرح کردیم و یکی از پلیسان خود را وجه کار داری من برایش گفتم از به لباس محلی تر کستانی ملبس نموده قطعن آمده ام برادرم عسکر است



پولهایت را به «نیفه‌تنبا نت» بزن که تلاشی می‌کنند

خور جیسی برایش بیدا کردیم و عن آدر سشن رانمی دانم و قتی گفتم و ترتیب کار را با فهماندیم تا دست ازقطعن آمده ام متوجه شدم که بکار شود و فریب کاران را دستگیر شخص سوال کنند و خیلی بمن نماید و یکی از پلیسان دیگر را نیز علاقمند شد پرسیده می‌خواهی فرادرت موظف ساختیم تا اوضاع را مراقبت را بینی بول و خر چی برایش آورد ته موده و نگذارد و فریب کار فرار کند. ای؛ گفتم بله دیدم بیشتر با من ازد در صمیمیت شروع بسخن زدن تعقیب کننده بشنوید: این پلیس نموده از من سوال کرد بسادرت چه عاشور نام دارد و یکی از پلیسان نام دارد و در کجا عسکر است من نام شاتمن ماموریت پلیس پشتونستان برادرم را برایش گفتم اما نگفتم در کجا عسکر است باز با علاقمندی خاصی پرسید چقدر پول برایش قصه می‌کند.



این بسته هارا «مامور» برایم داده بود.

هم دهنه سره یوخاری دسپیر و خاورو
دلازدی شول ...
دستیم نود ضیا دکوتی مخن ته د
دستیا دراتلوونکی زوند په باره به
دیرو خلکو په راغونیویدلو سره یوخره
می سوچ واهه ... دنورو بنخو ویر
وارخطاشوم، سلامی و کراو دیونس
اود ضیا زما ددی فکر و هلو سلسله
دآمر سره چه ماهم پیزا نده او هلت
کله کله راپری کوله دیره سخته شبه
ولاز ستی مهشی و کره، نور په
دهزه هم بورمی بری اخستی و م او دیونس
خان پوه نه شوم ... دیونس همینه
می بیخی له بادو و تلی وه اصف کاکا
یوری چه دضیا چغی اوریدل کیدلی
رادمه شو ... زما چه دیونس په
ماهم یوه سترگه بیتی نشوی کپرای
هرگ باور نه راته نومی دهنه دحال
سپهار چه لکته را پاخیدل په خان
پوشتنه رکره، په داسی حال کی چه
داندی می دویر دروند بار احساس
دهنه او از پوشوی ووی ویل:
کاوه .

آیا ضیابه خه و کپری، اصف کاکا
هم دومه مهربان سپری نه دی چه ددی
په حال و رحیمی اود یونس غوندی
ددی نره دگل غوندی تازه و ساتی
داخبره هله ماته محققه شوه چه د
می په دویمه شبه دضیا کره ورغل
ضیا په دیونس په هرگ تاسف بسکاره
کاوه مگر اصف کاکا دومه خپنه
هم نه پوهیدل .

برینبینیده خپه به خنگه نه چه زلمی
زوی بی میو خو داچه ضیا غریبه بی
خپه کوله دایبله خبره وه ...
لنه داچدغه غریبه، خوانه کونه
زمور په گاونه یوتوب کی تر دیره باتی
نه شوه ... اوکده یی دیرزد بار
شوله ...

خه و ختمه دوی گنه کوله نو
ضیا خپل خسر ته وویل :
- بنه بدوی. چه له گاونه یانو خخه
دلتو اجازه واخلم، خواصف کاکادی
خواب دیرزد ورکه اوددی خبره لایه
خوله کی وه چه یوه کله خپیله
ورته په هغه منح حواله کره کوم چه
دخوانیمک یونس په ویر پرسولی
و .

و ووستی پته چه ددغی غریبی
دضیا کوتی کی توله شبه بی زیا وه
کورنی خخه ماته په لاس راغله هغه
او دضیا او از تر قولو بنه پیزا ند
دیوه اخبار پرمخ یوخر لیکی وی چه
کیده توله شبه کی ونه کپرای شو
اصف کاکا لخوا بسکل کپری شوی
چه ویده شم، همدغه دیونس دهیینی
او بیلیا ترازیدی می له سترگو تیریدله
همدغه کمبخته ضیا او خوانه کونه
هماغه دده واپه یتیمان چه دیتیمی
په لومری شبه په کو خه کی ویده
خخه چه دیونس په معالجه او مرینه
باتی شوی وو یونس دیر و ارمانو کی بی
سره می شو او دضیا دیر ارمانو نه تشکر کوی).
پای

کله چه کورتہ و رسیدل، په پیویو
چه ختمه نود ضیا دکوتی مخن ته د
دیرو خلکو په راغونیویدلو سره یوخره
وارخطاشوم، سلامی و کراو دیونس
اود ضیا زما ددی فکر و هلو سلسله
دآمر سره چه ماهم پیزا نده او هلت
کله کله راپری کوله دیره سخته شبه
ولاز ستی مهشی و کره، نور په
دهزه هم بورمی بری اخستی و م او دیونس
خان پوه نه شوم ... دیونس همینه
می بیخی له بادو و تلی وه اصف کاکا
یوری چه دضیا چغی اوریدل کیدلی
رادمه شو ... زما چه دیونس په
ماهم یوه سترگه بیتی نشوی کپرای
هرگ باور نه راته نومی دهنه دحال
سپهار چه لکته را پاخیدل په خان
پوشتنه رکره، په داسی حال کی چه
داندی می دویر دروند بار احساس
دهنه او از پوشوی ووی ویل:
کاوه .

- هغه می خپل اصلی وطن ته
ورسلو دلته نویه خان پوهیدل چه
یونس خومردی سترگی را باندی
راپتی او اواز می پدشو، داصف کاکا
دسر و سترگو اوسپیره منج په لیدلو
راخنی لاره ورکه شوه په خان نه
پوهیدل لخوده وتلی وم حتی کله
چه کورتہ لارم دچایه ستی مهشی
هم نه پوهیدل .

دلسا پکس می کینمود او دیرزد
دخلکو دیولنی سره یوخاری شوم، تر
دیره پوری بی دمه ولاپو، هر خلکو
غلی ولاپو ... تر خو چه خینو خلکو
په تللو شروع و کره ... هر خول
لایل ...

زه او اصف کاکا پاتی شو مایه
هغه ته خه داد ورکپی وای خکه هغه
زما په زیه قوی معلومیده .
ددوی کره دیونس یوخر خپلوانی
بنخی پاتی وی، دلته په کورو کی دا
رواج نه چه دهمدردی په توگه د
می کورنی ته پودی و کپری خو ما
دکلیو درواج لمنج ضیا راوغوبنستله
او ورته و می ویل چه میلمنو ددوجی
خخه بیغمه او سه .

دضیا کوتی کی توله شبه بی زیا وه
کورنی خخه ماته په لاس راغله هغه
او دضیا او از تر قولو بنه پیزا ند
دیوه اخبار پرمخ یوخر لیکی وی چه
کیده توله شبه کی ونه کپرای شو
اصف کاکا لخوا بسکل کپری شوی
چه ویده شم، همدغه دیونس دهیینی
او بیلیا ترازیدی می له سترگو تیریدله
همدغه کمبخته ضیا او خوانه کونه
هماغه دده واپه یتیمان چه دیتیمی
په لومری شبه په کو خه کی ویده
خخه چه دیونس په معالجه او مرینه
باتی شوی وو یونس دیر و ارمانو کی بی
سره می شو او دضیا دیر ارمانو نه تشکر کوی).

ضیا کوتی ته ورغلم او اصف کاکا
نه می ورغلر کپری .
ضیا او سه خنگه ده ؟
- پرته ده .

خولو لامده وو .
دلته ماته ددی بسکلا دومره نه
مجسمه کیدله بلکه ددی صمیمیت ،
او زیه ورانی را ته دیونس دیتری
ورخی لیدنے تر سترگو کوله
دلته دایی هوپنه زما په وراندی
نهوه پرته بلکه هافکر کاوه دایونس
دی چه په خپل وینو کی کپری بروت
دی پداسی حال کی چه دغیریب یونس
خیره زما تر سترگو کیدله ماھیخنه
شو کولای چه ددی درپه وپونکی
په باره کی فکر و کرم او ددی بسکلا
اندامو نوله لیدلو خخه خوندو اخلم او که
خه بدهی په زره کی تیرهم شول
نودواره به دیونس معصوم هویت
زه تهدید کپری و م هوکی په داسی
یوه غمجنه موقع کی دضیا له بسکلا
نه خوند اخستل ماته تر گناه خخه
کم نه .

ضیا می دهعی په دو شکجه سمه
کپری باليست می ورته دسر دلاندی
کینبند، په سینه می ورته لوند
دسمال واچوو اود لیمو شربت چه
زما په بیوونه می وراره تیار کپری و
دهعی په خوله کی یوه یوه کاچوغه
راچستیدل ددی په بسکلا سترگو کی
می دهعی تصویر ولید چه راته
پری نزدی بنه داده، چه تاهقه ته
دلداری ورکولای، دیونس دماشومانو
غمخواره ته او سی نهدا چه ته هم
خان دهنه سره سمه کپری او که زما
دهنی جدا خپه شم او چه ورخنی
رخصتیدل ددی په بسکلا سترگو کی
می دهعی تصویر ولید چه راته
ویل بی :

- بی یونسے زما زوند کومه معنا
نه لری .
توله ورخ می په یوعالم خیال
چهوده کپری دمخه یوازی و زمور په
منخ کی ولیده چه گرد چاییر ورخنی
زوبله خیره رادمه شوم او کله به
ناستوو دشربت وروستی خاخکی
راته په روغتون کی دنورو ناروغانو
می دهعی په خوله کی تویی کپری و
چه بی بیخی سترگی و غیر ولی
دضیا بی هوپنه رایاده شیوه ... او
ورسره داصف کاکا سپیره او بی
ویل بی خیره را په زیره شوه هوکی
و سی خیره په چپرکت کی بی واچوله، پرستن بی
پری واچوله او خینی خلک ورخنی
رخصت شول .

نه پوهیدم چه ددی په زره کسی
بیا خه تیر شو چه ددمیم ضعف سبب
بی شو، داپلا بیامو سپری او به دهعی
کتاب لوستلو می تیر کپری، تادی
می وه چه زر کورتہ ورسیم اود
یونس له حاله خبر شم خکه داکتر
په واسطه خه ارامه او بنه شوه .

سپهار چی خپل وظیفی ته تلم د بسولی وه ...

گزارشی از سفر هیئت بالتجویی به هند

گفتار نیک

کردا ر نیک در

افغانی آشنایا خته و توانستند حلقه بس کابل را به قصد پاکستان ترک دوستی و خواهی خارجی چهانی گفتهند و مجرد ورود به پاکستان در خانه خارجی اقامت نمودند.

پیغله رویدا سر کش لیدر گروپ بالتجویی طی مصا جبه از مهمان رویدا علاوه کرد در شهر ها نوازی صمیمانه و بی‌آلایش و خواهرانه. وایالات پاکستان و هند طی بیست

برای دختران پالتجویی افغانی این سفر از نگاه خارجی خیلی مفید و با ارزش بوده و توانستند معلومات جالبی در راه خارجی بیاموزند و بر اندخته های مسلکی شان بیفزایند.

همچنان هیئت دختران پاکستانی افغانی جمعیت های خارجی هندی پاکستان را استفاده از رخصتی زمستانی به هند و پاکستان مسافت نمودند.



سفرت کبرای افغانی در اسلام آباد به افتخار دختران پاکستانی دعوی ترتیب داده بو دکه دو ضمیم آن سفیر کبیر داکتر علی احمد پویل با آنها عکس یادگاری گرفت

خارجی یان پاکستانی و هندی با واحسات دختران موافق شدیم قدر دانی یاد نموده خاطره این سفر در همه جا دختران خارجی با حمایت رافرا موش ناشدند خواند. گل و خوش آمدید هارا بدرقه کردند.

پیغله سرکش گفت هیئت بالتجویی لیدر گروپ بالتجویی گفت که طی که با لباس رسمی خارجی افغانی اقامت در پاکستان و هند علاوه از آنکه ملبس بودند در اوخر ماه دلوسواری به فعالیت های مسلکی خارجی نمودی این روز سفر خوبی باعالمی از گرمگویی دوکشور آشنایی حاصل کردیم موقع

کمشنر بین المللی دختران خارجی
پاکستان هنگام تفویض نشان دولتی
به پیغله رویداد سرکش لیدر بالتجویی



دختران پالتندوی افغانی با نماینده
وزیر معارف هند در هیپی سکول



همچنان گفتار نیک کردار نیک
خانندوی را بصورت عملی مشاهده
نمودم و مانند یک عنصر واحد
ومفکر و واحد ناشی از روش های
خانندوی را بیاد گذاشتیم.

بیغله پروین جامی محصل صنف
چهارم پوهنخی طب از رویه و بیش
آمدنیک دختران خانندوی پاکستانی
یاد آوری نموده گفت وقتی از هند
بسیار لاهور حرکت کردیم و در خانه
خانندوی رسیدیم همه دختران
خانندوی پاکستان را مانند فامیلی
که منتظر یکی از اعضای خانواده خود
باشند منتظر یافتیم - آنها بسترهاي
خواب مان را با گل پوشانیده بودند.
بیغله راحله کامیار گفت من این
حاطره را فراموش نخواهم کرد که
شہامت دختران افغانی را طی این
سفر معروف کردیم.

آواز مشاهده رقص ها و استماع
سرود ها در یکی از مکاتب دهلي
و دیدن یک نمایشنامه که بدعوت وزیر
معارف هند صورت گرفته بود و یاد
آوری کرد.

و با عظمت را مشاهده کردم احساس
دیگران باوی کمکمی نمودند که این
عجیبی یعنی دست داد که از یادآوری
عمل سایر مسا فران را متوجه
آن سرور و فرحتی بمن دست می دهد
بیغله شاه حسینی گفت همچنان
های خود را توسط حمال نقل
میدادند.

بیغله محبو به منصوری معلم
خانندوی بجواب سوالی که یکی از
خطارات خوش سفر خود بی
من به استعداد آواز خوانی خود بی
بردم و برای اولین باریکی از خواندن
های پشتورا که میرمن میوش سراییده
بود خواندم، واژ طرف دختران
خانندوی پاکستان فوق السعاده
تشویق شدم.

بیغله زهرا ایوب محصل صنف
چارم پوهنخی شر عیات که عضویت
هیئت را داشت بجواب سوالی که
آیا در سرحدات بمشکل مواجه
شدید یا خیر گفت:

باوجو دیکه در سر حد بین هندو
پاکستان دو ساعت منتظر ماندیم تا
پاسپورت های مابررسی شو دو
فورمه هارا خانه پری نمائیم ماموران
سرحدی رویه خیلی دوست نمودند.

زهرا ایوب گفت فاصله یک و نیم
کیلومتر بین سرحد پاکستان و هند
گروپ ما بکس های شان را خود حمل
کردند واژ کسیکه دوبکس داشت

مادنیای

میسر شد ناز بو هنرمن پشاور -
بند برق و رسک - بازار قصه خوانی
مطابع پشاور و چندین کالج - با غ
شالامار - میندا مشهور لا هسور
موزیم آنجا و همچنان مسجد شاھی
قلعه شاهی بازار مشهور انار کلی
هوتل بین المللی لاهور مقبره شاھ
جهان - زیارت مبارک گنج ده و بعضی
مکاتب کلان سالان که توسط دختران
خانندوی پاکستانی تدریس میشدیدن
نماییم.

بیغله رویدا گفت در هند
طی پنج روز اقامت از مقامات
تاریخی مانند لعل قلعه - آند یا سیت
مسجد جامع دهلی موزیم نهرو مقبره
همایون - تاج محل آگرہ مقبره نور
جهان - جها نگیر و ممتاز و آرامگاه
گاندی نهرو و شا منتری - قلعه شاه
جهان مقبره خواجه معین الدین چشتی
بازدید کردیم.

بیغله رابعه شاه حسینی محصل
صنف سوم پوهنخی اقتصاد پیرامون
احساسات عجیبی که از دیدن
تاج محل بوی دست داده بود گفت.
تاج محل را زری مطالعه کتابها
می شناختم و روزی که آن محل تاریخی
یا پاکستانی عکس یادگاری گرفتند



دختران پالتندوی افغانی و خانندو

یا پاکستانی عکس یادگاری گرفتند

هنگامی که اولتیماتوم فرانسه و بریتانیا به ناصر رسید، وی باور نمیتوانست کرد که صدر اعظم بریتانیا در نهان با اسرائیل بندو بستی داشته باشد. ناصر میگفت: «چگونه ایدن میتواند دروغ گوید. آیا ایدن مردی دروغگوست؟» درین زمان یکی از افسانه هادرخاور میانه این بود که یک «جنتلمن» بریتانیایی هرگز دروغ میگوید.

سیمای جمال عبد الناصر

By Mohammad Heikal

ترجمه «رق»

بخش هفتم

نوشته «محمد حسین هیکل»

این حرکتها برای آن صورت اختیار مقامات مصری گذاشتاماً بن گورین واژ طرف فرانسه پیشو ریمو ند هیر سفیر تازه اضلاع هنگامی که چند روز بعد همین مرد عتحده امریکا که جانشین پاتریک دین امضاء کرد. همچنان پاتریک دین به سفارت مصر آمد وینچ هزار ریس بخش خاور میانه در وزارت شده بود، اطلاع داده شد که بریتانیا بیشتری در باره ملاقات تهای بریتانیا- پوند استر لنک برای اطلاعات خارجه بریتانیا در فرانسه پاییدتا در صدد انجام دادن کاری سو ظن واسرا نیلیان در نهان سازش موجود این موافقنامه را از طرف بریتانیا- اینکیز است . وی این پیام را به واسناکن فرستاد و طلب معلوم امضاء کند .



سامی عبداً لفتح سفیر مصر در لندن به ساعت چار در وزارت خارجه احضار گشت همچنان همکارش کمال عبدالنبی در پاریس به ورسای خواسته شد. درین دو محل، این دو سیاستکر مصری اتمام حجت

صلاح‌سالم به ناصر پیشنهاد کرد که خودش را به بریتانیا تسلیم کند

این کاربهشیوه ریبو ن ترو پینچ روز بعد، در بیست و نهم صورت گرفت : به هیچ یک ازین اکتوبر، اسرا نیل تعرض را بر سینا سفیران چو کی تعارف نشد. هنگامی آغاز کرد. تنها سحر گاه روز دوم این خصوصیتی بود که ناصر شروع کرد به دریافت واقعیت او ضائع وزارت خارجه بریتانیا این اتمام کزار شهابی به دست آمد که نشان حجت را به «عبدالفتح» تسلیم کرد وی شگفتی زده بر جایش ایستاده میداد هوا پیما های اکتشافی کانبیرا ماند ولی نبی در پاریس از کسی نترمید و بدون آنکه دعوت به نشستن شده باشد، نشست .

این اتمام حجت از اسرائیل و مصر اسرائیل و فرانسه منعقد گشت. داشت بنابرین این هوا هایی در اختیار میخواست که آتش بس را بدیرندو هر کدام نیرو هایش را داده میل از

این حرکتها برای آن صورت گرفت که حتی درین مرحله نیز کسی درک نمیتوانست کرد که میان بریتانیا نیا بیان، فرانسویان واسرا نیلیان در نهان سازش موجود باشد. ناصر در باره فرود آمدن نیرو های پرا شوتی اسرائیل برداز یک نقشه مشترک نظامی، در خواست کرد، افسانه وی را باور نکردن دویه متلو خوش باور نبود- این بخش دستور قا هر های زمینی اسرائیل خیلی دور بود- و میبینداشت که دور راندند .

ناصر خودش را قناعت نمیتوانست عملیات مشترک امکان نداردو محتمل داد که ایدن با دانشی که ادعا میکرد درباره خاور میانه دارد، موقف بریتانیا و دوستانش را باجنگید ن در کنار اسرائیل در میان ملل عرب به مخاطره اندازد .

شاید ناصر در باره اهداف ایدن کاملاً در اشتباه بوده باشد، اما نظر او در مورد نتیجه کار های ایدن میشد نظر فوق را داشتند جریان سرآذیر شدن اسلحه به اسرا نیل فزو نی گرفته بود- اگر چه دالس فروش قسمتی از سلاحهای امریکایی را به اسرائیل منع کرده بود- ما از این فزو نی اطلاع داشتیم، و لی اطلاعات دیگری هم میرسید که ما

نمیتوانستیم خود مان را مقاعده سازیم که این اطلاعات درست است. در همین هنگام فرانسوی مردی به سفارت مصر، در پاریس رفت و در برایر یک هزار پوند استر لنک میشود، شرکت موشی دایان پشتیبانی میشود، شرکت گرد .

موافقتنا مهیی در باره عملیاتی که بایستی علیه مصر به راه افتاد بین میانه چنین هوا پیما هایی در اختیار اسرائیل و فرانسه منعقد گشت. داشت بنابرین این هوا هایی در اختیار چیز هایی را در باره یک سازش نهانی بین اسرا نیل و فرانسه در

هنگامیکه نیروهای هوایی فرانسه و بریتانیا قاهره را بمبارد کردند، «قوتلی» رئیس جمهور سوریه در ماسکو بود. او آنروز، هنگام ملاقات با رهبران سوری، از جایش برخاست و سر وزیر دفاع سوری فریاد کشید: «مارشال ژوکوف، مارشال ژوکوف، میخواهید که من یعنی یک ملکی بیچاره بشما یعنی ستاره جنگ جهانی دوم، نشان بد هم که چگونه مداخله کنید؟...» بعد، از خشم و بیچارگی نزدیک بود به گریه درايد.



..و نیروهای پراشوتی بریتانیا فرود آمدند



این درنهان با اسرائیل سازش کرده بود

بریتانیا مردم مصر را دوست دارد، و نیز ناصر مر دوست اهر یمن کردار. اما این بر نامه ها اندیشه مردم مصر و جریان امور را هیچ در نظر نمیکر. فت به طور نمرنگ: تبلیغاتکران هشت نامرای پیشنهاد کردند که اگر حکومت رادر مصر به دوست گیرند، برای بریتانیا قابل قبول است. در حالی که دوتن ازین آدمها، یعنی حافظ رمضان و علی ذکی العرابی قبله مرده بودند در حقیقت، این نشرات تنها محبو بیت ناصر را فزونی بخشید.

بریتانیا مردم مصر را دوست دارد، و نیز ناصر مر دوست اهر یمن کردار. اما این بر نامه ها اندیشه مردم مصر و جریان امور را هیچ در نظر نمیکر. فت به طور نمرنگ: تبلیغاتکران هشت نامرای پیشنهاد کردند که اگر حکومت رادر مصر به دوست گیرند، برای بریتانیا قابل قبول است. در حالی که دوتن ازین آدمها، یعنی حافظ رمضان و علی ذکی العرابی قبله مرده بودند در حقیقت، این نشرات تنها محبو بیت ناصر را فزونی بخشید.

بریتانیا و نیز اسرائیل دوست دارند، و نیز ناصر مر دوست اهر یمن کردارند. اما این بر نامه ها اندیشه مردم مصر و جریان امور را هیچ در نظر نمیکرند. فت به طور نمرنگ: تبلیغاتکران هشت نامرای پیشنهاد کردند که اگر حکومت رادر مصر به دوست گیرند، برای بریتانیا قابل قبول است. در حالی که دوتن ازین آدمها، یعنی حافظ رمضان و علی ذکی العرابی قبله مرده بودند در حقیقت، این نشرات تنها محبو بیت ناصر را فزونی بخشید.

بریتانیا و نیز اسرائیل دوست دارند، و نیز ناصر مر دوست اهر یمن کردارند. اما این بر نامه ها اندیشه مردم مصر و جریان امور را هیچ در نظر نمیکرند. فت به طور نمرنگ: تبلیغاتکران هشت نامرای پیشنهاد کردند که اگر حکومت رادر مصر به دوست گیرند، برای بریتانیا و نیز اسرائیل دوست دارند، و نیز ناصر مر دوست اهر یمن کردارند. اما این بر نامه هایی که نیز اسرائیل دوست دارند، و نیز ناصر مر دوست اهر یمن کردارند، باید اشغال مو قتن نقاط عمده پورت سعید، اسماعیلیه و سویز را توسعه نیروهای بریتانیا نیایی و فرا نسوی بیند یرد.

برای عملی شدن این خواسته ها دوازده ساعت و وقت داده شده بود اتمام حجت میگفت: «هر گاه تابه سر زمینه این وقت، یکی یا هردو طرف، این خواسته هارا عملی نکنند بریتانیا و فرانسه با هر قدر تی که لازم باشد، به مداخله خواهند پرداخت تا این تصمیم را عملی سازند» هنوز ناصر باد شواری میتوانست پذیرفت که فرانسه و بریتانیا هوای مداخله را در سردارند، اما این اتمام حجت، بتوی بد تیرنگ و دور وی را بلند ساخت. منظور ازین نکته که هردو طرف نیروهای یشان را در میل از کanal دور ببرند چه بود؟ در حالی که اسرائیل درین زمان تنها یک کنک پرا شوتی در آن نزدیکیها داشت و این کنک هم چل میل از کanal دور بود.

ناصر میگفت:

«اینها همه دروغ است. چگونه میتوانند دروغ بگویند؟ آیا ایدن مردی دروغگوست؟»

درین زمان یکی از افسانه ها در خاور میانه این بود که یک جنتلمن بریتانیایی هر گز دروغ نمیگوید. ازینرو، ناصر گیج و شگفتی زده بود او اگر چه از ایدن خوش شنیده نمیامد، اگر چه میدانست ایدن سر آن دارد که این را براندازد، اگرچه به ایدن اعتمادی نداشت، با اینهمه فکر نمیکرد که ایدن دروغ بگوید.

آن شب کابینه جلسه کرد تا تصمیم گیرد که چه راهی را بر گزیند رئیس جمهور بدهی نظر بود که سر نهادن دربرابر این اتمام حجت برای مصر مصیبت بار خواهد بود درنتیجه اتمام حجت سر اسرار داشت اما اسرائیلیان بر اساس نقشه خواسته های اتمام حجت را پذیرفتند.

چهارمین دوره ایجاد فرادری

این حرفهارا
نزنید آخر
درین عصر و
زمان بسیار
بد است

به تکسی از سید نور محمد شاه
بینه بالا شده میخواستیم به شهر
بیانیم مادو نفر بودیم، من فکر
کرده بودم بر حسب تعا مليکه هست
تکسی ران بیشتر از بیست افغانی
ازما تقاضای زیاد تر نخواهد داشت
ما اینطور نبود و قنیکه به پل با غ
غمومی میخواستیم ازموتر پا یین
شویم، رفیقم یک نوت پنجاه افغانی کی
را از جیب خود بیرون آورده به تکسی
ران داد، راستی نگفتم هوا کمی
ارانی بود .. بعد تکسی ران نوت
ه افغانی کی برو فیقم پس داد .

گفتم ای نچکار است که میکنی
آخر تو خو رسام نیستی .
گفت : راست میگی رسام نیستم
ما مجبورم که از خود رسام بسازم .
گفتم چه مجبور یت داری ؟
گفت مجبو ریت ، بلى مجبور یت
ارم بخا طر اینکه پسرم را در مکتب
علمش گفته که فردا همرا یتاند
طههایی از رسم که مقبول باشد
باو زید .

لهم :
این دیگر بتو هربوط نیست
بگذار که پسرت خودش این کار
را بکند، گفت :
او که نمی تواند دسم مقبو لی
تبهیه کندزیرا او هنوز بصنف مکتب
ست و در این صورت معلمش اورا
ذشنام خواهد داد ،
گفت :

علم ، معلمش اینرا که میداند - چرا از
یک متعلم صنف چهارم میخواهد
ستام خوبی باشد بگذارد تا اطفال
طابق بسوی خود شان هر چه
یتوانند رسم کنند تا یاد بگیرند.
گفت:

من در اول بالای پسرم قهر شده
گفتم این کار را خودت بکن تایاد
گیری، اما او جواب قنا عتبخشی
اد.

گفتم چه جواب :
گفت :
جواب پسوم این بود :
آخر گناه من چیست معلم صاحب
مودش گفته این کار را بگنید .
یعنی معلمش گفته که پدر برادر
یا هر کسی که باشد برایش بگویید
که برا یتان رسم بکشد و شما آنرا
به مکتب بیاو رید .

خوب اینکه دوستان ویا اقاد ب
خفه شوند باکی نیست زیراعملیکه
نیک نباشد هر کس که مر تکب آن
شود قابل تقبیح است .

این شب شش را میگویم، در منزل
یکی از اقارب بودم سخن ها بیش
از حد بر موضوع شب شش بالا بود،
خانم میگفت باید برویم، آنها خبر ما
کردند اگر نرویم خفه میشنوند، اما
شوهرش این عمل را تکذیب کرد ه

میگفت:

چقدر سیا لداری و شر یکسی
حالا دیگر این حرفها را نزنید آخر
درین عصر و زمان سیارید است.

منکه بی حو صله شده بسودم
بطر فداری مرد خانه تاکه چان
داشتم ایکهمه مز خرف پستندی ها
را گو بیدم و تقبیحش کردم . شوهرش
اگداز ترس خانه نز بان حم ز

نیاورد اما با جنبای ندن کله و کنایه‌ها
حرفهای مرا تائید میکرد و من

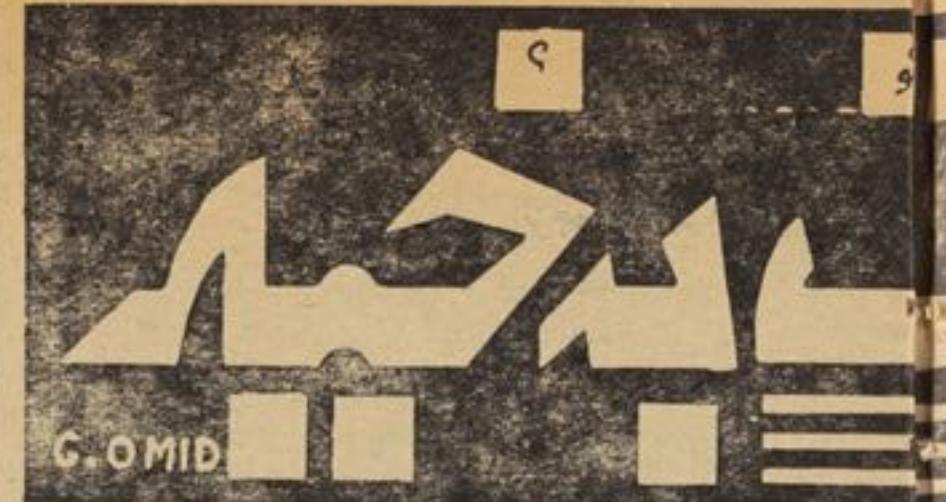
بیخبر ازینکه خانم محترمه شان
به اندازه ازمن خفه میشود که حتی
تا آخرین دقایقی که بخانه آنها بودم
با من حرف نزد هنرمند باشک و تردید
خدا حافظی کرده و آنجا راترک گفتم.

به سر راه هم یکس سر یض میشود، من که نمی توانم
به او دو اخترم

بیش از شش کیلو متر را هنوز نپیموده گه تیلش
خلاص میشود

اموال قاجاقی از فلان منطقه حتی
موتر بست گر فتاد شد امادر یور
است چهدر گذشته هابه این پیمانه
موضوع نزد همه شکل سوال
را پیدا کرده وهمه میگویند جرا
درا یوران فرار میکنند ؟
دو همین روز در مجلسی این بحث
صورت گرفت که من هم در آنجا
بودم .

قاجاق تمجید و تحسین مینمایند
وبرا ستن هم این عمل در خور تمجید
است چهدر گذشته هابه این پیمانه
به اصطلاح گیر و گرفت نبود . اما
مخصوص صا از زمان بوجود آمدن
همه روزه چه از طریق را دیو
وسایر نشریه ها موضوع گرفتاری
اموال قاجاقی «پخش میشود و راستی
یکبار دیگر مردمان ما از فعالیتها ی
حکومت مخصوص صا در مورد انسداد
نشان میدهد .



میکنند ؟



اوکار ضرور داشته متوجه میتر
تانک نشده ۴۵ - افغانی ای که در
جیب داشته خواسته آن را از تانک
تیل بخرد وهمین کار را هم کرده
بود، اما همینکه بیش از شش کیلو
متر راه را طی نمیکند که موترش تیل
خلاص مینماید .

آخر منکه گناهی ندارم معلم صاحب خودش گفته این گار را بکن

خواهش مرا پدرم بالجا چست رد

واز جانبی هم مخصوص صا پدرم
میکند .
بحیث یک پدر و مانند یک پدر قطعا
بنم اعنتایی نمی کند. من که با او
حرف زده نمی توانم بارها به مادرم
گفتم که آخر اگر گناهی دارم شما
ویا پدرم آن را برویم یکشید که
دوباره مرا تکب آن نشوم، امامی بینیم
که مادرم هم حر فهای مرا سر سری
درسر راه هم یک شخص مرض
میگرد .
گفتم پدرت باتوجه قسم رویه
دو اخترم اگر من میگویم که آخر من
دخترت هستم هیچ حرف رانمی
میکند ؟
گفت: اصلاً بامن حرف نمی زند
شنود. گفتم وضع زندگی تان چطور
بازی هم اگر این کار را یکند خیلی
به تر شروع یی و بكمال بد بینی هاند
اینکه بایک نوکر خاین کسی حرف
بزنده بامن رویه میکند و دلیلش راهم
نمی دانم، واز طرفی هم باید بگویم
اما بنم این همه چیز رنج آور است.
گفت: پدرت چگار میکند ؟
پدرم بهترین معاش را میگیرد
خانه لوکس داریم، مو تر داریم
و هر شب خانه ما بدون مهمان نیست
اما بنم این همه چیز رنج آور است.
گفت: این را نمی گویم .
ولی همینقدر تذکرداد که خیلی با غزو
است.

آنگاه که پدر و مادرم جایی میروند
از یکطرف پدر و مادرم بمن ظلم
کردند که نخواستند باسوساد شون
میشود من هم باشما بروم . این کردیم .

آواز زنگ تیلفون دفتر بالاشد
اتفاقاً من گوشی را بر داشتم، از
آنطرف آواز یکدختر بگوش
میرسید .
گفت: زوندون است ؟
بلی دفتر مجله زوندون است
یفرمایید !

گفت: مه یکد ختر خیلی بد بخت هستم.
گفتم: چطور ؟
گفت: پخاطر اینکه از یکطرف بیسوساد
هستم واز جانب دیگر پدر و مادرم
جزیترین التفاوتی بنم ندارند .
باز هم گفتم چطور کمی به موضوع
روشنی بیاندازید !

گفت: آگر نزد مادرم عذر میکنم کهچه
مجله نشر کنیم و ماهم این کار را

گفت هر و قت اینطور نبود .
گفتم چطور ؟
گفت: سه لیتر تیل بیشتر از دوازده کیلو
متراز را دربر میگر فت .
اما اکنون نمی دانم چطور شد؟
گفتم تعجب مکن، این تا نکر ها
حق خود را میگیرند .
گفت: راست میگوی من این فکر رانکرده
بودم، و گر نه انسان باید متوجه
تانک، تانکر ها و میتر آن باشد، در
غیر آن همین جفا را باید بکشد .
گفتم: بلی مخصوصاً دین اواخر
که این بیاده های تانک بهانه ای
با خود میترانند .

نویسنده: ح شیخ اوف

از مجله «ستاره شرق» از یکستان
شوری

ترجمه: جوز جانی

معمای رینی

فانتیزی علمی

عزیزوف با آنکه بد نش منجمد شده بود، بر خود مسلط گردید و ازین اطلاع ناخو شایند شو کت بخشش آمده از مکرو فون فریاد زد:

- چه گفتید، چه گفتید؟ سقوط کنید؟.. هرگز درین باره نیندیشید آخر بالهای عقاب برای چه منظور ساخته شده‌اند؟ آله تثبیت کننده را بکار اندازید.

شرکت بدون معطلی دکمه ای را که آله تثبیت کننده را طور اتو مات اداره میکرد فشار داد و بعد بالهارا بکار آنداخت.. عقاب مثل انکه درین آب‌فرو رو درست سیاره بعرا کت آغاز نمود و اکنون با پرواز سنگین خود در فضای عقاب واقعی شباهت داشت.

چهره عزیزوف کهیر ایکرن چشم دوخته بود اندکی شگفت. شاید او قبل حدس زده بود که چنین واقعه ای رخ میدهد. درین موقع صدای انه که رنگش کاملاً پریده بود بلند گردید.

- آقای کپتان، معلوم نیست زمین چرا جواب نمیدهد!

- چه میگویند؟.. عزیزوف با نگرانی بدستگاه رادیو نظر انداخت تازه بر چهره سرد و آرام او تشویش سایه افکنده بود. خوب، بار دیگر بدست گرفته بود، از دستگاه صدا کند.

زمین! زمین! الماس حرف میزند جواب بدھید. جواب بدھید برای شنیدن آمده ام.

از دستگاه آخنده رادیو هیچ نوع خواردو به تعقیب آن از دستگاه آخنده سقف افتاد (به نسبت سر چیه برای مانمانده که بر سیاره فرود رادیو صدای هراس آ میز شوکت شدن «عقاب» سقف و سطح آنجای آیم و یا بعبارت صحیحتر برآن سقوط حکمفر مابود. عزیزوف از شدت

آنچه تاکنون خوانده اید:

بیل رینی دانشمند اختر شنا س بر تانیا توسعه سفیته سیاره پیمای «فوتون» بر یک سیاره مجھول فرودمی‌آید و بشکل مرموزی نابود میگردد چند سال بعد قاره‌ان کیهان نورد شوروی عزیزوف تصمیم میگیرد برای حل معما رینی باین سیاره نامعلوم سفر کندو باشه کیهان نورد دیگر توسعه سفیته سیاره پیمای الماس برای این هنگلور بسفر پر از مخاطرات آغاز مینماید. در طول راه شرک وانه توسعه ماشین همه جارو بناه «عقاب» بر سیاره ویکه فرود آمد از منبع طبیعی یورا نیوم آنجا مواد سوخت کانی برمیدارندو الماس سرعت نز دیگ سرعت نور بسوی سیاره نا معلوم به پرواز خود داده میدهد و بعداز آنکه بدون نزدیک میگرددند شوک و او کین موظف میگرددند دستگاه همه جارو بنام «عقاب» را بسوی اتمو سفیر هر هوز سیاره براند و بر سطح آن فرود آورند.

- آقای کپتان، معلوم نیست چرا سرعت دورانی اینجن ناگهان پایین بار دیگر دچار حالت بی‌وزنی گردیده بود شو کت با خوف و داشت، آمد....

کپتان از شنیدن این خبر متعجب درست مثل اینکه درین آب شناور نشد. شاید او چنین پیشا مدیر را باشد تلاش بعمل آورد و آهسته آهسته بجای خود رفت و در آنجا انتظار داشت.

سر گرفت به جلو دوام... قرار گرفت.

کپتان موفق نشد سخن خود را او کین با خود بزن بان قراقری بپایان رساند. واقعه غیر قابل باوری دشنا مهانی داد و در حالیکه دستهای خود را باز گرفته بود، باحتیاط تمام روی داد و عقاب مثل اینکه در آب باشد تلاش بعمل آورد و آهسته جای خود را اشغال کرد. شو کت که قسمت صدمه دیده بیشانی خود را طور سر چیه بطرف سیاره شناور بدست گرفته بود، از دستگاه صدا کند.

شوکت از روی میز تابلوی هدایت فرستنده رادیو گفت:

- آقای کپتان، مو تور از حرکت پرتاب نشد و بیشانی اش با کلکین مدور روبرو تصادم کرد. او کین باز ماند... دیگر ممکن نیست عقاب هم که در پهلوی او قرار داشت، روی راهدایت کرد... چاره ای جز این عزیزوف روی تیلی ایکرن مشا همه کرد که عقاب طور غیر منتظر تکان خورد و به تعقیب آن از دستگاه آخنده سقف افتاد (به نسبت سر چیه برای مانمانده که بر سیاره فرود رادیو صدای هراس آ میز شوکت شدن «عقاب» سقف و سطح آنجای آیم و یا بعبارت صحیحتر برآن سقوط هم قرار گرفته بودند) عقاب به نمایم..

زرقا، بانهایت احتیاط کار خود را پیش ببرید! وظیفه ای بس مهم وجدی در برابر شما قرا ردارد. باید بخصوص صیت های ساحه جاذبه سیاره نامعلوم که دارای طبیعت مخصوصی میباشد این بباید و اگر ممکن باشد، برای فرود آمدن خود برسیاره و نیز برای فرود آمدن الماس بر سطح آن محل مناسبی جستجو کنید. این مطلب را بدقت بخاطر بسیار یدکه ما و شما بدون حل کردن معما ریسی هرگز نمیتوانیم بر گردیم... حتی حق نداریم قبل از بازیابی رساندن این وظیفه درین سیاره از میان برویم و از همین لحظه یکبار دیگر تکرار مینماییم که: محظوظ باشید! برای تان هو فقیت میخوا هم خیر باد شوکت خیر باد او کین!...

شوکت در پاسخ با صدایی آرام ویر اطمینان اظهار داشت:

- برای اثبات بجا بودن این اعتماد شما، همین حالا حر کت میکنیم! لحظه ای بعد عقاب آهسته بطرف سیاره راه گرفت و در حالیکه از در طرف دو بال نقره‌نی خود را گشوده بود، از جا حر کت کرد. همزمان با آن انه گوشی مخصوص مخابره را بسر گذاشت و تو سطح دستگاه فرستنده آخنده رادیو بفرستادن سیگنال بزمین آغاز کرد:

- این! زمین! الماس حرف میزند شوکت از روی میز تابلوی هدایت الماس حر ف میزند... عزیزوف روی تیلی ایکرن مشا همه کرد که عقاب طور غیر منتظر تکان خورد و به تعقیب آن از دستگاه آخنده سقف افتاد (به نسبت سر چیه برای مانمانده که بر سیاره فرود رادیو صدای هراس آ میز شوکت شدن «عقاب» سقف و سطح آنجای آیم و یا بعبارت صحیحتر برآن سقوط شنیده شد:





کرده و آنها توانسته اند آرام بر سطح
سیاره فرود آیند و بعد از آن موفق
نموده انداز اسارت دائمی این طبقه
سحر آمیز که پیرا مون سیاره را
چون کمر بندی احاطه کرده خود را
نجات بدهند و برای ابد در اسارت
آن باقی مانده اند . .

اگر سر نو شت درد انگلیز ستاف
فوتوون در انتظار ما قرار داشته باشد
چطور؟ هنوز احساس درد آور از تعاس
در سرا یای شو کت دوید، اما فورا
خود را کنترول کرد عقاب نز دیک
سفینه انگلیسی بریک کرد. فضا
نوردان برای مقابله با هر نوع پیشامدی
اسلحة خود کار لایزر را به دست
گرفته بیرون شدند.

فوتون سفینه بر صلابتی بود که
بیست متر ارتفاع داشت و در
روشنایی بر تو سرخرنگ ستاره‌ای
از تعجب بجایشان خشک شدند هر چیز
که نظیر لکن بزرگ قوچ از افق
در داخل سا لوں طور منظم بجای خود
دور دست طلوع میکرد، میدر خشید
قرار داشت . در بین سالون روی
فضا نوردان اسلحه اتو مات خودرا
میزی ژور نال سه جلدی سفینه روزی
بدست گرفته ، از دریچه باز
هم گذاشته شده بود در سمت راست
باحتیاط در داخل سفینه قسم گذاشتند
بقیه در صفحه ۶۱

عصبا نیت دسته های خود را در جیب لحظه ای بعد شوکت از فرد های خود فرو برد.

های خود فرو برد .
جالب است ... اودر طول آنهمه کپتان از ایکرن مقابله لوحه
از درپنهان همچگاه یا محیطی که عدایت چشم بر نمیداشت .

بروار در فصل هیچگاه پی مجیسی عقاب نخست باشیای نقره ای خود اینچنین دارای خصو صیت عالم راجمع کرد و بعد از آن عراوه های انتقال باشد بر نخورده بود.. معلوم

نتیجه باشد بین سوراخ‌های موردنظر چنانچه اینکه دندانه‌های فولا دی
شاید این وضع ناشی از تأثیر ساحه آن در حدود نیم‌مترازین فرو رفته
باشد که خود را نمی‌گذارند.

عجیب جاذبه سیاره مذکور باشد بود بکار انداخته ازجا حرکت کرد.
اگر چنین است پس چرا ارتباط اوکین که تزدیک گوش عقاب نشسته

رادیو بی بین شوکت و او کین والماس بود، ناگهان تعجب کنان بسوی قطع نگردیده است. اینهم یک شوکت دید. اور حالیکه باچشم

عکاب ببابالهای گشاده هما نظرور گوش اشاره کردو با هنگی اضطراب
معمای دیگر.

روبه پایان میرفت. شو کت که از آمیز گفت :
روزنه مدور مخصوص بدقت نظر یعنیشون ید ؟

میکرد، برای فرود آمدن بر سطح شوکت گوش گرفت: توست سیاره، محل مناسبی جستجو میکرد توست تو - تو - تو ..

هر گاه دهانه های آتش فشانی و در حالیکه میکو شید بر هیجان
که اینجاو آنجا سیا هی میزدند خود مسلط گردد گفت :

وفر سنتکهایی که دارای رنگ تیره
ببلی، این سکنا لبها از الماس
بودند در نظر گرفته نمیشدند، اساساً
سکنا لبها نی آشنا؟...

سیاره دارای سطحی هموار بود. نیستم .
ناگهان منجم سفینه که طور غیر پیش معلوم میشود در سیاره

منتظر صدای غرسی را شنیده بود انسان وجود دارد؟
نگاهی تندر به مسیر خود انداخت. همینطور بنتظر میرسد... از نظر
لرگز نداشته باشد، باکاین‌جهت قاتل را

کشید : بسمت چپ حرکت دادند. عزیزوف
سیم تور .. مو تور بحرکت آغاز از طریق رادیو گفت :
که ...

کرد....
در حقیقت هم موتورسفینه غرش باشد که استیشن اتو ماتیک از خود
کنان بعد کت افتاده بود. عنین و فیف استد! کیتان دست فرض که ده

کنان بحر کت افتاده بود. عزیزوف میفرستد! کپتان درست فرض کرده همینکه این خبر راشنید، طور غیر بود عقاب هنوز شش ساعت راه اراده، از حاره خاست. حال بود. نفته از دود را کت رخداره صلاتی.

ارادی از جایر حاست. جانب بود. نرفته از دور را لت رخ داریر صلابتی
این پدیده را چگونه میشند تو جیه که نو کش بطرف آسمان متوجه بود
که؟... کسیان نورد کار آزموده باشها بش فرو رفته در زمین بنظر

لرد؟... لیهان بورد دار از موده پاییها یش فرو رفته در زمین بخط و مجربی که در تسخیر دهها سیاره میرسید، نظر فضا نور دان را جلب اشتراک داشت، برای نخستین بار کم د. حون نزد دیکتر رفتند، تو اونتند

اسپراک داشت، برای تحسینیان بار فرد. چون نزدیکتر رفته، تو استند پسیواره ای دارای چنین اتمو سفیر کلمه فوتون را که با حروف بر جسته شگفت انگیز مواجه میگردید. سیاره رنگ بیرونی را کت نو شته

سیاره رنگ بر بدنه رات تو سه
انه که در مقابل دستگاه رادیو شده بود بخوانند . بلی بدون کدام
قرار داشت ، هنوز هم بیرون وده تردید این همان سفینه سیاره پیمای

سازد : ظاهرا این سقینه انگلیسی نیز میکو شید بازمیں رابطه برقرار فوتون بود که رینی راکب آن بود .

- زمین! زمین! جواب بدهید. الماس همینکه مانند عقا بدر طبقه مرموز حرف میزند جواب بدهید. و شگفت انگیز هوای سیاره دا خل

درین موقع ناگهان آواز هست گردیده ، ماشین ها یش از حر کت آمیز شو کت درگوش های رادیویی باز مانده و معلق زنان بفروند آمدن

عزیزوف طنین انداز گردید : ادامه داده است و چون از طبقه آقای کپتان ، برای فرود آمدن مذکور خارج گردیده ما شینهای طور

اجازه دهید ... فوق العاده دو باره بفعالیت شروع

قتی از دستگاه بیرون شده، خودش
اسخت آراسته، تازه و عصری خانم پاکنگتون میخواست بگوید
که موضوع حسادت در میان نیست
 ساعت یک و نیم به اتیروز رفت، در اماخا موش ماند. فکر کرد که شاید
نجا آقای پارکر پایین پاسرو وضع نسبت و با سیمای اطمینان بخش
نودش، انتظار او را هیکشید.
آقای پارکر پایین در حالی که از
سر تا پای خانم پاکنگتون رامینگریست
نکته بهشو هرش احساس ناراحتی
شما افسو نگر شده ایدو حالا
نم من ناگزیرم یک هوایت لیدی برای
موضوع راغیر عادی و شاید هم
مضحک بخواند. هنگام صرف
خانم پاکنگتون در حالی که
سبحانه آنقدر ناراحت و عصبانی بود
که به شو هرش چیزی نگفت. ساعت
دو بود که تیلفونی از دفتر شوهرش
رسید و به وی اطلاع داد که آقای
شوهر شما باید تکان بخورد ماند.
آقای پارکر پایین گفت:
پاکنگتون شب را در بیرون خواهد

یدانید منظورم چیست : تکان شب برای خانم پا کنگتون موقفانه خورد. برای این کار میخواهم شما بود. مثل دو شیزه لی میرقصید ابه یکی از دوستان جوانم معرفی وزیر رهنماهی های ما هرانه لاتر ل نم. امروز با او چاشیت را خواهید شیوه های تازه رقص را آموخت. لاتر ل به خاطر لباس شب و آرایش ورد.

در همین هنگام مردی جوانی به موهایش به او تبریک کفت (آنروز می آنان آمد. آقای پار کر پاین صبیح باز هم در آرا یشگاهی برایش وقت گرفته شده بود) لاترل هنگام - آقای کلاودلاترل، خانم پاکنتگون خدا حافظی دست اورا بوسید.

خدا حافظی دست اورا بوسید .
خانم پاکنگتون سالهای میشد که
چنین شب خوشی راندیده بود .
دهروز سپری شد . درین مدت خانم
پاکنگتون با لاترل غذا میخورد ،
آراسته لباس پو شیده بود و
ذنابیت فوق العاده بی داشت . او
ای کلاود لا تر ل کمتر از سی
سال داشت . مردی بود که پر شکوه

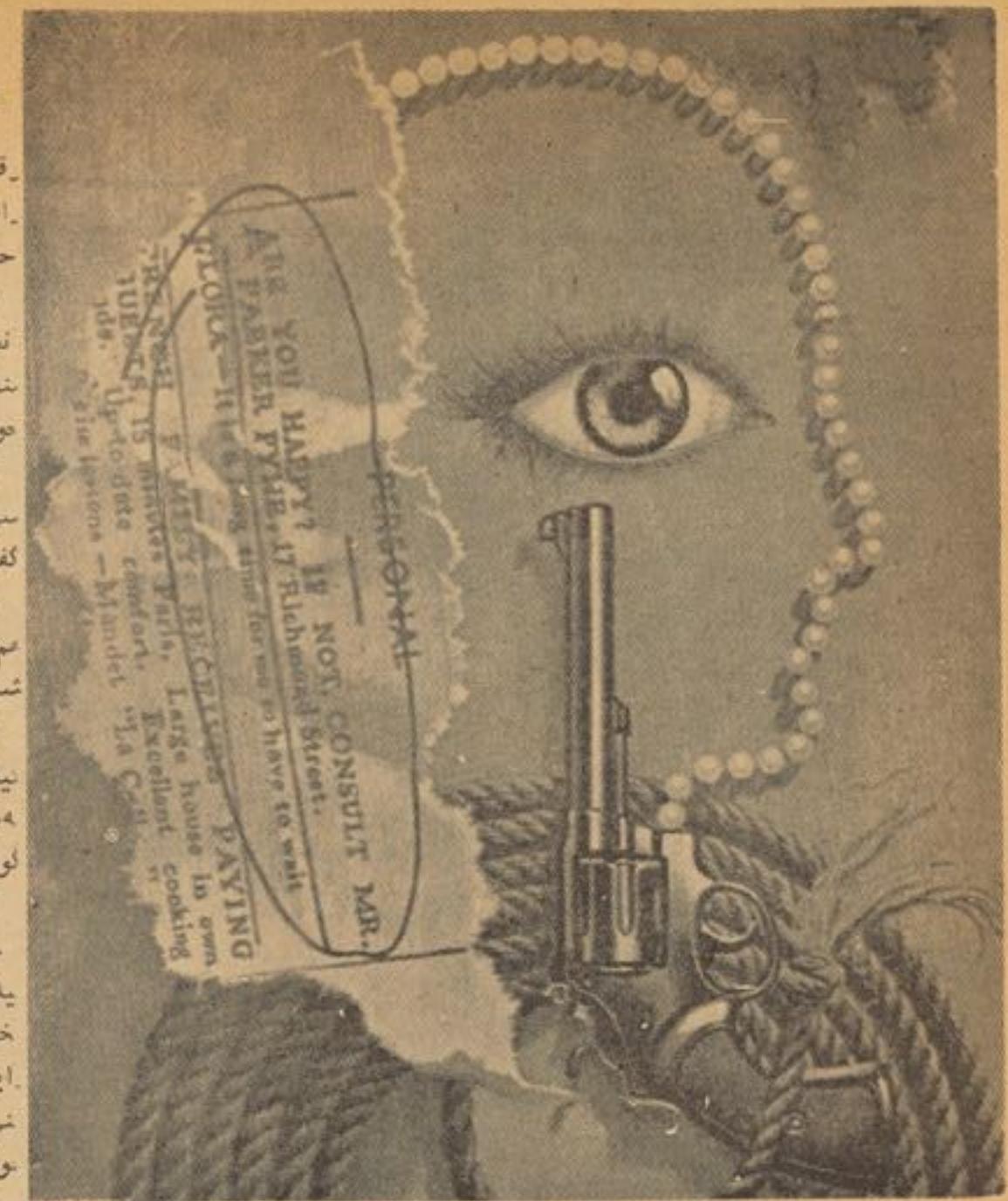
- ازین که شما را ملاقات میکنم
درباره کودکی خودش که توام با
رنج واندوه بود، صحبت میکرد واز
سهدقیقه بعد، خانم پاکنگتو ن
یک میز دونفره در برابر آشنای
زه اش نشسته بود.
خانم پاکنگتون در آغاز محجوب
گذشت لاترلواحساس تلغ او درباره
د، وی آقای لاترل به زودی به او

امش بخشید او پاریس را خیلی
رب میشنا خت و مدتی را دریویرا
درانیده بود. سر انجام از خانم
کنگتون پرسید که آیا به رقص
دقه دارد. وی جواب داد که به
قص علاقه دارد، ولی از آنجایی
نه دیگ شدند، خانم با کنگتون آهسته

شوهروی شبها را بیرون گفت:

سلام جیو رج .
او با خوشحالی تمام در یافت که
رنگ شو هرش نخست سرخ شد
و بعد، از تعجب به رنگ بتفش
درامد. درین تعجب اندکی احساس
گناه تیز خوانده میشد .

لاتول خندیدو یك رشتهدندانهای
بیسیدش نمو دار گشت :
اما او نمیتواند تاین حد نامهیر بان
شند که شما رادر خانه نگهدارد.
آن روز ها زنان حسادت مردان را
نمیل کرده نمیتوانند .



نیمهت دوم

از: آگانہ سری

فروشنده شادمانی

هاتایید آرایشگر معروفی را داشت که نشان میداد در یک زمان معین برایش وقت گرفته شده است نامه دومی از یک خیاط بود که وقت معین را اطلاع داده بود. یک نامه دیگر هم که انتظارش را داشت از آقای پارکر باین بود که از او میخواست چاشت کار از کار نگذشته بود.

رادر ریتز باوی بخورد . آقای پاکنگتون گفت که شب برای
چهره اش انجام دادند: خمیر های
کونا گونی مالیدند، هالش و بخار
بود که مردی را ملاقات کند و درباره
مسایل مربوط به شغل شان گفتگو
نمایند خانم پاکنگتون بدون تو جه
سری تکان داد. شو هرش ازخانه
دید، پیش خود گفت :
سجو انتر معلوم میشوم !
دستگاه خیاطعم هیجان انگیز بود
شر تو فانی رهایی یافته است .



خانم پا کنکتون ازین پیشان مدد
بسیار خوشحال بود . با خودش
گفت :

— جیورج بیچاره !

برچو کیش نشست و آندو را
نگر یستن گرفت : در یافت که
جیورج چاق و طاس است و باو ضع
تقریبا بدی جست و خیز میزند، او
به شیوه بیست سال پیش میرقصید
جیورج بیچاره، چقدر آرزو داشت
که جوان معلوم شود، و دختری
نگو نبختی که با جیورج میرقصید
ناگزیر بود تظاهر کند که از رقصیدن
باو لذت میبرد. اما خیلی دلتنگ
به نظر میزد و سرش را طوری بر
شانه جیورج گذاشتند بود که وی
نتواند این دلتنگی اورا ببیند .
وضعیت خود خانم پا کنکتون
بسیار حسادت انگیز بود. به چهره
دوست داشتنی (کلاید) که مودبانه
خاموش نشسته بود، خیره شد.

وی خیلی خوب خانم پا کنکتون را درک
میتوانست کرد. وی هر گز مثل
شوهران سرو صدا راه نمی‌انداخت
خانم پا کنکتون نگاهی به کلاید
انداخت نگا همایشان باهم برخورد
کلاید لبخند زد و چشمای جذا ب
سیا هش باگر می روما نیکی به
دید گان خانم پا کنکتون خیره شد.
آهسته زمزمه کرد :

— عیخوا هید باز هم برقصیم ؟
بار دیگر به رقص برداختند. برای
خانم پا کنکتون سخت لذ تیخش بود.
خانم پا کنکتون میدانست که
چشمها جیورج دز دانه آندو را
دبای میکند. روز گاری رابه یاد
آورده که میخواست حسادت جیورج
را بر انگیزد این مربوط به گذشته
هابود و حالا دیگر هیچ آرزو نداشت
که حسادت جیورج برانگیخته شود:
شاید این حسادت وی را بر آشفته
سازد. اصلا چرا باید اورابرآشفته
ساخت. حالا که همه خوشحال

خانم پا کنکتون بانو عی ازابهام عمین طور گفتی .

شوهرش نگاه تندی به او انداخت

گفت : — کسی بهمن معروف کوذش .
ولی در چهره زشن نشانه یی از
کنایه ندید. خانم پا کنکتون فازه
کشید :

دیگر باید به بستر بروم راستی
جیورج ... من درین آخر ها بسیار
مصروف شده ام بل های ناخوشایندی
برایت خواهد آمد. ولی میدانم که
تواهمیتی به آنها نمیدهی، چطور؟
شوهرش با تعجب پرسید :

— بل ؟

شما، بل کالا هایی که خریده ام
موهایم را آرایش کرده ام، خودم را
هاساز داده ام. میدانم که خیلی
اسراف کرده ام ... ولی این راهنم
میفهمم که توبه آن اهمیتی نمیدهی.
ازینه ها بالا رفت . شوهرش
بادهن باز بر جایش خشک ماند.
دوینحال با خودش فکر کرد :

— عماریا باو جود بر خورد امشب
خیلی مهربان بوده است. اصلا به
نظر نماید که بر آشفته باشد. ولی
جای تاسف است که شروع به یله
خریجی کرده. این عاریا هی که نمونه
اقتصاد بود .

بعد سرشار را تکان داد و زیر لب
گفت :

— بقیه دو صفحه ۵۹

صفحه ۲۱

خانم پا کنکتون به خانه

رسید، شوهرش یک ساعت پیش
از او رسیده بود . سرگردان و نا
طمثن به نظر میامد .

به زشن گفت : — خودت را مسخره بسازی .
خودت را مسخره بسازی . خانم پا کنکتون لبخند زد. درینحال
را که هما نروز صبح چل پوند، نسبت به همه جهان احساس مهربانی
خریده بود، باز کرد و با لبخندی میکرد. ازینرو با آرا من جواب داد:
بهمیشه تغیر خوشایند است.

— عما، بر گشتم .

شوهرش گفت : — عیفهی ... تو باید محتاط باشی
ازین ازدهارهای خیلی درین دور و پیش
وجود دارد وزنان میانه سال بر خی
از اشکالات زیادی در خانه دارد.
فرموده که تو باید از این خطر
سرمیزند جانم، من فقط ازین خطر
تر آگاه میسازم. خو شم نماید که
خانم پا کنکتون سرش را تکان داد
بینی اعمال نامناسبی از تو سرمیزند
و پیش خودش فکر کرد :

خانم پا کنکتون گفت : — « جیورج » بیچاره ، پس از آنمه
جست و خیز زدن و عرق کردن، چقدر
بینی امشبرا بسیار سودمند
از خودش را خیست .

شوهرش پرسید : — هوم ... درست .
خانم پا کنکتون بامهر بانی گفت:
— آن کسی که همراهی بود، که
میخوا هم که توهم ازین تمرينها
بود؟ من نمیشنا سمش میشناسم؟

— « لاتر » نا مش کلاود لا تر ل
بکنی. مساله مهم این است که آدم
است .

خوش باشید. اینطور نیست؟ یادم

هست که تقریبا د هر روز پیش خودت

وی خودش گفت :

— خانم پا کنکتون میدانست که
او را از آنمه ساخت لذ تیخش بود.
خانم پا کنکتون میدانست که

چشمها جیورج دز دانه آندو را
دبای میکند. روز گاری رابه یاد
آورده که میخواست حسادت جیورج
را بر انگیزد این مربوط به گذشته

هابود و حالا دیگر هیچ آرزو نداشت
که حسادت جیورج برانگیخته شود:
شاید این حسادت وی را بر آشفته
سازد. اصلا چرا باید اورابرآشفته

ساخت. حالا که همه خوشحال

— چطور باو آشنا شدی

متر جم : مهدی دعا گوی

ازدواج سوم یا پایان قصه عشق

ستاره مشهور فلم قصه عشق برای سومین بار ازدواج می‌کندش و هر بر گزیده این ستاره هنر پیشه مشهور هالیود سیتیو میک کوئین است آیا، سیتیو میک، گناهکار خواهد بود از

اینکه آلی بخاطر او از شوهرش طلاق می‌گیرد؟

شرکت او در سینما همراه باعث شدن اوبا ستاره ها و هنر پیشه ها چشم ها و گوش های اورا باز کرد بطور یکه حتی از شنیدن ابرازات عاشقانه و صحبت های عشقی وجود نشاطی در او بوجود می‌آمد و از احساس آن خوشحالی سرا پای وجود اورا احتوا می‌نمود چنانچه روی همین عقده، اول فلم داستان عشق را به بیمانه موفقانه کار کرد که در سراسر سینما های جهان میلیون ها نفر را گریه داد درازای آن شهرت، معجبو بیت و توفیق بزرگ مادی و معنوی را بدست آورد و گذشته از آن داستان عشق که محض یک نقش غیر حقیقی زندگی او محسوب می‌شد.



آنیل بریان و آیا باز یکران فلم «داستان عشق» که با همین فلم مشهور شدند. وقتی ازدواج کردند و همه گفتند: خوشبخت تراز یعنی زوجی در دنیا وجود ندارد

استعداد اورا تائید نمایند و اورا برای اجرای کار فلم بیز یرنند و با یعنی دریق پایش در عالم رسوانی سینما دراز شود که از آن وقت تاکنون بیشتر از شش سال میگذرد.

ازدواج آلی :-

آلی که هنوز یک دوچیزه محظوظ بود او قات خود را با مطالعه کتب سپری می‌نمود. نوع گناهکار که از مطالعه می‌کرد چندان نمشخص نبود ولی از خواندن کتاب های که متکی باو هام و تخیلات تاباور کردندی بود خیلی خرسند و راضی می‌شد او قبل

«آلی میک گراف» یکی از ستاره های زیبا نیست که اورا صاحب استعداد فراوانی میدانند که مخصوصاً بعد از نمایش فلم مشهور «داستان عشق» نام او روی زبانها زمزمه شد و او را در دریافت نامدار ترین و مشهور ترین ستاره گان شامل نمود. او قبل از اینکه وارد جهان سینما شود با پدر و مادرش زندگی می‌کرد و چندان زندگی خوبی نداشتند. «آلی» در آوانجوانی به نقاشی و مو سیقی ذوق و علاقه وافر داشت از اینرو همینکه تحصیلات خود را در رشته آرت بپایان رسانید آرزو کرد از فراغتی های ایام تحصیل خود استفاده نموده و با آموختن بد یکران خد متی پسندیده را انجام بد هدو لی باین هدف مثبت واصل نکرد ید بعد از اینکه از جهان آرت کنار نمانده باشد بحیث فوتور مدل بکار هنری آغاز کرد و چون در کارشن موفق بود از اینرو مدت شش سال را در این دایره کار کرد.

وقتی قرار شد برای فلم خدا حافظ کو لمبوس هیرو نیمنی را جدیداً استخدام نمایند آلی روی یک جرئت خاص خودش را در مجله کاندیدان شامل نمود و بعد از یک امتحان نهایت دشوار از سر انجام موافق شد که



ستیور مرد هورد علاقه آلی که در واقع شوهر سوم او بشما رمیرو د

از جهان سینما هیچگو نه علاقمندی منجر بعشق حقیقی گردیده و زمینه بعشق و عاشق شدن نداشت و حتی ازدواج او را با هیرو فیلم ریان آنیل در مواردی هم آنرا نظر میکرد و در فراهم کرد تا یکه آن دو ازدواج مقابل آن واکنش نشان نمیداد اما

یک صحنه از فلم جدید آلی و ستیو، ستیو نقش یک ربا یندۀ پولسیای بانک را بعده گرفته است.



باب ایوانس فلمسا ز کمپنی پارا هونت که در مقام میلیو نری قرار داشته و صاحب قیافه بود که «آلی» عاشق او شد.

کردیده است . آلی وقتی قرار شد که در پهلوی سنتیرو مک کوین در تکزاس نقش فلمی را بازی کند . تدریجاً احساس کرد که تمايلی به هیرو نین فلم پیدا میکند اگر چه در نقش دزد بانک او ایفای وظیفه‌می کرد و صحنه‌یی وجود نداشت که آندو را در آستانه یک عشق نزدیک کندو لی بالا خرده تکاهای متفنگ آلی کار خودرا کرد بعدیکه سنتیو مک کوین همسر خود را رسماً طلاق داد .

همسر کوینین یکی از رفاصه‌های نهایت ور زیده و ماهری بود که شانزده سال را در جوار سیتو بدن کوچکترین ما جرا و سرو صداسپری نموده و در طول این‌مدت دو فرزندش برای او بدب نیا آورده بود . او از این رو بداد کو چکترین تائی ندارد ولی بیکی از جریده تکاران گفته است که چون سیتو مک کوین را نهایت

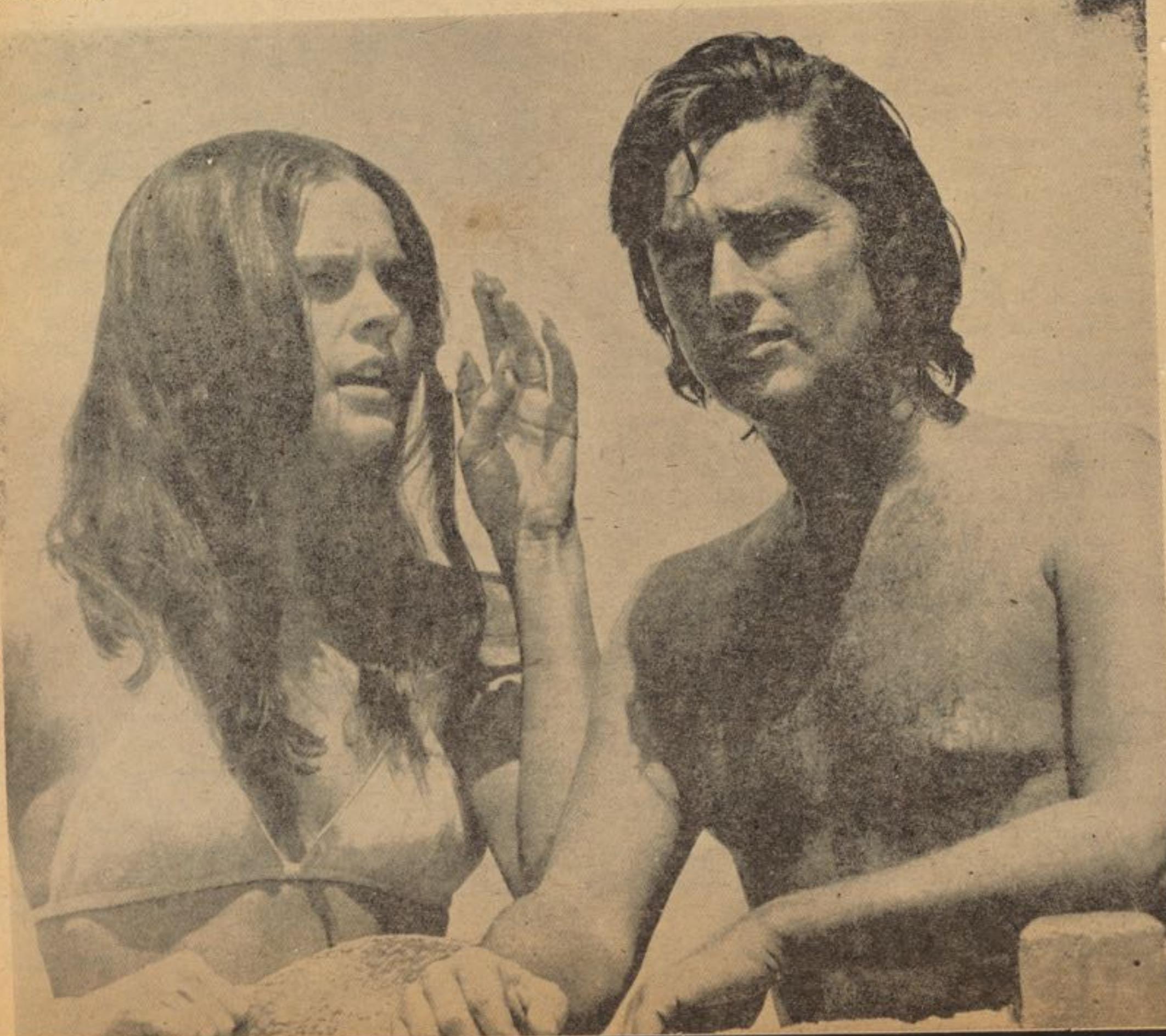
بقیه در صفحه ۵۸

و فوراً از اوجدا شد که این جدا بی منجر بوصیل مجدد او بصورت رسمی با بوب ایوانس گردید .

چگونه در دام از دواج دوم :- عشقی زود گذر آلی در آغو ش باب خیلی هم زود سرد شد و تازه بیان نرسیده بود که هوس های خواهند بود .

کفت که آن دو از جمله زوج های درگره زمین بشمار می آیند که یک دیگر خود را تاحدود پرستش دوست میدارند و گویا یک نفس در دوجسم خواهند بود . ولی دیری نپانید که یک حقیقت زندگی سینمایی بیدار شده در صدد از خلال زندگی آنها رو نما گشت و آن شد که تدریجاً از کنار آن اینکه هیچوقت رمز ها و کنایات و آنیل کنار بر و داین آن شد تاخو شبختی حقیقی خود را و تطا هرات غیرواقعی نمیتواند جای آرزو در سطح روح و شاید هم در عمق بادر یافت مردی که این واقعیت در حقایق و واقعیت های از زنده را در احسا میزد تا اینکه اوسراغ گردیده بتواند حاصل بازیزیز رسیدزیر از دستهای حاجت و زندگی اش را تامین کند .

ظرف مدت کو تاهی آن عشق و سوز مندیکه همه روزه بطرف اورازمینه «سیتو» کنار هکار است یا خیر؟: دساز های راکه در فلم جلو دیگران سر انجام بوب ایوا نس را که صاحب گسترشده بودند در زندگی خصوصی قیافه گیرنده و تروت سر شار بود آنها مو جودیت نداشته و اگر هم پذیرفت و در آغاز کار خیلی خصوصی دیگر عاشق مردی گردیده که بقول موجود بود رخت بست و آن دورادر و مخفیانه در کناره های ساحل خود او بک خارق العاد گشی در او وانگان خیلی خلوت داشم از تباطئی بمشاهده رسیده است . این مرد داشتند که از نگاه مردم بو شیده هنر بیشه معروف هالیوود سیتمک زیارات کارانه و منتظر هر آن شان پاره‌واز تمانده بزود ترین فرصت مو ضوع کوین است که یکعدد زیاد اورا هم مقلاشی گردید که این آوازه بکوش همکان فرو رفت .



شاهان و شهرزاده کان شاعر

رابکمال رساله ندند انقراض این خانواده طور یکه معلوم است بدست ایلخانی ها و غزنویان صورت گرفت.

غزنويان با آل ناصر

- ۳۵۱ - ۵۸۲ ه ق مطابق ۹۶۲-۱۱۸۶ م

سر سلسله سلا له غز نو یا ن پیتکین، از امرای سامانیان شناخته شده که در ۷۲۶ ه ق چشم بدنیا کشود. و در جوانی از امرای سامانیان آشته در ۴۹۶ میپسالار خرا سان شدودر عهد منصور بن نوح سامانی (۳۱۵ و ۳۲۵ ه ق) اساس سلطنت را در غزنه گذاشت که علاوه از خاک مقدس و اصلی افغانستان بر شرق و غرب آن نیز حکومت میراند، بالا خراهاین پیپسالار جنکجو در بیستم شعبان عظم ۵۲۵ ه ق چشم از جهان فانی فرو بست.

پس از مرگش حکومت قسمتی از ماوراء النهر، تخارستان و غز تین به پسرش ابو اسحاق رسید که بعد زوی بیکی از امرای متنفذ ترک بلکا پیتکین غلام پیتکین مستقل شد^(۱) زیرا که پیتکین دیکروا را نداشت سلطنتش منقطع گردید. سبکتکین در خدمت این مرد میتواند از خود آثار متعدد و جاوده دان بیادگار گذاشته اند. و در بار ساما نیان از فوت بلکا تکین در ۴۳۶ ه ق پیتکین که وی نیز از سران سپاه اوز غلامان پیتکین بود بر تخت غزنه نشست. مگر چونکه مرد سفاک و بیورحم و جفا پیشه بود مردم سبکتکین را در ۲۷ شعبان ۵۳۶ ه ق بیاد شا هی برداشتند.

امیر سبکتکین که داماد پیتکین وده است. و در اثر رفع فتنه خایق را پسرش میمیجور در ۳۸۴ نوح بن منصور سما مائی سبکتکین را القب ناصر الدین والدو له و پسرش محمود را القب سيف الدو له داد، حکومت خرا سان بوی سپرد که روز بروز برقدرت ایشان افزوده میکشد^(۲) ناصر الدین سبکتکین قبل و فات شاهزاده اسماعیل پسر کو چک خود را که از صلب دختر پیتکین بود به ولا تیعهدی وجا نشینی خود برگزید و حتی درین امرا از امرا و اشراف غزنه بیعنی موکد بحلف و وفادبا مشحاص حاصل کرد که علت ترجیح آن بر محمود جز محبت شخصی با اسماعیل و نرم خوبی وی چیز دیگری نبوده ابتدا علاقه مفرط سبکتکین بد ختر پیتکین نیز تأثیر داشته است. و این مساله را میتوان یک خبط بزرگ سیاستی ناصر الدین سبکتکین خواند زیرا محمود بزرگترین اداره چی عصر خود بود، لیاقتیش در یک مورد بلکه از هر نگاه ثابت بود.

بناء سيف الدو له محمود نیز میخواست بدون خونریزی به حقی که داشت برسد. همان بود که چون ناصر الدین والدو له سبکتکین در ۳۸۷ هجری در بلخ وفات یافت، اسماعیل از غزنه به بلخ شتافت و اعلان پاد شا هی نمود.

اسما عیل با منصور بن نوح سامانی از در احترام پیش آمد، و خود راه اسراف و تبدیل پیش گرفت و اندوخته های پدر را بیحساب بر عساکر تقسیم میکرد زیرا چشم آن داشت که اگر سيف الدو له محمود حمله نماید عساکر بطریق فداری و حمایت او قیام ورزد.

اوپرای فرهنگی عهد سامانیان

شاهان آن سا مان از اصیل ترین مردم آریا نای بلخ بودند فلهدا در دوره حکمرانی ایشان بعیث پادشاهان خرا سان، رو حیات منی بقوت تمام پیش برده میشند شاهان و بزرگان کشور برای دهانیین این حس عالی بعنصر اصلی آریایی ازو سایل بل و سایل گوناگون کار میگرفتند و از نگاه فر هنک عهد ساما نیان یکی از در خشنده ترین وعا لیترین دوره های تاریخی این سر زمین باستانی است. از یکطرف رسوم و سنت خدیم احیا گشت و از طرف دیگر بوجه بشعر و ادب دری مو جب شد که کتب پیشماری تا لیف و ته وین گردد و برای تنویر ملت و بهتر ساختن حیات شان از صلاح علم و فضل استفاده واستفاده نموده بیوسته میکو شیدند اشخاص لایق رفاقت را بر رش دهند و بر تعداد آنان بیفزا یند. چنانکه این امر از انتخاب و کارکر فتن اشخاص علمی عصر در حد مات حکومت منی بعیث وزیر، ذبیر، قاضی وغیره بخوا بی آشکار است. وزرای ساما نیان اغلب فضلا بوده اند مانند: ابو عبدالله احمد بن محمد جهانی، ابو طیب مصعبی، ابو الفضل بلعمی و ابو علی بلعمی، ابو نصر محمد بن عبدا لجبار عیسی وغیره که هر یک از خود آثار متعدد و جاوده دان بیادگار گذاشته اند. و در بار ساما نیان بخارا هر کنفه، عالم و شعرابود.^(۱)

این امر اوشان هنر کو شان بودند خود شان نیز از علم و دانش بهره مند گردیده با فروغ آن روایای تاریک کشورها رو شدن سازند از جانب

دیگر محیط نیز آمده بذریع فتن افکار علمی بود. رویهم رفته در بار شاهان سامان مرجع، علماء، شعراء و فضلا بود و ساما نیان شعراء را مورد اکرام و اقام قرار میدادند وعلماء را تشویق نموده بیوسته گرامی میدا شتند.^(۲) که طبعاً این تشویق شاهان در بار آوردن دانشمندان فضلا و شعراء کمک فراوان کرد. چنانکه در کتب تاریخ اد بیات می بینیم در همین دوره است که بزرگترین اشخاص علمی شرق رویکار آمده و آن سارگر انبیاء آنان تاندزه ای بر دنیا شرق و غرب مایه افگنده که تاجهان باقیست صاحبان تدقیق و گرد آورند گان ایشانرا درز مره علمای بزرگ قدمداد خواهند کرد. درین معهد بازار علم را رونقی بسزا بوده مخصوصاً ادب که روان علمی مینامند و با روح مردم ساز گارتی بشتر خریدار داشت. و از ادبیات آنچه برای تربیت قوم اصلاح حسیات ملت بکار آمده تر بود طرفدا ران بیشتر داشت. مثلاً دیده میشود که اشعار حماسی که محتوی عمال، کردار و کار نام های پادشاهان را بهلوان تاریخی است. ضمن شرح و بسط آن هویت و نام و نشان مملکت از یکطرف تند کار می یابد و از جانب دیگر از دلیری شجاعت و مردانگی قهرمان آن آنستایش بعمل می آید که این دو در ساختمان فکری و انعقاد شخصیت اجتماعی و سیاسی افراد ملت تأثیر بارز دارد به نحو اتم و اهل پرورش یافته و مردم هم از آن رنگ شعر را استقبال خوبتر کرده اند.^(۳)

خلاصه ادبیات فارسی مر هون تشویق و تو جه شاهان و امرای سامانی است. رسم شاعر پروری و علم دوستی آنان در در بار های بعدی معمول ماند. چنانکه خواهد آمد. غزنويان، این خصلت ستوده

۱- تاریخ ادبیات فارسی دری ص ۸۰ تالیف استاد معظم داکتر جاوید ۲- بخش اول همین کتاب ۱-۳ تاریخ افغانستان ج ۳

۱- تاریخ ادبیات فارسی دری بخش دوم صفحه اول تالیف داکتر

جاوید ۲- بخش اول همین کتاب ۱-۳ تاریخ افغانستان ج ۳

پسمر لیه

چه ننداره شمی په گلزار دکلو زړونه تازه شمی به بهار دکلو
چه دنارنج ګلونه وغو پېښۍ نه لري ساري په بازار دکلو
خوند کړي مسکا دکلو کله کله ناز او ادا دکلو کله کله
چه شو کېرونه کړي غنچې دکلو هم وي خلاندی یلو شمی دکلو

نویوی او بنسکی او مسیزې یېنسی خکدوی خلندي خوشی د ګلو^{*}
دېنکلو ګلو دکلزاره قریبان دویم جنت د ننگر هاره قریبان
کله سل واری به دی وستا یمه که راته رکړي دېښتو خبری
چه غور خنکونه او موجودونه وهی داسی هی خو پسی دخلمو خبری
پسمر لیه خدا یزو بختور یې ته بهېښتو نخوا دیر معتبر یې ته

چه زیره بنه دخزان شوه ورکه او س بنسکلی وخت دنو بهار راغلی
سره امیلو نه جو ډوی له ګلو په غرو رغو کښی لاله زار را غلی
«اسحق ذی» واهی نو بهار را غلی دکان خوانی موسم دکنار را غلی
ګل غوتی «اسحق ذی»

شونگ

دوطن دهینی راز دی
دشایر سوز و ګداز دی
دهین دزړه آواز دی
اوډ بنسکلو پکښی رنگ دی

• • •

دزړه خواله د خوا رانو
دزیار کښو غر یا نسو
دبی وسو یتیما نو
چه وطن ورباندی ننگ دی

• • •

که خوک «خو» خه پکښی واي
ودی واي، لا «خوشنگ» دی
که دښو مهر بانی آپری
چېره بشه ده، دا «بشه رنگ» دی

داخه شونگ دېسو نه دی
دغافل دنوری شونگ دی
«بخنانیه»! رنگ تری واخله!
دشپید دوینی رنگ دی.
دخيلا لیکر انتخاب

داوړمه ده دسرو ګلو؟
که نغمه ده د بلبلو؟
که سلګي دبلی شمعی؟
اسویلی دکو م پنځ دی؟

• • •

دانګمه دېښتو ده؟
ترانه دمیر نو ده؟
يا بنسکالو داد در خو ده؟
دآدم درباب تر نځ دی؟

په دی تورو کښی رهنا ده؟
که دتوري خه بر ینساده؟
دېاوليو خه شر نګا ده؟
که آواز دکوم ملنگ دی؟

شاد صننم

راغلی پسمر لی دی

راغلی پسمر لی دی راپری نی ګلونه دی
روان تری هری خوا ته دېښکو خوشبو یونه دی
قشنک ګلان زر غون دی په دېښتو په رغونو کښی
دکلو غوټه کل شوی دونو په سر و نو کښی
خوره نی خوشبو نی کړه تما موعالمو نو کښی
د عشق سندري وانۍ بلبل په شنو باغو نو کښی
دېغلو په غاړو کښی دسرو ګلواهونه دی
راغلی پسمر لی دی راپری یې ګلو نه دی

ګلان په ناز ولار دی له نا زه خنديدل کوي
نسبیم چه پری لکېږي دهینی نخیدل کسو
ټوله دنیا ګل ده بلبلان پری الوتل کوي
سبا بیلتون له غمه آسمان پری ژویدل کوي
په هر باغوبن کښی د بلبلو آوازونه دی
راغلی پسمر لی دی راپری ګلو نه دی

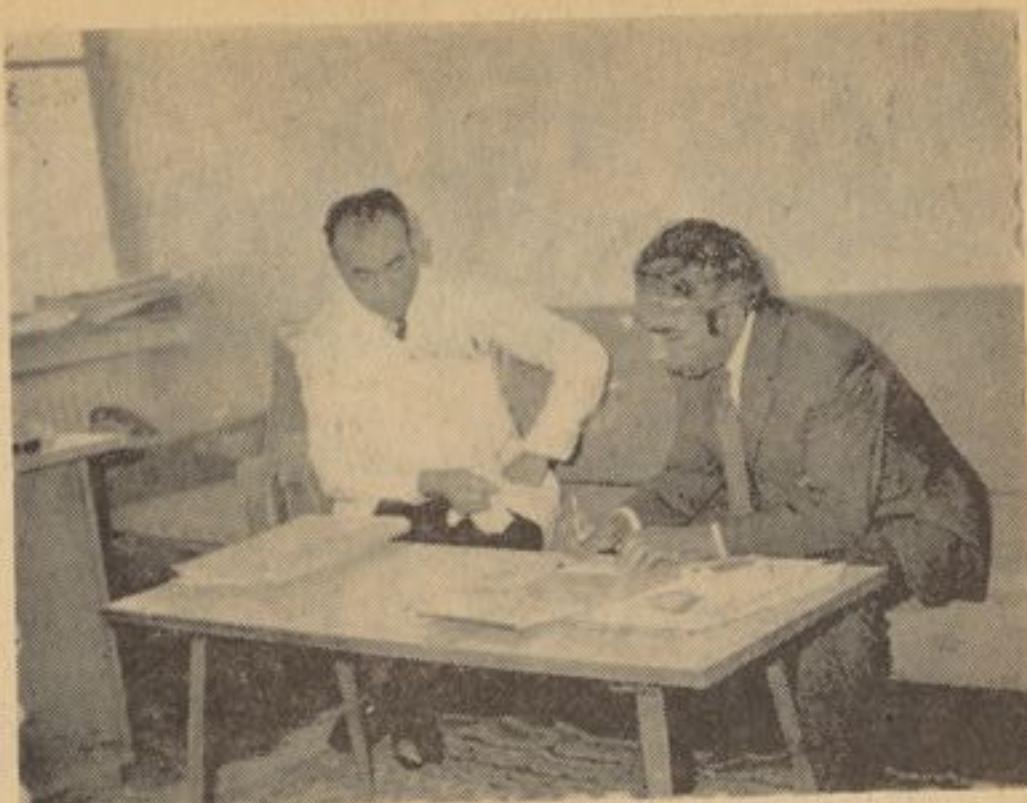
محبو با راغلہ درامیل ګلو نی هارجود کړي
خيالي اوږبل نی دنر ګسې ګلو قطار جود کړي
هم نې کمیس باندی پاولیسو شرنگهار جود کړي
نن نې دیسار لپاره خان پهنه سینکار جوړ کړي
هر ګلزار ته ګوره د توقيا نو غفانونه دی
راغلی پسمر لی دی راپری یې ګلو نه دی
احسان الحق «احسان» وودګه

پاره پاره زړګۍ می په تاسی او ګار دی
شا صننمی دلبز می یار دی شاه صننمی تهی غونډه منډه
تر ما پوری راشه پر منډه منډه چه ودی وینه دخو لو ډنډه
شا صننمی دلبز می یار دی شاه صننمی توری دی زلفی
تک دی لکه د زرکی پر تندی دی شنکی خال دی
شا صننمی دلبز می یار دی شاه صننمی دی شنکی خال دی
ته پربام وختن لکه هو سی کېږي مور ته زا ریء
یو خو زه نه یم ټول جهان دی طلبگار دی
شا صننمی دلبز می یار دی
سردار جان سنتک پښتو غزل یار

موسسهه احیای

میریض بین

در حالیکه یکتعداد همکاران فنی و تحقیکی ورکشاپ دورش را احاطه کردند و هدایا یاتش رادر مورد مریضان معیوب که درین ورکشاپ مرا جمه کرده بودند گوش داده و عملی می نمودند هلاقات نمودند.



دکتور ارسلان با وجود یکه مدت کمی از تاسیس این شعبه می گذرد با آنهم خدمات زیادی را در راه اعاده صحبت مریضان انجام داده.

در نظر است در آینده یک شفاخانه مسنه قبل از توپیدی تاسیس گردد و فعلاً پنج جریب زمین درج-وارشفاخانه وزیر اکبر خان برای این منظور تخصیص داده شده

بمنظور کمک به مریضان ارت-وپیدیک و ساختن بوت‌های مخصوص ارت-وپیدیک چندی قبل بمحضر موسسه بین‌المللی احیای مجدد یکنفر بوت‌دوز را برای فراگرفتن فن بوت‌دوزی بخارج فرستادیم.

دکتور ارسلان درباره دست مریضی که پهلویش نشسته به همکارانش هدایت می‌دهد و بمریض اطیمانان می‌دهد

وی گفت بمنظور کمک به معیوب و بینی که در اثر بعضی آفات ترپیضی بالتهابی و انتانی و یا باعضاً سو شکل های ولادی یک قسمت مهم عضویت شان دچار کدام معیوب بیتی می گردد هشت سال قبل هسته یک دیوار تمدن ارت-وپیدی درین شفاخانه بمبان آمد و با وجود یکه مدت کمی از تاسیس این شعبه می گذرد با آنهم خدمات زیادی را در

اعاده صحبت مریضان معیوب انجام داده.

در پهلوی این شعبه، ورکشاپی بنام احیای مجدد نیز تاسیس شد که وظیفه آن فعال ساختن یک عضو غیرفعال با تمرینات فزیکی و کمیا وی بدون تداوی است. وی افزود برای از کشاف و فعال ساختن ورکشاپ یکتعداد تکنسین ها را در رشته ارت-وپیدی بخارج فرستادیم تا تحصیلات خویش را در رشته تحقیک ارت-وپیدی تعقیب نمایند که ایشان بعداز دوره معینه تحصیل نظری و عملی موفقانه بوطمن باز گشته و درین شفاخانه شروع بکار نمودند. این ارت-وپیدیست‌های جوان با مساس تجارب تحصیلی خویش بین بعضی مواد مورد ضرورت را برای ورکشاپ ساخته و یکتعداد سامان و لوازم



برای یک طبیب لذت بخش ترین دقایق زندگی فقط همان وقتی است که مریضی را که بیک حالت یاس و نامیدی بسر می برد از خط مرگ نجات بخشیده و دو باره صحبت‌ش را برایش اعاده نماید و یا شخصی را که نسبت فقدان یکی از اعضای بدنش که شدید ترین رنج و عذاب روی حی برایش بار آورده واورا بار دوش و جامعه و فاعلیتش ساخته دو باره بزنندگی و کار وادمه حیات آماده بسازد.

این جملات را دکتور شفیق ارسلان متخصص جراحی اورتو پیدی وزیر اکبر خان رو غنون اظهار نمود. دکتور ارسلان در ورکشاپ تحقیکی ارت-وپیدی وزیر اکبر خان رو غنون

دست این مریض بعداز چند بار تمرین بحال اصلی برخواهد گشته

مدد در خدمت

درین شعبه انواع مختلف تداوی های فزیکی
از قبیل تداوی های برقی مسازه ها، حروری،
جمناستیک های مخصوص انجام می گردد...
و عضواز کار رفته مریض دوباره احیامی گردد.



این طفلك معیوب بزودی بیا خودروان خواهد شد

مورد ضرورت را حکومت جایان از شده که البته با تاسیس ویکارافتاده جامعه ای شده و بعد از فرا گز فتن اکنون بوت های مخصوص را که باید طریق موسسه (او، نی، سی، ای) آن قسمت زیاد نیازمند یهای مردم اسا سات فنی دو باره بولا یات و یکتعداد سامان و لوازم دیگر را مارفع خواهد گردید و نیز در نظر است در ور کشاب خود موسسه بدسترس رفته و بکار می برد دازند. موسسه طبی (کی بر مسد یکوی) درولا یات مختلف نیز مراکز آن دکتور ارسلان در مورد تعداد بستر مريضان و معیوبین افزاری دهنده. ارتتو پیدی گفت: فعل چهل بستر علاوه بران دونفر در رشته پرو ترن امریکایی کمک نمودند. و برای اینکه توسعه داده شود. از تجارت مو سسات خارجی بیشتر شفا خانه برای عملیات های ارتوبیدی (ساختن دست و پای مصنوعی) در خارج تربیه شده اند که اکنون در قسمت استفاده شده بتواند ارتباطات فنی که تا حال در بیو هنخی طب پو هنtron تخصیص داد مشهود در صورت ازوم با یکتعداد مالک دیگر قایم نمودیم. کابل مضمون مستقلی بنام ارتوبیدی درو قایع عاجل از دیگر بستر های ساختمان آلات کمکی برای پا، شانه، واولین واقعه عملیاتی ور کشاب در تدریس نمی شود و این یک ضایعه شفاخانه نیز استفاده بعمل می آید. اخیر سال ۱۹۷۱ به همکاری بزرگی از نظر طب است به عقیده وی گفت از سال ۱۳۴۸ تا حال کمال کننده و بعیث یک تکیه گاه در حدود دو هزار مریض درین شعبه ارتوبیدی است که در پهلوی سایر دیوار تمنت های بونهنجی طب شعبه عملیات گردیده اند. چون مریضان برای تدریس و تحقیقات در رشته شبه ارتوبیدی راکنرا مریضان همکاری دارند. پس از مختصر صحبت به همراهی دکتور ارسلان در مورد اکتشاف ارتوبیدی و فیزیو تیرایی نیز مزمن تشکیل می دهد و از جمله این تاسیس شود. این رشته طبی گفت: در نظر است در آینده یک شفا خانه مستقل فعلا نظر به ضرورتی که در اطراف واقعات تو بر کلوز استخوان میباشد دیدن کردیم وظیفه این شعبه تداوی ارتوبیدی تاسیس گردد و فعلا پنج جریب مملکت باین رشته احسان می شود که در مراحل بسیار پیشرفت به زمین در جوار شفا خانه وزیر اکبر همه ساله یکتعداد دکتو ران از شفاخانه مراجعت می کند از این سبب است. درین برای این منظور تخصیص داده شفا خانه های ولایات کشور درین مدت زیادی را مجبور اند داخل بستر باشند.

درین شعبه انواع مختلف تداوی های فزیکی از قبیل تداوی های برقی مسازه ها، حروری، جمناستیک های مخصوص انجام می گردد درین شعبه آلات مخصوص وجود دارد که بعد از تشخیص علت توسط آن تداوی شده و عضو از کار رفته آن دو باره احیاء می گردد. دکتور ارسلان در مورد مریض این شعبه گفت: در اولین مریض شفا خانه مراجعت می کند. درمورد ورکشاپ احیای مجدد ترتیب می گردد که دران علاوه از ترتیب مکمل مریض، تشخیص مرض و میتوود تداوی و معالجه آن نیز درج می گردد این کارت در تمام مدت تداوی مورد استفاده قرار گرفته و از روی آن سوابق مریضی و نتیجه تداوی معلوم شده می تواند.



دران تداوی ها و تطبیق تمرینات فزیکی، اکنون می توانم راه بروم و قدم

باران بتازگی ایستاده شده بود. صورت دستجمعی فرور یخته- جریده فروش که اخبار داغ دا خلی قطرات کو چک و شفاف، از شاخه و خارجی را برای جلب مشتری یان بهم تعویذات وغیره برای کمر دردسردید های برخنه ولچ درخت متصل بگوشه همه چیز شکنجه آور وغم آلد بود. همچند لحظه، انگشتان غرفه چی غرفه، برپیاده رو کانکر یتی وبالای آهن چادر غرفه باصدای بک تواخت میریخت صدای رین شش، درآرامش های موقعی وزود گذر جاده، آهنگ باعجله وتندی، بداخل قطی گک عابرین که لحظه قبل ازتر سن یاران، برای خود پناه گا همایی اعم صورت در نگ ناپذیر جاری بوده وبان ریش بزی اش تکان می خورد، باز نمود .

اویه مهارت وصف ناپذیر، گهدار اینکار داشت، بساطش را بین گرد و آهنگ تبلیغی بالا را دو باره باطنین خاصی، سرداد .

غرفه چی از فرط تعجب د هنمش باز مانده بود. بگوشه لبانتش، لبخند استهزا آمیز وریشخند مانند مبنی براینکه چه کسی حاضر به خریداین قبیل چیز ها خواهد بود، نقش بست، لحظه چند نگذشته بودکه جای لبخند استهزا وتمسخر، با چهره اش را خطو طی از تعجب و حیرت پر کرد بچشمها نش باور نداشت، نمی دانست چه اتفاقی رخ داده بود. زیرا هنوز مدت کو تاهی نگذشته بودکه دور بساط مردک را انبوعی جمعیت فرا گرفت .

نوشته صدیق رهپو

خُر فَهْجِي

دربرابر مرد لنگی دار، دسته
بزرگی از کاغذ های رنگ رنگ که
روی آنها باحروف کج و کور عربی
چیز های نوشته شده و تصاویر
مختلف، عجیب و غریب بر آنها نقش
یافته بود، قرار داشت در پهلوی
آنها، طلسمات! بند های قلزی
حجوف، مانند کوری های خالی کوت
بود.

هر لحظه، بر فشار مردم افزوده می شد. از جمعیت، شخصی که در مقابل پرداخت پول سیاهی، کاغذ مطلوبش را هدیه کرده بود، آن را چهار قات نموده و بعد از اینکه هدایات مفصل مبنی بر پوش کردن و یا استعین رنگ های مختلف پوش، از مردگ کرفت. آن را هاج کرده اول به چشم راست و دوم به چشم چپش مالیده و با احترام به بغل جیبیش گذاشته بالبخندی که از آن آرامش روحی می نارند، آنها را تراک گفت.

باو جود یکه آفتاد دامان آخرین
قاپای اشعا طلایی رنگش را که اکنون
سرخی گرائیده بود برمی چید و
ها باز دیک شدن شب سرد تر

سیر نشدنی، باچشمان آزد متدانه ازان کلماتی چون طسمات، باطل شا نگسته وس اذ قیمت کردن

سر سری، آنجا راترک گفتند. یکی غرفه چی را از حالت سکر آور هوای دو نفر، برای خالی نماندن مو ضوع تازه که از دریچه گاک شیشه غرفه به کتا ببهای پولیسی مبتذل را بدون ملايمی بدرون خزيده بود، بیرون ینكه بخزند، جويا ميشدند...

روزها نفس های آخر ینش رامی
کشید ابرها، پرآگنده شده و اشعه
زد گه نه آفتا ب همه حاد

رس ذرینش، رنگ طلایی میزد. در محوطه نسبتاً وسیعی که آفتاب
در توش غرق ساخته و همه چیز را با

حاف شدن آسمان و ریزش نور زمین به آرامی، ازان بلند می شد،
بدین آفتاب، راه های حاذنگی شاده

خسته‌آور زده آواز هارن‌های هوتر و دانه دانه بی داشت و سرا پایش را

ماهمه نت ومبهم عابرین، صدای به قدریقه آبی رنگی پیچیده و از چشمانش رو بخیر نگران سرویس، فریاد بارقه شیطنت و تیز هوشه بروز

روشنده دوره گرد، آواز بیچگانه، جهید بقجه بزرگی داده لیکه

ازلا بلای عکس های بر هنر و نیمه
بر هنر ستار گان سینما، که عقب
شیشه غرفه آویزان شده بود و یگانه
 نقطه نیر نگی برای سست نمودن پای

های عجول و شتاب زده رهگذ دان
بحساب می رفت ، نور خاکستری
رنگ ، بداخلا میخ بده و فضای آن

رادنگ سریبی، می زد.
چکک، بصورت آزار دهنده بی از

سقف غرفه، مانند طفل ناز دانه‌بي بهر جاکه دلش هي خواست م-

چکید و باین کارش غرفه والا

بی جر ربر سند ترمی مساحت، با
گذشتن هر تر های نسبتاً سنگین

خرقه بزرگه امده و قدرات چک به



بازار فروش مردک گرم بود.
اویا چیره دستی یک مداری باز، بود که آنان خواب زده و بادهان
خاصیت کاغذ های مقا بلش را اینکه به او می نگریستند.
برای شنای چکونه مجر ب سیاهی شب، خودرا دربدن جاده
مژدم می مالید و بان رنگ تیره آلود غرفه قرار داشت، بیایین رابی اراده شمرد همان سه افغانی
و موثر است، بر می شمرد. تماشاچیان کهوی را حلقه وار دربر گرفته بودند
از فرط تعجب دها نشان باز مانده

باد اوراق باز کتاب را پیش و پس
می شد. از لابلای جمعیت جز صدای
خنه و گرفته مرد، که از فرط چیخ
زدن و نعره کشیدن یکلی خپ شده
کتاب را برداشت. چشمی به
عنوان «حمدی الحصی» اثر دانش
باد، چیز دیگری شنیده نمی شد.

قبلي .
دیگر درنک و معلمی غیر منطقی
بود قفل را برداشت. در واژه غرفه
رابست. در همین موقع مردک نیز
بساطش را بر چمده نگاه شیطنت بار
و بیروز مندی به غرفه چی انداخت.

بالعینند تمسخر آمیزی از کنار شنیدند .
بالعینند تلخی زیر لبس زمزمه کرد:
«بلی! بیترین خوانند گان اینکونه
کتابها با داشت باد...»

هوا، دیگر تاریک شده بود، گروپ

اعجاب تعاشاگران را طوری بر انگیخته
جستجوی مطلبی باشد، بهم زدو با داخل غرفه را تاریکی دربر گرفته
جست شدید تری، یکی از کتابها بود، انگشتان غرفه چی، بیخود به
را در حالیکه پشتی اش به کف گل داخل دخل فرو رفت پول های سیاه
و موثر است، بر می شمرد. تماشاچیان
کهوی را حلقه وار دربر گرفته بودند
بصورت حلقه مبهم و تاریک معلو م
بود مردک بازرنگی خاص، دعا باطل
سحر را که مشتری اش خریده بودو
او برایش پوش باز و بنده دار توصیه
کرده بود، در بازو بنده به اصطلاح

نقره بی، می بیچم مددستهایش که در
این فن، ورزیدگی خاص بیندا کرده
بود. مانند پنجه های مداری چیره ناشی از دیدن این منظره، بیرون
دست، هرتب حرکت میکرد و بانهای کشید، باد درلا بلای کتابها خزید

پایان

همایون کمیڈین معروف سینما ایران

بخند تادنیا برویت بخندد

بخند تا دنیا برویت بخندد

ساعت؟ بعد از ظهر بود به همراه ایران مصاحبه کنم قرار شد ساعت یک دوست افغانی ام که سند یکای ظهر تیلفونی همراه همایون تماس هنرمندان را دیده بود با هم وارد خانه بگیرم خود را معرفی کردم وی اظهار هنرمندان سینمای ایران شد یم. مسربت کرده با تشکر و عده به ساعت بار نیس عمومی هنرمندان بعداز ده فردا صبح داد ملاقات را پذیرفتم احوال بررسی خود را به ایشان فردای آن با دوستم بطرف منزل منحیت خبر نگار افغانی معرفی همایون که در جاده بلوار تهران قرار گردم وضمنا گفتم می خواهم با داشت روان شدم و وقتی داخل خویی همایون کمیڈین معروف سینمای شدم همایون، خاتمش با دو طفل

همایون در عین شوخي هاییکه نشان میدهد به اندازه کافی جذی و متفکر است



این نکته گفته همیشگی همایون اندو همکین میشود و بالا فاصله است که خوب میخندد دو خوب میخنداند اطرا فیاضش بی به نارا حتی او میبیند شداب است شادابی می بخشد با نشاط شاید همایون نقش های که تا است و نشاط می آفریند. گرچه زیاد کنون ایفا کرده است سبب شود جوان نیست ولی و جدان باطنی اش که او را تنها توانا برای خندا ندن اورا یک جوان عیار نشان میدهد. بدایم ولی کافی است که چند دقیقه همایون در عین شوخي که از خود پای سخنان او در خارج از محیط نشان میدهد. به اندازه کافی جذی سینما بازی در فیلم بنشیتم و ببینم و متفکر است. کسی که میخواهد که او از نقش هایش بیش از حد تصور مردم را بخنداند بدانید شدیدا فاصله دارد.

نقش ملا نصر الدین را به من سپرده اند و چاقی من

باعث شده که تا حال کرسه هر گم بشکند

آیادر فلم های مشترک خار جی نموده است.
ببخشید آگر این سوال من بسیار

شخصی باشد میخواهم بدانم وقتی
در ائمای فلم گیری پادختران فلم
معاشقه میکنید خانم شما درین مورد
دخلت میکند.

سوال خیلی بجاست. شغل من
ایجاد میکند باز نها و دختر های
زیادی تماس داشته باشم البته این
دختر ها و زن هاتا کنون نتوانسته اند

زندگی خانوادگی مرا خراب کنند
خانم زیاد درین مورد حسود نیست
و او بهمن اعتماد دارد زیرا میداند
هنرمند هستم.

هنوز صحبت همایون «دا مه
دا شست و میخواست ضمانت
از غذا کاری بیشتر همسرش قصه کند
که خانمش کمی سرخ شده و گفت

«درست است که من به همایون
اطمینان و اعتماد دارم ولی باز هم
نژدیکی زیاد اوبای خانم هامرا خوش
نمی سازد اما چه چاره

از همایون ه نرمند خندان تشکر
کرده خدا حافظی نمودم

حصه گرفته اید یا نه؟

بنی در چند فلم مشترک ایرانی
و ترکی بایفای نقش پرداخته ام البته
به فلم های که بر مصرف نباشد حصه
نمی گیرم.

شما که ما شاهله با صحت و چاق
هستید در وقت فعالیت های هنری
مشکلی ازین راه ندارید.

سوال من خیلی به تکلیف هست
وزن زیاد داشتن تکلیف ده است هر
قدر رژیم غذایی می گیرم باز هم
فایده نمیکند حتی از چندی به
اینطرف فلمی در دست دارم بنام
(ملا نصر الدین) چون من در نقش

ملا نصر الدین کار میکنم همیش
چاقی من باعث شد که کمر سه خردا
 بشکنام بیهوده حال من از دست این
چاقی خیلی شکایت دارم.

«درست است که عرو سی
اطمینان و اعتماد دارم ولی باز هم
کرده ایدو تمره ازدواج شما چند
طفل است؟

مدت پنج سال از عروسی مامیکنند
و تمره ازدواج مارا همین دود خسر
که بیهلوی شما نشسته اند تشکیل
نمی شوند.

چه می کردید کدام سال کار سینمایی
تان را شروع و اولین فلم شما چه
مشکلی ازین راه ندارید؟

بیش از آنکه به سینما روی آورم
در تیاتر بادر آمد شباهه تو مان
یعنی (۴۰) افغانی ایفای نقش میکردم
بعد به تلویزیون و هنر پیشگی
پرداختم. آغاز کار سینمایی خویش
را در سال ۱۳۳۹ با فیلم «عرو سک

پشت پرده» شروع کردم.
خوب آقای همایون: شما که ازده
سال به این طرف از جمله موفق
ترین هنر پیشگان ایران هستید تا
کنون در چند فلم بازی کرده اید
و ضمناً بکوئید به کدام فلم تان بیشتر
از همه علاقمند هستید؟

من تا کنون در بیش از ۸۰ فلم
نقش داشته ام که از آن جمله به فلم
«سر نوشت و دنیای آبی» علاقمند
همایون است یاد رجهان سینماشما
به این اسم شهرت دارید؟

کوچکش را دینم و بعد از احوال پرسی
وارد صالون ساده و عاری از تکلف
اما دیزاین و دیکو رآن خیلی غالی
بود.

همایون بیش دستی کرده صحبت
را آغاز کرده گفت: چقدر خوش
همتم شماره اعلا قات میکنم از آوا ن
طفولیت بمردم افغا نستان علاقه
داشت و میدانست که برا دران
وهیسایه نیک ما مستند آرزوی من
برای آشنازی بهتر با مملکت زیبا و
مردم مهمان نواز شما شدید است.

از احسا سات گرم شما نسبت
بوطن و مردم خود تشکر میکنم اجازه
پنهانید بپرس: اسم حقیقی شما
همایون است یاد رجهان سینماشما
به این اسم شهرت دارید؟

بلی این حلس بجاست اسم
حقیقی ام محمد علی تبریزی است
متولد سال ۱۳۱۶ در مشهد.
پایه تحصیلات شما تا کجاست?
پایه تحصیلا تم تایه صنف د هم

بوده نسبت ضعف اقتصاد نتوانستم
تحصیلاتم را ادامه دهم.
بیش از آنکه به سینما و آورده

همایون:
بیش از آنکه به سینما روی آرم
در تیاتر بادر آمد شباهه تو مان
افغانی ایفای نقش میکردم.



مترجم: عبدالظاهر آشوب

قلب من

آشیانه



گفتم:

«نرسن رو بنیز الان میخواهد که
اندریو را شیر بدهد، اگر میخواهی
برو همراهش و تماشاکن.»
رویشی را برگردانید، کمی از طغیان
دروغی خود گیج بود، هنوز بقدر
کافی وجودش تحت کنترولش نبود
تادرست حرکت کند، ... و من دو
باره قلم را برداشتیم.
مگر کلمات در روی صفحه را پور
دریک بحرسیاه شناور بود و من
نمیتوانستم آنها را ببینم. آیا شما
هم فکر میکنید که من حقیقتاً ...
نمیتوانستم درک کنم؟ اوه کاش
میدانستید که من در آن لحظه چه
احساس میکرم ...

بدرخت کاج و بنای شیر حوار کاه
خیره ماندم آنروز در خت کاج آنجا
بود، کرسیمس شش سال قبل «
بالون هاو مردمیکه آواز میخواندند.
ولی هیچکدام نتوانستند بجهة
نوزاد را نجات دهند. واونیز همه
چیز من در زندگی بود.
هنوز دو سال شده بود که نرس
بودم و بیتر را ملاقات کردم. او همراه
من بیکی از تالار های رقص شفاخانه
بايك تعداد از رفقایش آمدند، ما
همدیگر را به اندازهای دوست

**فکر کردم بعد از آنچه اتفاق افتاد، همه چیز
برايم تمام شده وزندگی ديگر برايم مفهومي
ندارد... امادريافتیم که...**

صدایش به شکل هیستر یکسی
بلند شد و من گفته میتوانم اضطراب
ویرا از درک احساساتش خارج
مینمود. دلم برایش سوتخت. ولی
چیزی نداشتم که بتوانم برایش
بکویم. باور کنید در آن لحظه هیچ
چیز نمی خواستم به جز اینکه
بتوانم به او اطمینان بدهم. مگر من
چطور میتوانستم به او بکویم که
اندریو جور خواهد شد در حالیکه
خودم هم نمیدانستم؟

بسیار خورد تر ازان بود که به
این مرض مبتلا شود و حتی اگر زندگی
بساند در باره تائیرات و عواقب
بعدی آن چیزی گفته نمیشد.

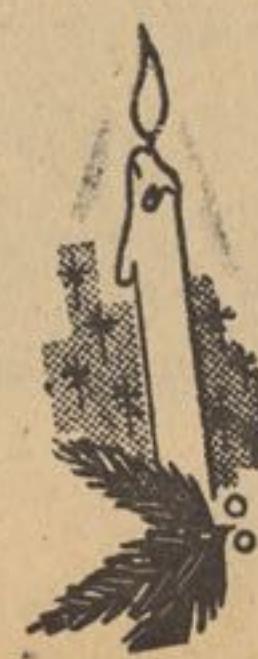
به او گفتم: «
توانید مرا درک کنید.»
دفعتا درد من تیزتر شد ولی
مرخص شد که قازه از مریضی التهاب
محبوب بودم تادر نگهداشت لبخند
سحا یا شفا یافه بود. ولی در
ذر لبان خود مجادله کنم. برایش
چشمانش اشکهای و حشمت را ملاحظه
کردم.

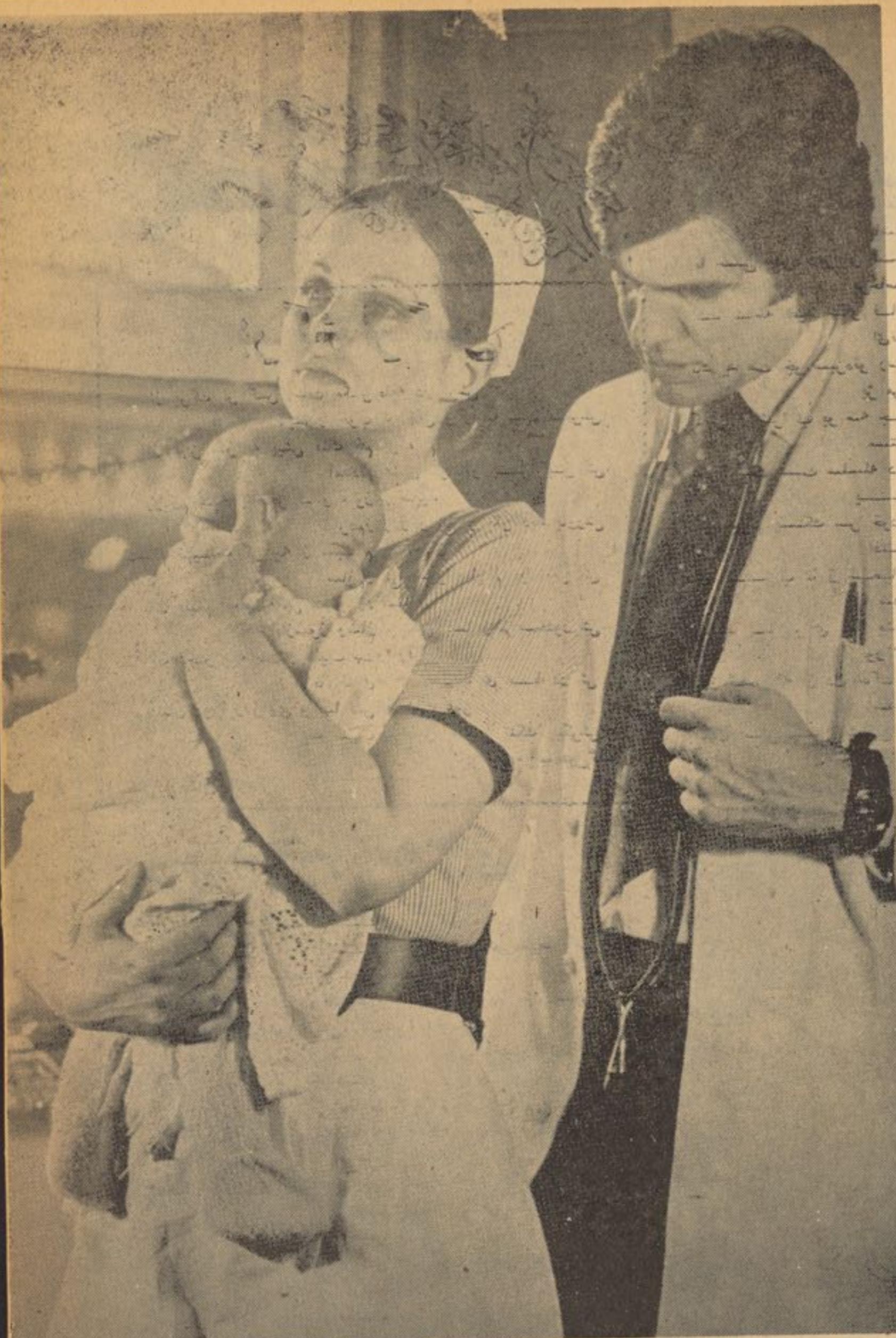
«جوه خواهد شد؟» زمزمه کرد
«یکانه چیزیست که من دارم.»
دستانش را بیک دستمال کوچک
بیچید و من دفعتا متوجه شدم که
انگشتانش عربیان است. هادراندریو
مورگان انگشتتر عروسی به انگشت
نداشت.

دوباره تکرار کرد.

— اویکانه چیزی است که من
در زندگی دارم.

— اوه، سر برستار، شما نمی

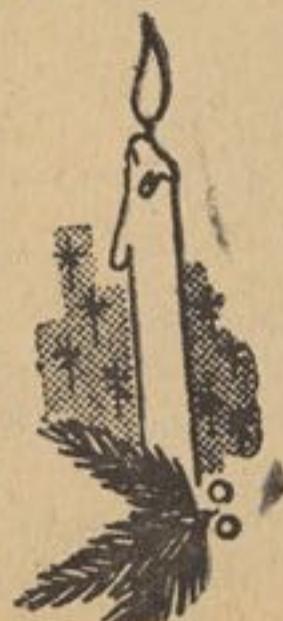




داشتم که فکر نمیکردیم هیچ چیزی
بتواند ما را از همیدیکر دور نباشد. نه همه یار
بیش بعداً برایم گفت: «اگر کسی میخواهد
برایم میگفت که من همسر آینده‌ام، خواست
خودرا در همان رقص ملاقات مینمایم
مثل آنکه از دوزخ میگیریزند در جهت
عکس آن فراد میکردم. حالا، تقویت
من از دوستان خود تشکر میکنم که
مرا به آنجا آورده‌اند و نتیجتاً «کارول»
شما را ملاقات کردم».

خندیدم، خوشی و سروریکه در
نهاد من هوج میزد احساس میکردم
بسیار برایم مهم بود تابداتم از ینکه
پیش تمام نقاط نظر خودرا در مورد
ازدواج تغییر داده است، زیرا او هر دوست
دوست داشت، و من هرگز از طعم
گرمی او علاقه و احساسیکه گویی
ازخواب و رویاها حصه گرفته
است، سیر نمیشدم.

در اولین تابستانی که من او را
شناختم ساعت‌ها را در گوشه‌های
خلوت باهم سپری میکردیم، گپ
میزدیم و سعی میکردیم یکدیگر را
خوب بشنا سیم، ویا در را یحه
شیرین و مطبوع چمن زارها
مینشستیم، آنقدر در برابر یکدیگر
حساس بودیم که جزوی ترین تماس
کفایت میکرد که ما را آتش‌زنند.
هر لحظه ایکه میخواستیم



میتو نستیم ازدواج گنیم، مگر انداز نکرده بود. این وضع برایم دریکی از روزهای اکتوبر پیش
من آنوقت در آمد زیادی نداشتیم ما یوسن گنده بود خصوصاً وقتی که مرا در خارج از شفاخانه ملاقات کرد
و همچنان پیش باو جود آنکه در آمد میخواستم یک خانه فرش و ظرف و و من همینکه بطریقش متوجه شدم
کافی داشت و انجینیر در رشته مصر فیل عروسی مانرا حتی به فهمیدم که چیزی خوبی برای گفتن
حرارت بود ولی حتی یکبول هم پس ساده ترین شکلش تهیه نمایم.

نو بهار هستی

آمد بهار ای بیت کلکون عذای من
باشد بچشم سبز تو باع و بهار من
تا حسن چلوه ریز تو شده گلشن مراد
برخاست ناله ها زد ل داغ دار من
شد شاخه امید شکو فان زدید نت
ای نوبهار هستی نا پا ینا ر من
تاد ید مت چو سبزه نو رسته در چمن
پژ مرده شد بد یده گل انتظار من
کاش از شراب بو سه جان پرور لب
مستانه ام کنی تو دمی ای نکار من
عمر یست مست سلسه دارم زنگنهت
یک صبحدم گذشته ای تاز کنار من
گر میز نم بسندگ سر خود چو آبشار
افتاده است در کف عشق اختیار من
ای آفتاب ناز شعاع تعجلی ات
با شندر و غدیده شب زنده دار من
باشد بسا غری نگه چشم شبز تو
نور امید این دل امید وار من
رو نیده لاله از دل خاکم زفیض عشق
شیداع آرزوی تو شمع مزار من
تادل اسیر سنبل مشکین یار شد
آشتفتگی پرست شده روز گار من
هر گز زجور یار کلو روت بذیر نیست
در زندگی (مشاء) دل آینه وار من

محمد ظاهر (مشاء)



برگ نو گس

از برگ نر گس است مکر جامه در برش
کاینقدر خوب ود لکش و زیبا سست منظرش
از عجز سر به پیش فلك خم نکرده ام
آمد دلم ز عشق بز انو برا بر ش
رو زم سیه ز هجر شدو سوزغم سپید
هردم ز دردو رنج و نگر دید باورش
دستم تهیست گر چه ز سیم وزر جهان
سازم ز گنج شعر بعا لم تو انگر ش
آن بلبلم که ناله من سو زد آسمان
از سوز و ساز خوش بش بسا زم سخنور ش
آن دختر یکه پاک و عفیف است و باوفا
جانم فدای خاک کف پای ما در ش
گلبان در آرزوی و صالش کذشت عمر
یک شب نشید ببر بکشی تنگ پیکرش
(م. اسماعیل گلبان)

دختر کوچی

درو ن غر ده مشکین نشسته زیبا بی
زم و فشانده بد و شش خطوط طغرایی
روش دست سپید ش به زیر چانه نفر
نگ طراوت و خوبی بد خت صحرایی
به ببغ هر طرفی بر گان شوخ و قشنگ
عیان ز لطف طبیعت عجیب د نیا بی
فضا گرفته و تاریک مثل طبع فگار
سحا ب گرم جهش همچو مو ج دریابی
بجام لا له می شبنم سحر گاهان
چواشک سرخ فشانی بسرخ مینای
زفر شهای بسی د لکش و خیال انگیز
فلک بمقدمش افگنده سبز دیبا بی
ربوده گوی طراوت ر خشن ز صبح بهار
وراب حسن ولطافت کجاست همتا بی
چو بخت من رمدا هو ز نر گس سپیدش
فگنده شعله بدلها ز چشم شهلا بی
درو ن حجره نگر سینه سپیدش دا
ز جیب شام عیان صبح بهجهت افزایی
نسیم حامل عطر و گلاب ز لقا نش
چمن معطر از ان طر و سمن سما بی
زلطف مرده د لا نرا به وجد و حال آرد
بکیش حسن بر ستان بود مسیحای
رهین د ختر کوچیست این غر ل (رونق)
ترا نه خا سست بعشقش ز قلب شیدا بی
(رونق - نادری)



غلام سخن‌داش

بیهار عشق

گفت آن دلبر که باتو آشنایی می‌کنم
از پرای خا طرت شرین ادا بی می‌کنم
گفتمش بیما ر عشقم گفت دیدارم دو است
من علاج درد تو با این دوا بی می‌کنم
چشم راسر مه کنم بر لب بمالم لب سرین
موی های خویش را رنگ طلایی می‌کنم
بعد ازان با عشه و ناز وادای دل فریب
پیش رویت می‌نشینم دلو با بی می‌کنم
گفتمش آخر جدا بی می‌کنم از پیش من
گفت بی غم باش کی از تو جدا بی می‌کنم
گفتمش از من چه میخواهی که در عرض دهم
گفت من این کار را باتو خدایی می‌کنم
گفتمش تا کی و فاداری به راسخ می‌کنم
گفت تا من ز نده ام کی بی وفا بی می‌کنم

بوسه از نگاه شاعران

بوسه زآن د هن تنگ بده یا بفروش
کاین متعاعی است که بخشند و بها نیز کند
(سعیدی)

گفتمش بوسی بده یا از لبت یا از رخت
گفت عاشق چشم دارد هر کجا بین خوشنتر است
(قا آنی)

ببوسه ای زد عان تو آرزومند م
فغان که با همه حسرت بهیج خر سند م
(فروغی بسطامی)
بو سه مگر چیست فشاردو لب
اینکه گنه نیست چه رو ز و چه شب
(ایرج میرزا)
انتخاب وار سالی بیک محمد (مرادی) از هزار شریف



شاخه ای از شگوفه های بهاری



بهار آمد

ای ساقی سرستان بر خیز بهار آمد
در جام شراب افسان بر خیز بهار آمد
بنگر درین بیها ران هنگامه های یا ران
گر مست و آفتا بان بر خیز بهار آمد
تو چون گل بهاری من اشک و آه و دردم
ای رمز دارد متدان بر خیز بهار آمد

چشمان ترا نازم من باتو همی سازم
ای گلبن خرا ما ن بر خیز بهار آمد
اعشب زمه رویت کن بزم ماروشن
ای نور بزم ر ندان بر خیز بهار آمد
دارم امید آنکه بینم دو چشم مست
ای رشک مهرو یا ن بر خیز بهار آمد
ای دلو بای د لها وی ناز تو فر بیا
ای ناز شب نشینان بر خیز بهار آمد
شاد باش «شاد مانا» این دو ر زندگی را
خود با ده مست و خند ای بر خیز بهار آمد

از «راهی» سیاه سنگی

بهار

می بنو شید ای حر یقان گل ببو سستان آمده
دل فسرده ببلیل شیدا به افغان آمده
هر طرف هوج طراوت مید هددل را صفا
سنبل و ریحان کشیده سر فراوان آمده
غنجه خا مو ش بکشاد لب بخنده هر کجا
تائسیم رو جبخش تو بیها ران آمده
سر رسیده شام تارو صبح روشن مید مد
آفتتاب و صل او فر جام هجران آمده
سا قیا لبر یز می کن سا غرومیناو جام
بر درمیخانه امروز باده نوشان آمده
بزم عشرت گشته بر پاهر کنار و هر طرف
موسجم جوش و صفائ سیر پغمان آمده
می بریزان سا قیا مستی نماوعشهو کن
روز گار عیش و نو ش جمع مستان آمده
تا بشو یه از رخ گلهای غبار تیره گل
ابر نسیان همچو «راهی» اشکریزان آمده

از منابع فرانسوی

ترجمه و تنظیم ازم. قاسم . صیقل

آوازی در شب

در شماره های گذشته خوا ندید

«اویور» هنر پیشه جوانیست که با دیگر «هنر پیشه» تازه کار در صحنه فلمی نقشی را بازی میکند، بعد از ختم فلمبرداری او بادو همکارش جهت صرف غذای چاشت جانب مستورانی برآمی افتند، در نصف راه «اویور» از دوستانش اجازه گرفته، میرود بخانه تادوایش را که دکور خود را آوارا قبل از صرف غذا برای اوتومبیله کرده بیاورد، همینکه بخانه میرسد، تیلفون زنگ میزند، او گوشک را بر داشته و با سراسری میگوید: «...»

بعد او به عجله در آن خانه بی میرود که از آنجایی که این خانه از دوستانش است شده بود، وی در آن خانه روبرت سکرتریش را می بارد، بادین این صحنه افواره به اداره پولیس تیلفون میکند، پولیس درزمنه تحقیقات خود را شروع میکند و اینک بقیه داستان.

۷۸-.. یك دختر فیبا شد ..



۷۷- غرق در ریوا بود که تا گهان متوجه ...



۸۰- هر یانی شماست ، اما تا حال

چشم ان زیبای شما، من تمیدانستم که پری ها بظلسو ن
که سوان مقبول نهاده بپوشند که
همه چیز را می بوشاند!



یخشید ، شما حقیقتاً ۷۹- دختر جوان به او نزد دیگر
کاوبای هستید؟

و شما برآستی پری هستید؟



۸۲- از ساندویچ هن استفاده میکنید؟

بلی، این وابسته به صحبت هستید
کرکر هن اسamt.



۸۱- شما خیلی ها عاشر تری
عستید .

شما هم خیلی زیبا هستید .

با کمال میل. هن
گرسنه هستم /





من «گراس» نام دارم . حالا ممکن
از رویا دست برداری ۹

۸۷

تخلص هن «اویون» است و این
بپرین لحظه زندگی برای من است.



درست است عزیزم، آمايك راه
وجود ندارد و آن اينكه آنچه را واقع
شده باو در ايان بگذاريم .



ناممکن است، زیرا تو هنوز به
صفحه دوم بلوغ قانوني خود نرسیده بی .



حاجت نیست. افراد خصوصی چه
فایده که نزد پدرم بروم و اجازه
برگرم ؟

۸۶

با عشق بسو زان يكديگر را
هیبو ستد .

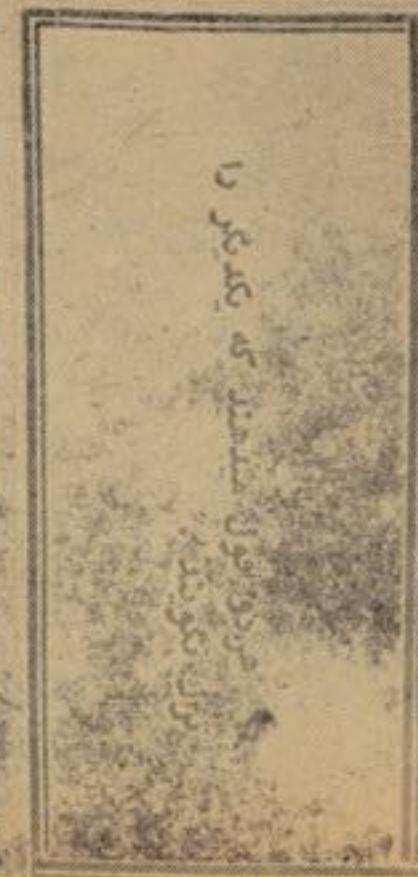


چندروز بعد .

فکر میکنم که پدرم ...

نه بخواهد که با هم
ازدواج کنیم. او برای
تو يك بچه تروتمند را
انتخاب کرده .

۸۸



من ترا دوست دارم، بایا سبودنی
که دارم هیتوانم بیش از بایان رخصتی
حرکت نکنم ...
من هر ترد داشتم .

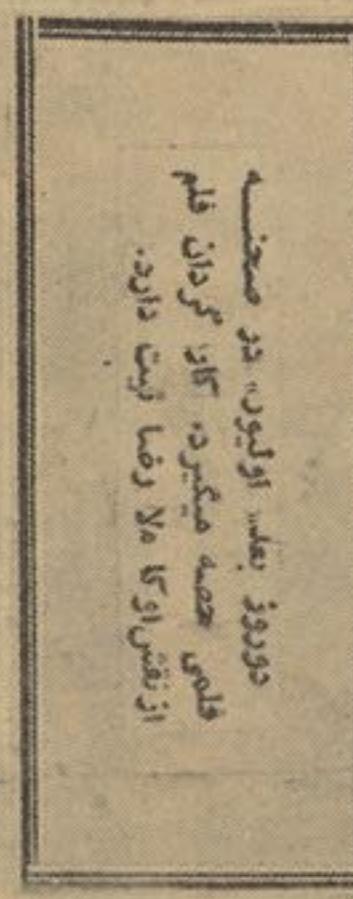
۹۰
آیاتواز آن فریه سکا تلندی که
بچه ها ود ختران در آنجا باهم ازدواج
میکنند، بچیزی نه شفیده بی



تو... تو هیخواهی بگویی، آهاده
آن هستی اکه ...

استعفای تو یعنی «امید هیده دنایاک
تسکار وزیرگت را انجام دهم .

غزیزم، اگر آنجا برویم بسیار
خوب میشود !

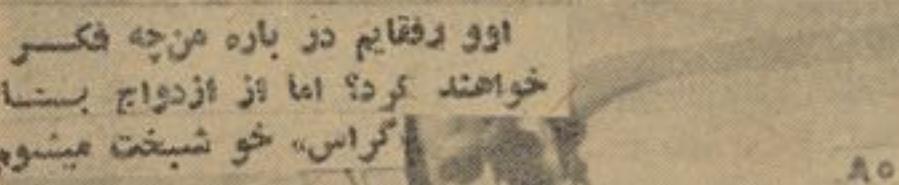


«گراس»، ترا دوست دارم .

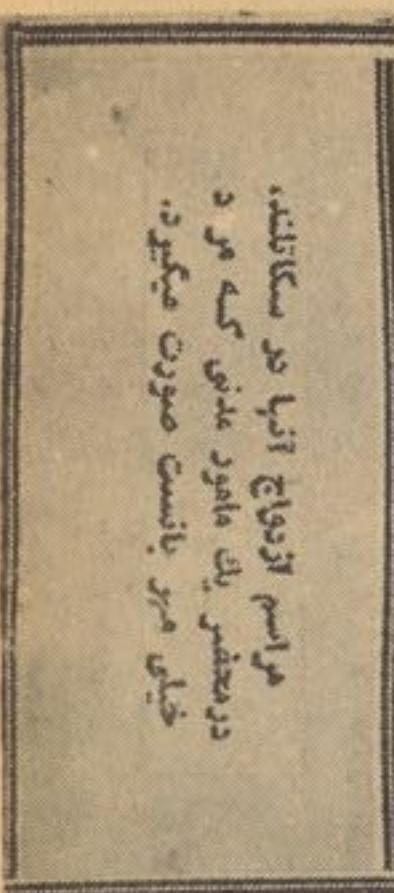
«ولیوون» یعنداز استکه از کارگردان
فلم جدا نمیشود، خود را تسبیح حس
میکند .

و اگر «مکن باشد، یک فلم دیگر
تبیه نمیکنیم .

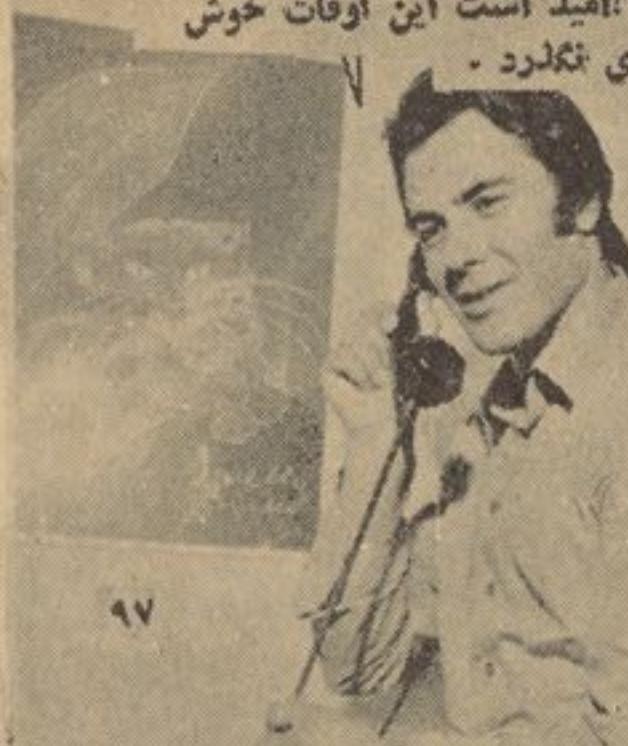
او و رفقاء در باره من چه فکر
خواهند کرد؟ اما از ازدواج بنا
گراس» خوش بخت نمیشود



صفحه سوم



بلی، من آماده حرکت هستم.
یکدیگر را در ایستگاه خواهیم دید.
عزیزم! امید است این اوقات خوش
ها بزودی نگذرد.



۹۷

۹۶ «اویور» به «گراس» تیلفون میکند.
الو، «گراس» عشق من، تو هستی؟



یک عکس اجازه است؟ خانم شما
را خوب نسبت می‌سازد.

۹۸

اوه! بلی، «وو یور» ...



«اویور» پیرا برای همیش
این نخستین هر حله سفر «ادعیه
در اینجا نباشیم» هاست.

۹۸



بخوان و بگو کمکوب نوشته شده.
شب آن روز.

۱۰۹

بتفیه دارد



آنها در اکنون هم بوز می‌گیرند.

۱۰۰

صفحه چهارم



ترجمه هدایت عاکوی

بودو گو یا اینکونه سفر ها برای
اویک جر یان عادی و طبیعی بیش
نیود.

بونیغاس در این سفر که بیشتر
از سه روز بطول می انجامید میباید
راههای خطر ناکرا عبور نموده و به
 محل نیمه متمن اسکیمو ها خود را
میزدند اینمرد که قامت کشیده
میزدند اینمرد اینمرد با هر که
روبرو میشد دربر خورد اول قبول
میکرد که بامرد گرم و سرد چشیده
مقابل شده است، این امر از حقیقت
بیهیج وجه دور نبود زیرا بونیغاس
مردمی و پنجه ساله از سفر ها و مبارزه
با حیوانات وحشی و شکار های
خطر ناک خود که از یازده سال
باينطرف بان دست و گریبان بود

حکایتها و داستان های بی شماری
داشت که هر یک آن برای شتو نده
حیرت انگیز و میهوت گفته بود،
و این بار که یکسفر ناعلوم دریش

روداشت نمیشد حدس زد که ماجرای
آن چگونه آغاز و بکجا ختم خواهد

شد. سو رته او بسرعت پیش

کشیده میشد و متدر جا راه منزل او

راطی و بعقب میگذاشت تا آنکه محله

بونیغاس و قی هیچکو نه کم بودی

درآمد کی خود ندید از منزل بیرون

شدو همینکه سگ های سور تمہ صحبت نموده باشد، چه طرز حرکت

و وضع وحالت دوسان برای بونیغاس
خوش آیند بود و از همین جهت
یکی دم بزمین میکشید و دیگر آن با

از او خوش شمایم و حتی از او نفرت
میکرد و چون زنش را بی اندازه دوست

علامت سرو جنبای نیدن سر ابراز
علاقمندی بصل حب مهر بان خود

مینمودند، بونیغاس هم بر حسب
قطبی تبیه شده بود و برای جلو

عادت همیشگی بروی هر یک آنها
از اوامر همسرش این نوکر را

بدهد از اینترو صرف برای اطاعت
دست کشیده و بدین طریق محبت

بهترین لباس بود پوشیده و خودش
پذیرفت در غیر آن در همان برخورد

را آمده یک سفر زمستانی نمود.
در اینفر صت همسرش و برا درانش

احساس نمیکرد و حتماً اورا رد می
نمود، زیرا بونیغاس بطور مبهمی

احساس میکرد که در چشمانته
واسرار آمیز دوسان را زی کنک

اصیل و نیرو مند قطبی کشیده می

شید و آنچه را که در آن جا داده و مورد

ضرورت بونیغاس بود قدری قیوه

و چند بوتل مشر و ب ویک اندازه

کار تو س و هم یک تعداد ساعت های

بونیغاس را دیدند خو شحالی خود
را از بی او بطری خاصی حالی کردند
سور تمہ را آمده گرده و وسایل

طرف ضرورت رادر آن جا دهد
آنوقت خود رفت و لباس های

محصو صی را که از بوسیت حیوانات
قطبی تبیه شده بود و برای جلو

عادت همیشگی بروی هر یک آنها
از اوامر همسرش این نوکر را

بدهد از اینترو صرف برای اطاعت
دست کشیده و بدین طریق محبت

بهترین لباس بود پوشیده و خودش
پذیرفت در غیر آن در همان برخورد

را آمده یک سفر زمستانی نمود.
در اینفر صت همسرش و برا درانش

احساس نمیکرد و حتماً اورا رد می
نمود، زیرا بونیغاس هم بر حسب

رالنجام داد بالای سور تمہ جاگرفته
سور تمہ بوسیله شش جفت سگ و پس از آنکه دستش را بعلامت

دید و از بطری خانم و برا درانش بلند
میکرد سک ها را امر حرکت داد که

آن اثر مطلوبی بروج او ندارد اما

متناوباً سک ها بدینه آغاز کردند

اما یک حر کت بونیغاس که متعمدانه

صورت گرفته بود همانا نگرفتن

خورد و بزر گ بود که بونیغاس

«بو نیگاس» وقتی نان را **یمیل**
تمام صرف کرد بتوکر خود امکنندتا
سور تمہ را آمده گرده و وسایل

آن به بونیغاس اطلع نمود.
سور تمہ بوسیله شش جفت سگ

و پس از آنکه دستش را بعلامت
دید و آنچه را که در آن جا داده و مورد

ضرورت بونیغاس بود قدری قیوه
و چند بوتل مشر و ب ویک اندازه

کار تو س و هم یک تعداد ساعت های
صورت گرفته بود همانا نگرفتن

خورد و بزر گ بود که بونیغاس

نمود داشت آن اشیا را به قبایل
شمالی به مواضع ایکه اسکیمو ها

زندگی بسرمی برد و در مقابل

بوسیت های گرا نهای حیوانات
گمشده داشت، چه طرف این یک

قطبی و محصو صا پوست خرزرا
هفتنه که دو سان در منزل آنها

بنکه برای سایر نژاد ها هم ساده

و عاری از خطر نبود، اما بونیغاس

بصفت نوکر بو طیقه گماشته شده

بود هیچ روزی نشده بود که بونیغاس

با او از دل و بدون احساس تنفس

شدو همینکه سگ های سور تمہ صحبت نموده باشد، چه طرز حرکت

هزار ها سوال یاس آور و مسمرت
بخشادر ذهن بو نیغاس خلق میشد
وسوا لات زیادی در مفرز او خطور
میکرد، امامسر انعام ازیک اندیشه
او بر خود لرزید و آن اینکه مبادا
دوسان قصد قتل اورا نموده باشد
هنوز این فکر در مفرز بو نیغاس قوت
نگرفته بود که ناگهان فیر سوم
بغضا طین انداخت و درست نیم
متر بطرف راست بو نیغاس گلو له
در میان برف فروافت ایمان بو نیغاس
کامل شد که دو سان میخواهد اورا
قتل بر ساند، از این جهت در نگرانی
جايز نشمرده تصمیم گرفت فر از
کند باین معنی که چون گلو له
بو نیغاس موثر واقع نمیشد و لی
دوستان میتوانست بسهو لت او را
حذف قرار داد و نا بودش کند به
این ملاحظه بو نیغاس بسرعت برق
خود را بداخل سورتمه انداخته و آنرا
به حر کت آ و رد و پیو سنت
با لای سکها فر یاد میکشید
تابدان و سیله هرچه زود تر از
محوطه خطی که اورا تهدید بمرگ
میکند فرار کرده و جان بسلا مت بردا
بو نیغاس که از بخت ساز گار بموضع
از قصد و نیت دو سان آگاه شده بود
میتوانست که از خسک او فرار
کند زیرا هنوز فاصله آن دو خیلی
زیاد دو بو نیغاس ازین فر صرت
مساعدت حد علی استفاده
خود را بسلا مت بردا بو نیغاس فقط
گادی را هدایت میکرد و تلاش اوفقط
مین بود که سرعت سک هارا
بیشتر نماید تا دو سان نتواند بوی
بر سد، بو نیغاس هم چنان که بیش
میرفت، با خود فکر میکرد که هر کاه
دو سان اورا تا آخرین نقطه منزلش
تعقیب کند آنگاه آمده دست و پنجه
نم کردن شود بصورت درست
را بخود معطوف نمود. چون قدری اماهر قدر سورتمه نزدیک میشد
حساب خود را با او تصفیه خواهد
شیخ نزدیک گند بو نیغاس تشخیص بهمن ییمانه تعجب بو نیغاس بیشتر
کرد، چهار مرد شجاع و خود داری
بود و بخود اطمینان و اعتماد قوی
داشت که مثل دو سان دو مرد را در
یک آن میتوانند ازیما ر آورد.

با این تفکر و حساب عمیق سورتمه
بو نیغاس با خود فکر میکرد که
شاید دو سان میخواهد با او یکجا
بسربعت میراند تا دریک زمین مسطوح
مجسم می نمود. این مو ضوع
سفر کند یا شاید از یک امر خطیر و هموار با او مقابله کند، اماده سان
فوق العاده بو نیغاس را متعجب
نموده بود چهار هر گز چنین یک بیش
آمدو اتفاق را تصویر نمی توانست
و اتفاق غیر متر قبه ای بیو اطلاع هم کسی نمود که در این ماجرا عقب
بقيه در صفحه ۵۹



بحساب میر فت چه این راه یک
سرا شیبی بود که بر فراز یک سلسه
کوه کشیده شده بود و بو نیغاس به
مهارت و شجاعتیکه خاصه او بود
سورتمه را هدایت میکرد.

او همچو ازه و قتنی از فراز این راه
عبور میکرد شب اول رادر انعام راهی
که منتظری یک جنکه وسیع بود
سپری نموده و شب دیگر رادر انعام
را هجده که سر میاورد و باین ترتیب

قسمت های صعب اعبور را پشت
سر نهاده و بعداز آن بر اه صاف و بی
خطر راه میافتاد و درست در هنگام
غروب روز سوم به محل مقصد
میرسید. ولی اگر غیر از این راه،
راهی دیگری انتخاب میکرد لابد باین
سرعت بمنزل نمیرسید چه وجود
سرا شیبی در سرعت رفتار سورتمه
تأثیر فوق العاده نموده اورا پوره نیم
 ساعت بمنزل پیشتر میرساند اما این بار
که هنوز سه شیبی را عقب نگذاشت
و اصلاً بیشتر از سه ساعت راه
نیموده بود که ناگهان در یکی از
ویراز های کو هستان صدای فیر.
گلو له اورا تکان داد او که مرد شجاع
و روز گار دیده بود بدون کوچکترین
خوف سورتمه را توپ ف داده
و خواست بداند که صدای گلو له از
کجا منبع گرفته و هدف معین این
فیر کنی بوده است، چه فیر در آن
چنان یک محل بنظر اوامر ساده
و طبیعی نبوده بلکه خیلی از حد زیاد
غیر عادی بود، بو نیغاس هنوز بچپ
و راست خود کنجه کاو انه میدید
و دقیقاً نگاه میکرد که به تعقیب
فیر اولی صدای فیر دوم بگوش او
خورد. بو نیغاس قدری محظوظ تر
شده و راهی را که از آن اعبور نموده
بود بمواضیت تمام زیر نظر گرفت،
بس از چند دقیقه سکوت و کنجه کاوی سر
انعام شیبی متصر کی در ختم ویراز
نگاه تیز بین و مو شگاف بو نیغاس

کدام را در انتخاب کنم؟

فانتیزی

بلغاری

اندکی خو شم آمد، باز هم این تمرین و چرا چنین سوالات احمقانه ای از من قدم های محکم و براز شجاعت بر زانکار کردم. درین آب طرف مرم میکنند، گفتم: میداشتم ولی هر قدر به حوض نزدیک را فرو کرده نفس را بد هی ساختم - خیلی کم... فقط یکی دوتا میشیتم سستی بیشتری در پاهایم درینو قت زنگ در واژه هاشنیدیدا باز هم پرستار کلاه سفید و سیاه احساس می نمودم به مجرمینی بصدای در آمد، رفت تادر واژه را بروت گفت: شباخت داشتم که بطرف جایکاه باز کنم، تم بر هنر بودو تنها یک اعدام بوده میشنوند.

کنار حوض همه خوش و خندان را باز کردم، عقب در واژه یک داکتر بودند، جوا نان درین حوض مانند کرفته به پرستار اشاره یی کرد، با چن سفید و یک پرستار که او هم چین و کلاه سفید داشت و بیشتر از شفاف و بیاک می جنبیدند یک قسمت هرجیز دیگر بروت های سیاه و دبل بعد، طرف را بر داشته بطرف بالکون حوض یک متر و هشتاد سانتی رفت و آبرا بالای چمن پاشید. از و قسمت دیگر چهار متر و در بین آب افق قرار داشت رفته آب را بود که در سطح همیشنا میکردند و در بین آب شفاف و بیاک می جنبیدند یک قسمت هرجیز دیگر بروت های سیاه و دبل اینسان در بحر شروع شده و انسان در عقب آنها تمام همسایه های بلاک پایین سرو صدای چند نفر بلند شد سانتی عمق داشت، فکر کردم هر شاید آنها در چمن نشسته بودند و هفتاد قدر قدبندیک کنم از یک متر و هفتاد سانتی بلند تر نمی شوم، نظرم به داکتر در حالیکه به چشم انعیق شد، یک زن از بلاک مقابل مراد را باز میکرد با خوش روی پرسید: شد، یک زن از بلاک مقابل مراد کلکین دیده بود که روی زمین «چطور هستین؟»

قبل از آنکه موفق شوم جوابی خواهید سر خود را در لگن پر از آب بدهم بانوک انگشت به قبرغه ام زد فرو میکنم و دست و پا میزنم، او فکر بحال طفلکم میسوزد بیچاره اینقدر زود یتیم میشد، دلم میخواست حوض را خالی کنند و من در بین آن کشتنی کنم و یا دیوانه شده ام، و حشمت زدم و خنده ام گرفت. کرده به هوسسه کمک های او لیه نفسته گریه کنم، آنقدر گریه کنم که از اشکم حوض دوباره پرشود.

داکتر ازینکه بی جهت مزاحم شده درینو قت صدایی شنیدم، هر کس کفتم: «عزیزم هر کنم نستی که من به شنای بلد نیستم؟» نعره کشیدم زیرا باز هم انگشتان خواست و مو فقیت مرا در یاد گرفتن که را ندارک را میخواستند زنده داکتر به قبرغه هایم تماس کرده شنا آرزو نمود بعد با گفت: «سپورت بسو زاند او یعنی آواز هایی می شنید دادو گفت: «از روی این باد بکیر..» بود. پرستار سیاه بروت به داکتر خدا حافظی نمود. تاطر آب بازی او را مشاهده کنم، کفت: من وقتی که تنها شدم دوباره به او مایوری آبی رنگی بوشیده بود.

اورا بسته کنم؟ تمرین آغاز کردم البته اینبار برد دیدم مقابله در واژه بلاک امپولانس. های کلکین را کش کرده بودم. روز خواهش میکنم حر کات مرا ایستاده، من هنوز هم چیزی نفهمیده دیگر به محل آبیازی رفت، لباس مشاهده کنید و بکویید که آیا دست بودم، داکتر دست هایش را در های خود را نزد محافظ گذاشتند چیم مانند دست راست درست اطراف دست هایم حلقه کرده پرسید: شاور گرفتم و خود را با آب و صابون حرکت میکند یا خیر؟

ما در کیک هاو مو ش هارا دیدی خوب شستم، زیرا مقر رات همینطور گفتم: «مدت زیاد یست که ندیدم بود و قبل از داخل شدن به حوض من از کنار حوض با او حر کست فقط بعضی یکان هوش چوچه را باید اینکار صورت میگرفت. آب میکردم، آهسته آهسته شروع کردم می بینم..» داکتر با خوشحالی گفت: هوش زیر شاور خوب وقت را تلف کردم، بله... همینطور... یک اندازه های چوچه و خیلی زیاد ها؟ بعد چون آب گرم شاور تمام شد به پیش احتیاط کن... او... اوه... انکشت حیران بودم - که چه جوابی بد هم نایجار بطرف حوض روان شدم، ابتدا های را باز نکن... آنقدر سرت را



بعضی ها عقیده دارند که زندگی انسان در بحر شروع شده و انسان با آب از تباطع زیاد دارد، ولی فکر نمیکنم این مطلب در باره من مصدق گند، تماس من با آب زیادتر با خاطر نظافت و رفع تشنگی بوده نه چیز های دیگر و از همین سبب آب بازی را یاد نکردم برخلاف انتظار من زنم تصمیم گرفت زندگی خود را از شکل یک نواخت آن بدر کنیم، وقتیکه او تصمیمی بگیرد، معحال است از آن صرف نظر گند، لذا برایم گفت: «من کارت اد خال یکی از حوض های آبازی شهر راهم برای تو و هم برای خود گرفته ام..»

گفت: «عزیزم هر کنم نستی که دستورات کتاب رهنمای شناحر کت دادم، آنقدر دست هایم رانکان دادم که کم مانده بود برواز کنم، بعد خود را بروی بستر اند اخه دست ها و یاهایم را حر کت دادم. بالا خره فیصله کردم اندکی به شرایط طبیعی نزدیک تر شوم، طرفی را از آب بزر کرده روی زمین گذاشتیم، بعد خود هم بسینه روی زمین خوابیده سرم را در طرف براز آب غوطه کردم و به دست و پا زدن آغاز نمودم

کوئی جوون

سپاهان کسر و هم

صفحه دوم

دستگیر کننده ایکه دستگیر شد

دریکی از شماره های روز نامه
انیس خبری را خواند م که شعر
معروف «والی بروزی که بکند دنمک»
را بخاطر آورد.

خبر مر بوط به گرفتاری یک ساتمن
پولیس بود. پولیس مذکور ب مجرم
رشوه ستانی و اخاذی بالفعل گرفتار
گردید و تسلیم قانون شد.

همچنان پولیس دیگری در غزنه
که میخواسته فرش مسجد را سرق
کند گرفتار شده بود. این دو خبر
ازین چهت انسان را به شکفتی اندر
میسازد که مردم توقع دارند پنجه
پولیس همیشه یعنی و گلوی جنایت
کاران مجرمین و خطأ کاران را بگیرد
ونگذارد کسی کلامبرداری کند
و سبب اذیت دیگران شود، وظیفه
پولیس هم همین است وقتی آدم
پشنود که پولیس چنین کاری میکند
طبعاً تعجب می نماید. البته نمیتوان
انکار کرد که در دستگاه پولیس
اشخاص صاحب وجودان و شرافت
کم نیست و قدسیت وظیفه خود را
نمیتوانند درک کنند. اما توصیف های
اغراق آمیز و تبلیغاتی که تا حال به
نفع پولیس بعمل آمده نباید صاحب

فکاهی ... انتقادی ... اجتماعی. فکاهی ... انتقادی ... اجتماعی.

قصه دو مر دخیس که بسر همدیگر کلاه گذاشته و دندغافل ازینکه بسر خود کلاه گذاشته اند

حرکت دوباره در موترها یکمده تقریباً حتی در مسجد پل خشتی
زولیده پوش بنا م ملنگ در موتر است، آیا در مساجد دیگر نمیتوان
سوار شده به شهدای صالحین (ع) نماز جنازه خواند؟ بخصوص مسجد
میروند، بعد در حالیکه هنوز جنازه - اخیر جاده میوند در صورتیکه جنازه
برای مدتی اصلاح مراسم تعزیه روی زمین قرار دارد مراسم تو زیع
داری موضوع داغ مطبوعات بتود، اسقاط و حلوا با چنان وضعي صورت
تمام نویسنده کان مطبوعات بخصوص میگیرد که واقعاً انسان را به شکفتی
سر مقاوم نویسان درین مورد قلم می اندازد نمیدانم اداره عالی اوقاف
فرسایی نمودند. بعد دقتاً این درین مورد هم اصلاحاتی مد نظر
موضوع از مود افتاد و دیگر کسی
درباره آن چیزی ننوشت، البته لازم
نیست درباره موضوعی همه وقت
ضمون و سر مقاله نوشته شود، مهم
اینست که نمیدانم آن همه سرمقاله
ویا ورقی و مضمون و تبصره چرا
اگر نیخشید. اداره اوقاف تا اندازه
درین زمینه اصلاً حاتمی بیان آورد.
اما این چیز هاست که هنوز حتل
نشده، خداوند غم را از همه ماوشما
دور داشته باشد ولی مرگ چیزیست
که بالاخره دیریا زود بسرا غانسان
ها می آید و تعزیه داری همیشه
است و خواهد بود.

صفحه اول

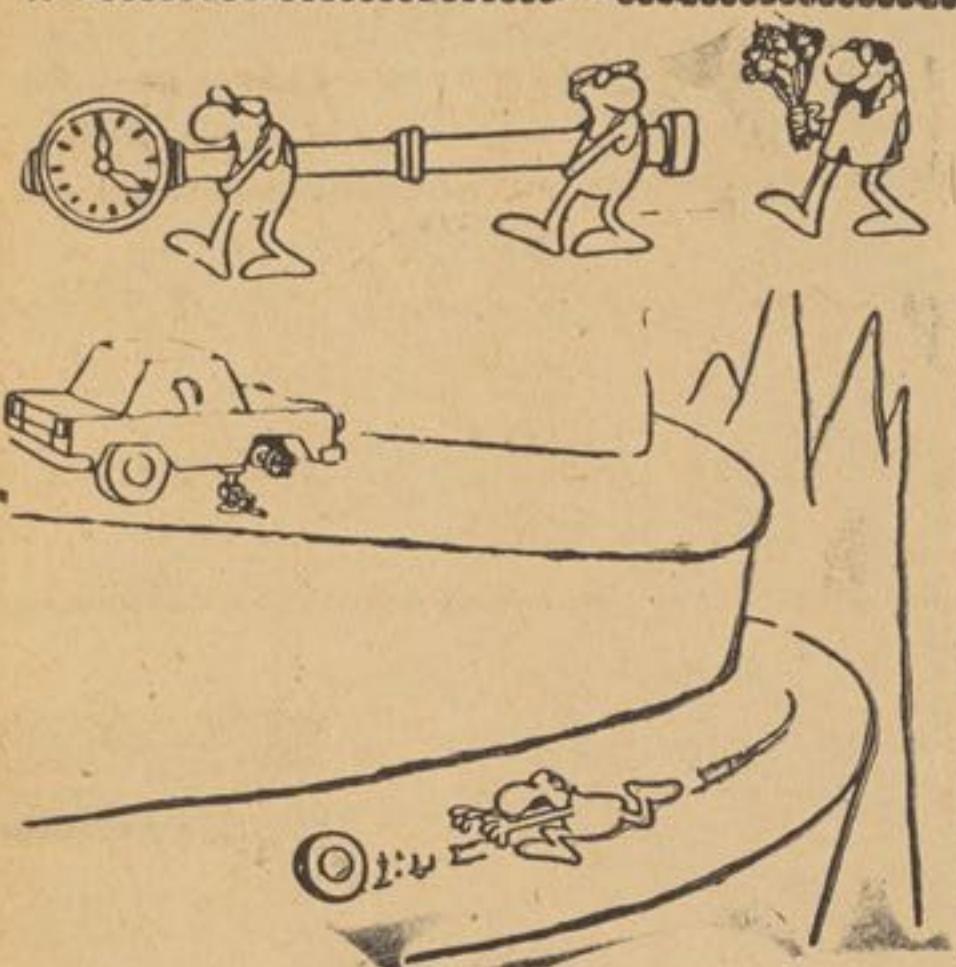
نژدیک تر بهم ایستاده شوین



یکی از دوستانم که چندی قبل
ماتمدار بودو یکی از اقارب نژدیکش
فوت نموده بود روزی جریان خریدن
کفن و تابوت و پیدا نمودن مرده
شیوی و قبر کن و بعد ادعاهما و سؤ
استفاده های این طبقه را گزید.
واقعاً قصه اسفناکی بود، نکته دیگر
اینکه در حصه مسجد پل خشتی
وقتیکه موترها سرویس حامل
مشایعت کنندگان جنازه جهت نماز
گزاردن گنار مسجد می ایستند موقع

گاهگاهی امنیت از طرف قامیں کنند گان

امنیت برو هم می خورد



مال شخص و مال دولت کمتر می شود شخص از یک مدیر محاسبه شکایت داشت و می گفت :

- عجب آدم سختی است ... پول را حواله نمی کند. فقط بگویی از جیب خود میدهد.

متاسفانه آن شخص نفهمیده بود که از جیب خود دادن بمراتب آسان تر است از خرج کردن از جیبی که متعلق بهم است :

صفحه چهارم

یکی از دو ستانم گفت : خبرداری؟ گفتم چه گپ است منظور رت چیست؟ جواب داد : عیکو یندجلال نور نی نویسنده داستانهای دنباله دار رادیو آواز هم می خواند خندها می گرفت ، زیرا قسمی که من جلال نورانی را می شناسم هیچ وقت آواز نخوانده و نخواهد خواند فهمیدم که او هم مانند یک عدد از شنونده های رادیو جلال لو گری را جلال نورانی شنیده و یا کدام روز نطق رادیو سیم باعوض جلال لو گری جلال نورانی انا نس داده است.

ضرور نیست که یک نویسنده حتماً خواننده هم باشد (منظورم از خواننده آواز خوان است).

این مطلب مرا بیاد قصه یکی از دوستانم که نویسنده قدیمی مطبوعات است و در رادیو هم گاهی تبصره سیاسی می خواند اند اخیراً او گفت روزی چند نفر از همان مادر خانه بمن کنند فلانی جان

صدایته دم رادیو شنیدم ... چه خوب ترانه خواندی .

من هم هر قدر فکر کردم به خاطر نیاوردم که چه وقت در رادیو ترانه خوانده ام.

بالاخره فهمیدم که وقتی تبصره سیاسی را خواندم آنها از رادیو شنیده اند.

منتسبان پولیس را مغور پسازد و ایشان را از کنترول آن عده از افراد پولیس و یا مامورین پولیس که می خواهند این مسلک را بد نا مجاز امتیازات آن سو استفاده کنند و همچنان از هراسی که مردم بخصوص اعوان از پولیس دارد برای اخاذی ها و تولید مزاحمت بمردم استفاده می کنند. عاجز پساز د پولیس باید هم نطور یک شعار داده خدمتگار مردم باشد و مردم پولیس نموده ای از مزاحمت و فشار و چیزی را دوست بدارد نه اینکه پولیس را هراس انگیز بدانند.

صفحه سوم

نمیدانم قصه آن دونفر خنکیس را شنیده اید یانه ، میگویند دو نفر خنکیس در راهی روان بودند، هردو کلاه بسر داشتند اتفاقاً باران شروع بیاریدن کرد، هردو با خود فکر کردند که درین باران کلاه شان خراب می شود، و بفکر استفاده از کلاه یک دیگر افتادند، اولی گفت : - کلاه خود را بمن نمیدهشی؟ می خواهم کلاه ترا بپوشم . دومی گفت :

- بسیار خوب ... ولی توهمند کلاه خود را بمن بده . بعد کلاه های خود را با هم تعویض کردند و پهلو به پهلوی همد یک روان بودند ، دو دل هم هر کدام خوش بود که بعض کلاه خود از کلاه رفیق خود استفاده می کند و کلاه خود را استهلاک (!) نمی کند .



این موضوع آدم را به فکر طرز استفاده مامورین به اصطلاح عالی رتبه از موتور شخصی شان و موتور سرکاری میندازد . در استفاده بیباکانه از موتور دولتی هر گز تردیدی بخود راه نمیدهند ولی حاضر نیستند .

« یک هو از سر موتور نازنین شخصی شان » کم شود . در حالیکه موتور رسمی هم در حقیقت از پولی که بهمه تعلق دارد خریداری می شود با استهلاک و خراب شدن موتور سرکاری ضرری که عاید می شود هر کدام درین ضرر سهمی دارد، البته بول دولت بول دولت است و بول شخصی بول شخصی است، مال دولت مال دولت و مال شخصی مال خود شخص است ، اما اگر بگوئیم دولت از کیست؟ آنوقت تفاوت میان

کابوس یک نیمه شب

نوشته: جین میلر

به همکاری باربارا جین میکل

ترجمه مسعود راحل



(این داستان فشرده کتا بیست‌بنام «هشتاد و سه ساعت تا طلوع») که در شماره جنوری ۱۹۷۲ به مجله‌رید روزای جست انتشار یافته گوینده یا شخصیت مرکزی هما نباربارا میکل است که ماجرا یش را باز گو میکند.

کوشید، با تکشتن لرزانش کوچه بن بست را روی نقشه بیندا کند. میدانید که این جاده راست جاده ولی یکی از ماموران قبل آنرا بیندا کرده بود. راپرت انکشت اورا روی نقشه تعقیب کرده و گفت.
اووه اینجاست:

بعد گوشک را گذاشت و با عجله بطرف موتوش رفت. حالا سرعت عمل حتمی بود. دزدان در تلفون گفته بودند.

ساگر شما بوقت معینه به محل نرسید مطمئناً مانز دیک‌نمی‌شویم این‌همه وقت برای رسیدن به این محل کافی است.

میکل در حالیکه اخطار دزدان هنوز در گوش هایش زنگ میزد میکل با هیجان گفت بلی.

ولی او هدا یات دزدان را هنوز درست درک نکرده بود.

شما هراه خلیج؟ آیا مقصد دزدان را توسط فرستنده رادیو بیهاد اطلاع ماموران اف بی ای میرساند.

فرستنده آنقدر دقیق بود که میکل با هیجان پرسید.

- گفتید جاده خلیج؟ حالا من از صدای سویچ‌های مو تر از میکروفون شما هراه ۲۷ به کدام سمت بروم.

خانه میکل مانند آواز تارهای شما به سمت راست میروید.

- و بعد به فیبر ایلندر میروم و در انتهای آن یک کوچه بن بست قرار میکل فاصله داشت واز راهی که دارد؟ ... من من خواهم مطمئن شوم دزدان هدایت داده بودند پنج میل یک کوچه بن بست؟ بیشتر نمی‌شد.

راپرت برای یک لحظه کوتاه میکل مطابق هدایت دزدان در جاده

صدای آنطرف تلفون گفت.

- شما به جاده فیبر ایلندر میروید خلیج واقع است.

- راست شا هراه خلیج؟

- شما به جلو میروید شا هراها عبور میکنید بعد سمت خلیج رامیگیرید وورو دفیر ایلندر میشوید در انتهای کوچه بیک دیوار سنگی بن بسبیت میرسید. اگر از کوچه بطرف پل نگاه کنید بالای دیوار سنگی یک چراغ را متوجه میشوید شما پول‌ها را بین صندوقی که چراغ بالای آن قرار دارد می‌اندازید و یک را سمت به موتوش تان بر میگردید قهقهیدید.

برای اینکار تمام ماموران بی‌ای در زمانه ربانیدگان تذکر رفته بود. متعین میامی همراه با سکر ترها بعداز نیمه شب در مورد محل ویگو نگی بر داخت پول شماتلفونی جاده‌ها پخش میشدند به آنها اطلاع میدهیم.

- توصیه شده بودهیچ مذاخله ای در زمانه ربانیدگان تذکر رفته بود. نکنند آنها باید به هیچ صورتی به موقعاً دوازده بودند به مجرد بینند شدند میکل نزدیک میشدند اینکار علاوه زنگ تلفون هم دست بکار میشدند براینکه فایده ای نداشت سوطن طرف مقابله راهم بر می‌انگیخت. اف بی ای تا حال به پولیس محلی درسیت عقبی موتو میگذاشت. یک مامور اف بی ای دروازه گراج را باز میکرد.

نقشه سرک‌ها کوچه‌های فرعی محله قلا روی میز بین شده بود. تا میکل قبل از حرکت نقطه عزیمت اش را مشاهده کند. خود میکل مطابق هدایت دزدان یک پیراهن و پتلون سفید ببرداشت.

حالا عمه چیز آمده بود. من نمی‌توانم این جاده را بینداشم یکی از مامور انس را به قیافه میکل درآورده برای پرداخت پول خون سردو جدی بود.

میکل از این نقشه صرف نظر کردند. میکل انانا احساس کرد بایکی از هم چنان به آنها توصیه شده بود درآورده بود. میکل از این حرف میزند.

درسیت عقبی موتو خود داری کنند. سبلی.

خوانندگان از جمند و گرامی
زوندون!

ما آرزو داریم در سال جادی برای
پیشبرد مفکردهای اهلی، اجتماعی

اقتصادی، فرهنگی، سپورتی

وغیره موضوعات مختلف حیاتی

روشنی انداخته و میز مدور را بوجود
آورده و مطالب مختلف را مورد بحث

قرار دهیم تا شود شما جوانان کشور
مشخصی و معینی که بادست صورت میگیرد توب را وارد دروازه
ازین نوع مباحثات استفاده خوبی
کرده باشید.

آدرس: انصاری وات مطبوعه دولتی

مدیریت مجله زو ندون

محیط در واژه که چهار چوب در
وسط آن قرار گرفته چنین خصوصیاتی
دارد:

یک مستطیل که طول دو ضلع
عرض آن ۵۰۰ متر و ارتفاع یا به دروازه

نامناسب ۵۰ متر به سمت جلو ادامه
یافته و کاملاً بر خط در واژه عمود

است. این مستطیل که داخل مستطیل
بزرگترین به عرض ۱۶۵ متر از

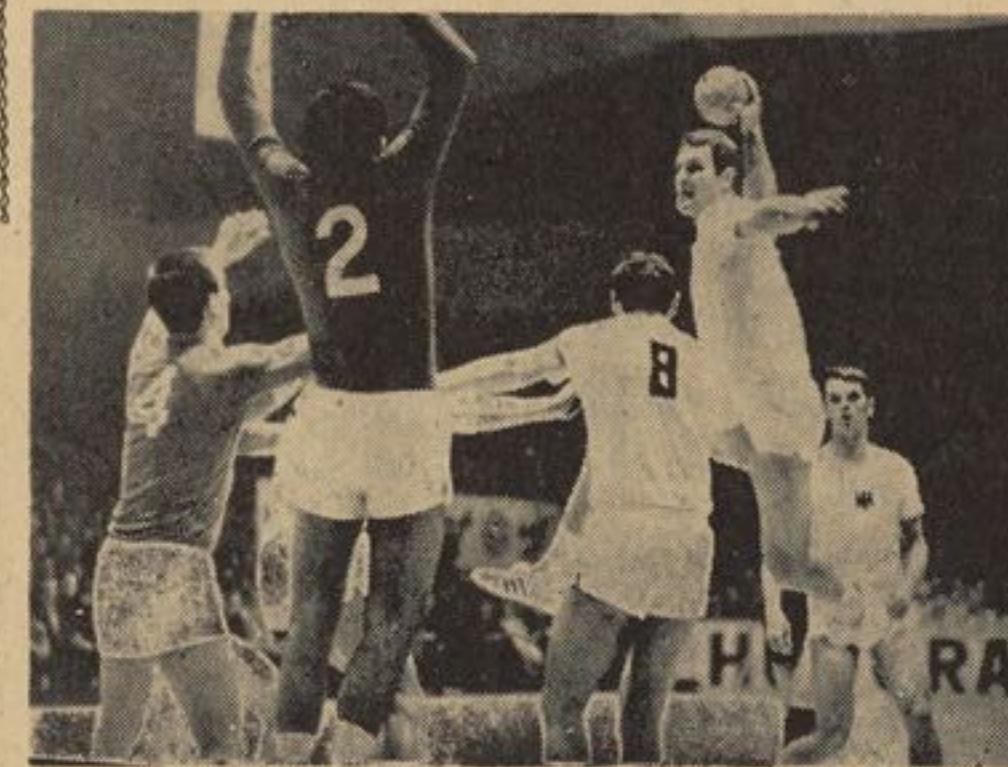
طرفین در واژه قرار دارد محظوظ
جربیه است که آنرا محوطه پنالتی

گویند.

توب:-
توب هند بال مانند توب والیبال
است.



هند بال



در واژه یاگول :-

دروازه چار چوبی است به ارتفاع ۲۴۴ متر و عرض ۷۳۲ متر که در
عقب زمین مسابقه در جهت عرض (کاملابروی خط و در وسط) قرار میگیرد
و بوسیله جال نخی پوشیده میشود.

بارجال گذشته جهان آشنا شوید

(شارلمانی) سلطان محمد دوم

شارلمانی یکی از بزرگترین سلطان محمد دوم - ملقب به فاتح
کشور گشایان جهان بشمار میگرد کبیر پادشاه عثمانی در سال ۱۴۰۳
در طول مدت ۴۳ سال پادشاهی متولد شد. در ۱۴۵۱ چانشین پدرش
خود پیوسته در حال تهاجم ولشکر سلطان مراد دوم گردید و دو سال
گشی بود. وی در سال ۱۴۵۳ میلادی بعد یعنی در سال ۱۴۵۳ قسطنطینیه
تولد یافت و هنگام تولد پادشاه راهجا صره وفتح کرد و بدین ترتیب
طوفی فرانک بود. شارلمانی از حیث به امپراتوری روم شرقی خاتمه داد.
قیافه و اندام نمونه پا داشا هان اقوام پس از صریح بستان طرابوزان، یونان
و حشی بود.

در روز عید میلاد مسیح شارلمانی از مرگ اسکندر بیک (۱۴۶۸) آلبانی
در برابر مجراب کلیسا سن پیرزانو را تسخیر و مطیع خویش ساخت.
زدو پاپ لئون سوم تاج امپراطوری پس از جنگ بزرگی باو نیز ایتالیا
امرا برسر او نهاد. این حادثه یکی نمود و جزیره رودس را محاصره
نمود ولی ازان کار نتیجه ای نکرفت
شارلمانی در سال ۸۱۴ میلادی سلطان محمد فاتح سر انجام در سال
وفات یافت.

اسماه کسانیکه به شناختن ستارگان معروف ها لیود که در
شماره اول ۱۳۵۲ زوندون نشر شده قرار ذیل است.

فوژیه، جمیله، نسرین، شهناز از مکتب عایشه درانی.

غلام محمد، محمد فاروق، غلام دستگیر، عبدالنبی، محمد زبیر از
لیسه حبیبه، نسیه، شاکره محمد حسن از کندر حفیظو محمد نسیم
از کار ته چار.

محمد عظیم، محمد احسان و عیدالله از قلعه موسی. حبیب الرحمن
محمد نادر فوژیه، جمیله نسرین از جمال مینه.

فلم‌ها و نقش‌ها



در عکس شما داستان درا ماتیک گروپ کو چک نوروزی هارا که بخطاطر حفظ مدنت در دفع از وطن بحمله ناکهانی بر تاسیسات دشمن درایام جنگ عمومی دوم دست زدنده شاهد می‌گردید.

نقش‌های اولی را کرک دو گلاس ریچارد هاریز، اولا جکو بسن ویشل رذگر یاف دارند.

این فلم در تاروی توسط لتو دیوین وود تجیه شده است.

شما این فلم را در سینما های کابل دیده اید بگویند که نام فلم چیست. تا اسمای شمارا در همین صفحه نشر کنیم.

در جستجوی دوست

اینجانب محمد رحیم علاقمند به کشور با برادران و خواهران خویش شعر واد بیات می‌خواهم با برادران مکاتبه نمایم لطفاً به این آدرس و خواهان افغانی خویش مکاتبه نمایند.

نمایم. آدرس: کارته سه. غلام صدیق از شهر هزار شریف

اینجانب فوزیه نظر بتعلا قه که اینجانب صلاح الدین متعلم لیسه مسابقات دانشگاهی که در سال ۱۹۸۰ که در

مسابقات دانشگاهی که امسال در بجمع آوری تک پوستی دارم می‌خواهم صنایع علاقه مند به آرت و صنعت اتحاد شوروی برگزار می‌شود اینست

که به نفع المپیک سال ۱۹۸۰ که در این باره با خواهان در این باره با خواهان در این مکاتبه نمایم.

آدرس: لیسه بلقیس. دارند مکاتبه نمایم.

می‌خواهم در باره مسائل تاریخی

کتابهای معروف از نویسنده گان معروف



برومنه در زنجیر :-

ویلز وايلد در سال ۱۸۹۱ طبع شده است و یکی از مشهور ترین آثار نویسنده مذکور می‌باشد، در

این کتاب سر گذشت جوان زیبا کریستیا نا و در مدت سه روز از ایام زیبی بنام دور یان گری می‌باشد که هفته اتفاق می‌افتد.

این رسمیت از صورت او تصویری تبیه کرده دوتای دیگر آن «پرومته آتش آور» از گستته است.

این کتاب توسط مارسل پروس نوشته شده است. ترازدی پرومته در نقاشی هنرمند بنام بازیل ها لورد

خانه عرو سک :-

نوشته شده در شش جلد و در مدت سال ۱۹۲۷-۱۹۱۸، انتشار

این نمایشنا مه که در سال ۱۸۷۹ یافته است. راه سوان عنوان او لین

تصویر دور یان گری :-

نویسنده اسکار فینکال افلاهرتی توسط هنریک ایبیس نوشته شده جلد ازین کتاب عظیم و پیچیده است.

درباره مسابقاتی که امسال در اتحاد شوروی برگزار می‌شود

بیش از سه هزار جوانان و دختران کار نوال شادی بود. مسابقات که در گذشته صورت

در مجاهدستان در شهر بودا پست گرفته بهتر باشد.

از هفتاد کشور جهان در تابستان تشکیل شد کاملاً ورزشی بود.

مسابال برای شرکت در مسابقات و مسا بقات که در بلغاریه صورت

به مسکو خواهد آمد. هم چنان در معرفت شباهت تامی به فستیوال

گذشته مسابقات مشابه تیز در ممالک داشت، مسا بقاتی که در شهر های مختلف مسابقه میدهند. دلیل

تورینو انجام شد از لحاظ فنی بی مخالف صورت گرفته بود چنانچه نظری بود.

اما مسا بقات که امسال در شوروی شهر مسکو صورت می‌گیرد تمام در برزیل تشکیل شد یک برگزار می‌شود شاید از همه خواهد شد.

دای

معلمات

شما

بازو و دست مصنوعی با هدایت الکترونیکی

دانشمندان آلمانی در هانور موفق به ساختن یک برو تزد و گانه از فلز سبک مواد مصنوعی شده اند که بالاکترونیک هدایت می‌شود و حرکات بازو و دست کاملاً مشابه حرکات بازو و دست طبیعی می‌باشد اولین

مدل این شاهکار بروی کتف دختری گذاشته شد که بدون بازو وان بدنه آمده بود . بر فراز آن یک عنصر هادی قرار داده شده که با حرکت سبک شانه ایمپو لسپای متغیر بوجود می‌آورد و با انتیجه مو جب تحرک مطلوب در بازو و دست وانکستان می‌گردد .

بروتز مذکور دارای چهار الکترو دمتر بسیار کوچک است و نیروی برق لازم بوسیله باطری یهایی کوچکی تأمین می‌شود که انجینیر هو مایر شخصاً ایدا غنیمه و ساخته است . دختر بوسیله زنخ با طریقها را بکار می‌اندازد و قادر است تقریباً همه حرکات طبیعی بازو و دست وانکستان را انجام دهد . انجینیر نا میردها کنون با حمایت وزارت صحيه جمهوريت اتحادي المان می‌کوشد یک چنین برو تزی را برای باها درست کند .

شمامی تو اندید با مطالعه این صفحه
معلومات قابل روز میزهای مختلف
بالا ببرید

مطالعه این صفحه را به همه تو صیه
می کنیدم

پر پرستلی

اولین کسیکه آکسیجن را از حرارت دادن او
کسید چیوه بدست آورد

در جمله علمی علم کمیا فرنججه اروپا یکی هم نام پر پرستلی عالم معروف کمیا بیت است پر پرستلی در سال یکهزار و هفتصد و سی و سه در یک خانواده تاجر پیشه چشم بعدها نکشید پدرش که یک شخص روحانی بود و علاقه داشت پر پرستلی نیز یک روحانی بار باید اورا نزد استادی فرستاد تا علوم دینی را فرا گیرد . درین وقت پر پرستلی دوازده سال داشت و با مر پدر علوم الهیات و انزد استادش فو گرفت و معلومات کافی حاصل نمود .

نحویت ها را ببین تاریخ

پر پرستلی علاقه خاصی به علم کمیا پیدا کرد و اوقات فراغت را به مطالعات و تحقیقات درین دشت میگذرانید تا اینکه سرانجام نتیجه مطالعات و تلاشهاش اورا بجایی رسانید که به عضویت جامعه شاهی انتخاب شد .

وی تحقیقات خود را در رشته علم کمیا تا خیر عمر دنبال نمود . این کمیا دان بزر گ در مورد جوهر گوگرد، امو نیاک و جو هر نمک مطالعات زیادی نمود . یک و قتنی که در اثر مطالعات و تجربه بیان از مقدار ذغال سوزانده شد گاز کاربو نیک استحصال نمود آنرا با آب آه ک جلب نموده و گفت از گاز کار بونیک گاز کاربو نیک بدست آمده و چیزی باقی نخواهد ماند . ولی و قتنی مشاهده نمود که بچیزی باقی ماند آن عبارت از گاز بی رنگ و بسویده و عبارت از آزوت بوده که پر پرستلی آنرا هوا (فلوئر یستیک: ار) نام گذاشت .

این دانشمند علم کمیا در هفتاد سال عمر خویش تحقیقات زیادی در رشته کمیا انجام داد و بالا خرده در سال ۱۰۸۴ به عمر هفتاد سالگی چشم از جهان بست .

کنترول سرعت در جاده ها بوسیله رادار

مسلم است که یکی از عوامل حوادث رانندگی سرعتهای نا معمول می باشد و چون کنترول دائم در جاده ها بوسیله ادوات معمولی در تمام شباهه روز امکان پذیر نمی باشد امکان کنترول سرعت بوسیله رادار اکنون تعمیم بیشتری می یابد در سویس که دستگاه اتو ما تیک کنترول رادار ساخته شده است امروز از تعداد زیادی از این دستگاهها استفاده می شود .

دستگاه های مذکور مجهز به دوربین های عکسبر داری هستند که بایک فیلم ۵۰۰ عکس برهمی دارند در تاریکی و بهنگام شب یک بلیتز الکترو نی طور اتو ما تیک روشن و عکس گرفته می شود . چون آزما یش در سویس با نتایج رضایت بخش توان بوده است در جمهوریت اتحادی المان نیز این اقدام نخست در منطقه اشتوتگارت شروع شده و تا بهار آینده در دیگر ایالات نیز از اتوماتهای رادار استفاده خواهد شد .

تئزیم کننر: هیوادوال

مکرو فونیکه یک آوازرا از بین جمعیت اخذ میکند



مری هل - نیو جرسی دو عضو شعبه ریسرچ بل او کستیک یک مکرو فون بر قی یونی دایر کشنل را طرح نموده اند. این مکرو فون آواز نطاق راحتی در یک اتفاق پرازد حا مپر هیاهو اخذ میدارد.

مکتشف ما یکر و فون میکو ید از این مکرو فون حتی در مبارا حثات گرو بی تیلفون نی نیز استفاده شده میتواند وهمچنان به جای مکرو فون تیلفون هاروی میزهای روز مره نیز کار میدهد. این اله که اکنون مراحل تجربی خود را میپیماید ساده و مطمین بوده و به

مقایسه دیگر آلات تختنیکی قیمتی- مغلق و کمتر حساس که امروز مورد استفاده قرار میگیرد مفیدتر است.

کشور یست در اروپا پای غربی با یازده هزار و هفتاد و هفتاد و پنج میل مساحت و ده میلیون نفوس، مرکز آن شهر بروکسل دارای یک میلیون و پنجاه و هشت هزار نفر سکنه است.

از طر ف شمال و شرق بانیدر لیندو بطرف شرق آن فرانسه قرار دارد. کشور بلژیم تاریخ دوهزار ساله دارد، در ظرف این مدت رومانها، فرانکها، بور گندیها، هسپانویها، اطریشیها و فرانسوی ها برآن حکومت کرده اند. در سال ۱۸۱۵ جز نیدر لند شد در سال ۱۸۳۰ -

ازد نمارک جدا شده و در ۱۸۴۷ میلادی همین سال بعیث یک مملکت شاهی مشروط در آمد.

بلژیم یک کشور اکتشاف یافته صنعتی بوده و از نظر صنعتی بازد همین کشور در اروپا محسوب می گردد.



یکانه منبع هم آن ذغال سنگ است. از نظر زراعت و جنگل داری نیز یک کشور غنی بوده تو لیدا تزراعی آنرا گنم، کچالو، جو، جودر و لبلبو تشکیل می دهد. از صنایع عمده آن استخراج معادن، فولاد، سازی، مواد غذایی، هیگیری، شیشه، باب صنایع نساجی و تولید مواد کمیابی بوده و مرکز بزرگ تجارت الماس است.

اقتصاد کشور بلژیم بالای صادرات آن استوار بوده و در حدود چهل فیصد تو لیدات آن بصورت عمومی و هفتاد و پنج فیصد فولاد و شیشه باب خود را بخارج صادر می کند.

در حدود هفت فیصد هردم آن مصروف زراعت بوده و ما تداری نیز اکتشاف خوبی نموده است.

بلژیم در سال ۱۹۵۷ شا مل بازار مشترک اروپا گردید.

بیرق: سه پارچه افقی سیاه، زرد و سرخ.

واحد یولی: فرانک معادل نود پول

جۇ يەشىم

غن کی و نیوله طلایی رنگ پتھنگ
 دھنگہ گیده پی و خیر له. داور اور کی
 خراغ لامہ خلیده. اویہ زاریویی
 یی پو بستنہ کوله هو کنه؟ خویر علنگری
 حشری عفہ په گیده منہلی و.
 په هماغه سببہ کی نیم گزها خوا یوه
 وحشانه گنہ گونہ جوره شوه. خو
 نیمه نانیه^۴ وروسته هرخه په خپل
 حال وو یوغت اویوسٹ شی دتالندی
 په شان ولوید .

چونگهں لہ شانہ یو شوم نفس
احساس کر۔

او هخه بی و کرده چه په شاشی. خو
هماغه وخت دخمکی او هوا تر منځه
بیادزایره کونګ په منگولو کې ایسار
شوي ووه.

کله به چه چاکتل خه به یعنی نه لیدل
به بین کی هر خه شعر و ملکو نسی
چوپنیا کی وو.

2015 RELEASE UNDER E.O. 14176

دمرک جنس چه دلمر دلپیشو تلو
سره پیل شوی و دا وخت خپل اوچ ته
رسیدلی و او تر سپیده چادوه پوری
غزینده هرچیری وژل وو، اوهرخای
شکنجه او شکول. تیرو وسلو
سرونه سوری کول، تیرو غابیسو نو
پستی ماتولی، اود کولمو او گیدو
تر منځه ګرخیدل،... نیښونه ننوتل
غابیسو نو زدوقل، دنیښونه خخاژهر
اویبه سده کونکی مواد توییدل زعمرجنو

موادو زهرجن کول. دخزو او دکو
تر منځه د حشراتونه نیولی تر خرخنده
حشراتو پوري له غنيو نه نیولی، تر
پنهنگانو لرمانو، مورکانو، کونگانو
پوری دورلوا او قتل دلاري دلښکرو
په شان يه وزلوا شکنجي، تېي کولو
خيرلو او داړلوا پيل کړي. تابه وي
چه په یوه لوی بسدار کي يه لس هاو
تنه غلو په وسله سمبال، هره شبې
له خپلی پناه ګاه نه وختي او د خلکو یه
کورونو یې برید کاوه او خلک یې په
خوب کي وزل.

پاتی پہ ۶۳ مخ کی

ده، تو او سه هن داسی کراری او
چو پتیا بهوه لیدلی. کتاب بی و اخیست
او بیر ته ستون شو او په خپلی خوکی
باند، کمناست.

یوولس بجی او لس دقیقی وی .
سم په هماغه و خمت کی، پهرا د
باغ جنوب ختیخ ته دونو ترمنځه په
هغه سیوری کی چه ولیدلی و دیوی
سردابی دوریخه چه دوبنبو ترمنځه
پنه شمی وه پورته شوه اود می.

په مړی ره پوره سره اوډ یوی
ضرې ښه سره پرانستله شوه اوډ هغه
لاری خوله یې چه تر خمکی لاندی
برخی سره نېټلییده خر ګنده کړه او
له ټوب سره یو کوچنۍ اوډلنډی وني
روونکی تور بخن موجود تر ینه
راووت او په منډویې پیل وکړ یو
کوچنۍ ملنځ په یوه ډکۍ یاندی کرار
ناسته .

شنه بخنه خيته يي دسا ايستلو
سره گښته پورته گيده. دتوري غني
تيره غابسونه يي په سينه کي ننوتل
او هغه يي وخيير له. چارونکو غابسونو
يي سر پری کپري او په گيده کې يي
لته پيل کپري وه. لهدارل شوي خايانه يي
د گيده شيره دباندي و بهيده. اوله
بد سولى سره يي په ختلو پيل و کړ
ددغه خرو و دشيطاني شهرت او
خوند له کبله غنه پوهه نشوه چله
شانه يو چارونکي موجود در نزدي
کېږي .

توري غني هما غسي چه خپله
قرباني دپښيو ې منځ کي ګينسكوده
دتل لپاره دغشي چو نکښي ې خوله
کي نتو تله ... خوبه بن کي هره خوا
پوره چو پتيا وه.
لري خه لري یوه دعېنۍ درامه روانه
وه. او را اور کي (شېتاب چینجې) چه
هره خوايې رنا خپروله ورو، ورو
دېښخي او را اور کي خواته ونزو دي شو
ونکل یې وکړ چه هغه ونا زوي .ښخي
اور اور کي مخالفت ونکړ او په هماغه
شېبې کي اور کي خپله مينه په

پر انسٹله، پردی یا پوری وہلی او
دیاندی یا وکتل، هک پک پاتھ شو
وروسته تر غرهی تالنده او پر بیننا
شیوی وہ او دا وخت په یوہ پاکہ فضا

کی، سپورده می چه نری شوی وه په
خارق العاده تو گه بن رو بناوه .
بن غلی، و خکه کریدو او چو نکنبو
هم له چو پتیا سره سم تک کاوه .

بن چیر ساده و: یو هوار چمن،
له یوه کوچنی سرک سره چه تاویده
خواشا کی دگلانو یوه حاشیه لیدله
کیده. خو دغه بن دهقه دوی کتوب وخت
دهقه دزوند یوه دردونکی برخه اود
لاسه تللى نیکمرغی یوه فنبه وه او
تل بهد سپورزمی یه شببو کی دهقه تر
نظره داسی راتل چه له هوس جنو
اود نه تشخیص وراشارتونو سره له
دهقه سره غین بزی .

بنیخه و رو په خوب کی و خگر و یده
دبل کې سر پوری، سپری دخوکی
دیاسه ناستو اود کوچنی خراغ په
رناکی بی کتاب کوت. سپری سر
پورته کړ. بنیخه و رو ورین دیده، او
سر بی فیشوراوه، لکه چه غونښتل بی
خان له خه شی زه و زغوری. ستر ګی
بی پرانستلی اوله یو ډول اريانی سره
بی سپری ته وکتل. داسی چه ګواکی
دلومړی دار لپاره هغه وینی. او بیا
ورو مسکی شوه.

- گرانی، خے پیتبه ده؟

- هیچ، خونه پوهینم چه ولی د
یوچول ویری احساس کوم ...

- لیخه سفر ستمانه کپری بی،
تل همداسی وی، له بلی خواه لیخه
تبه هم لری، ویریزده، سبابدنه پنه
شی، پنځی چه په خلاصو سترګو

خنده‌ی خنده‌ی ته‌یی یو دول طاخچه
وزمی ونی، او په جنوبی خوا کی بی
یوه خپره‌وه چه دشمنشاد له لر گیونه
جو په شوی وه. شمال خواته بی یوه
زینه‌لوه چه دمیوی له بنی سره پایر ته
رسیده او لویدیخ خواته بی ودانی
پر ته وه.
هر خه پدغسی الهام ببنونکی او

عجیبیه توگه خوب و پری وو. په دامسی
وجه چه طبیعت تر سیپورزمه لاندی
خوب و پری او هیخوک یو په توجیه
باندی ندی بر بالی شمی. سره لدی

وروسته بیا بسخن دویل :
- کارلو په بن کی خه خبره ده؟
- په بن کی؟

- کارلو اوں چه لاویده نهی
ھیله کوم چه یووار دیاندی و گوری
کواکی احساس کوم چه ...
چه خوک هلتہ شتہ؟ خه چرت!
پدی شیبے کجی به خوک یه دین کم وی؟

غله؟ او بیا په خندا :
- غله تردی بنی چاری لری، هفوی
نه راخی چه ددغو ورستو اوزیو
کورونو لته و کری .

- اوه کارلو، هیله کوم چه یووار و گوری.

سپری پورتہ شو، کہ کہی یہی

ادو ارد و یاد سو فیال و دن نیک مرغی!

● سو فیا: یو ۵ بیخَه هخه و خت نیکه و غه وی چه

خپل میڑھ تھا ولادور کری:

سو فیالورن خپل دو یمه کوچنی چه ادوار د و نو میزی دنیا ته را او پر ۵.

حساب کپری و چه سووفیا لورن به
 یوه ورخ دایتالیس او نپری یوه دیره
 تکره اونومیالی لو بغاپری شن. اود
 مینه ام لپاره به نوی دیار و فنه او
 افتخارات و گتھی. او پدی تو گه کوم
 وخت چه تن لیدل کیزی دکارلو دغه
 حساب هیچ بی خایه نه. په رینتیا
 سره هم هغه حساب چه کار لو بیونتی
 دیوه مینه امی تجربه لرونکی بر دیوس
 پاتی پ ۶۳۴ مخکی

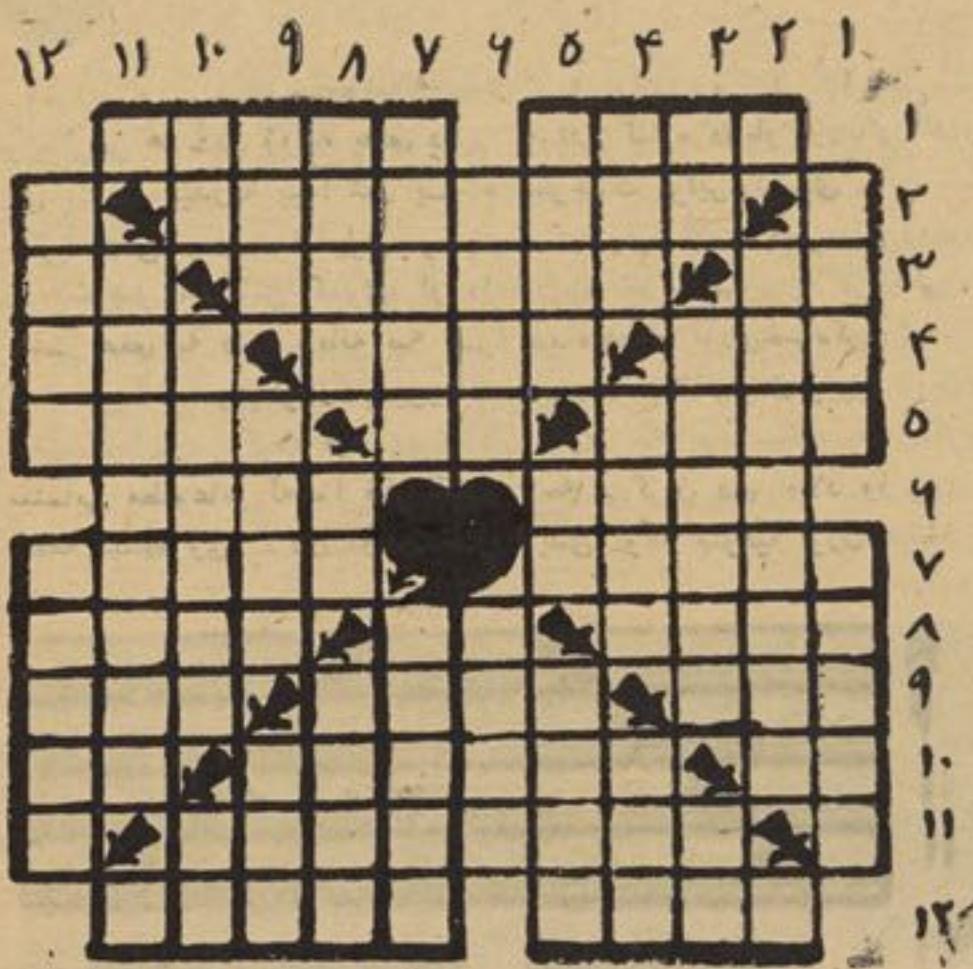
زوي وزيراوه اود خپل ميره کارلو خبریال ته کریده چه هره بىخه او خوشالی يى هم دبل زوي، يعني دويم یونتى لپاره دوياره او زياتى خو بن هره موري نى ممکنه ده چاته و کپري. زوي، له پدا کيدونه پيدا شو يىد ه موجبات يرابر کریدي . سوفيا لورن دسينمایي مطبوعاتو هوكى، اوس اوس هفه ديوي مور، به دود دخوبى احساس کوي، او دا خوبى هفه يه چيره زياته بيه تر لاسه کریده. سوفيالورن چه يو وخت يى داده چه: (تردى به پورته خوشالى نهوي چه يوه بىخه، هفه سپى ته دامى گومان پى کيده اود نسپى د سينمايي مطبوعاتو لهخوا فكر کيده چه بى گران دى اولاد وزيرى). او لهخوا دايتمىي سينما ته ورو بشكلى شوه، کارلو البته چه له خان سره چه هفه شنده وي، دادى دوهم خل پدى توگه سوفيا لورن هفه خبره



سو فیالورن دخیل میں او کوچنی زوی سرہ لیدل کیزی



جدول کلمات شماره (۲)



طرح کننده: محمد ناصر کارگراندخونی

افقی:

- ۱- منصبی از عسکری - مدح شده - ۲- نویسنده کتاب زاد المسافرین
- ۳- دریای خون - نوعی مرض - برند گان دارند - ۴- گندم میده
- ۵- شب مانده و نام یکنوع مو سیقی - ازسا مان خیاطی - ۶- نام یکی از پیغمبران - تکرارش صدای چهار پیای است - آله بر نده - ۷- تراش دهنده سنگ با املا غلط - نام یک نوع موتر روسی - ۸- نوعی توت - در روی کاملش یاد داشت میکنند - ۹- چندامر - معکوشش ولد است
- ۱۰- با آن میکویند - مرتبش دروازه است - خودش میکوید: کسی به رتبه شورم نمیرسد - اقا متکاهم باد شاه - ۱۱- حرفی از انگلیسی - نام یکی از شاهان مغول - چه کسی؟ - ۱۲- طیاره ساده - باز آنطرف اخلاص مند است.

عمودی:

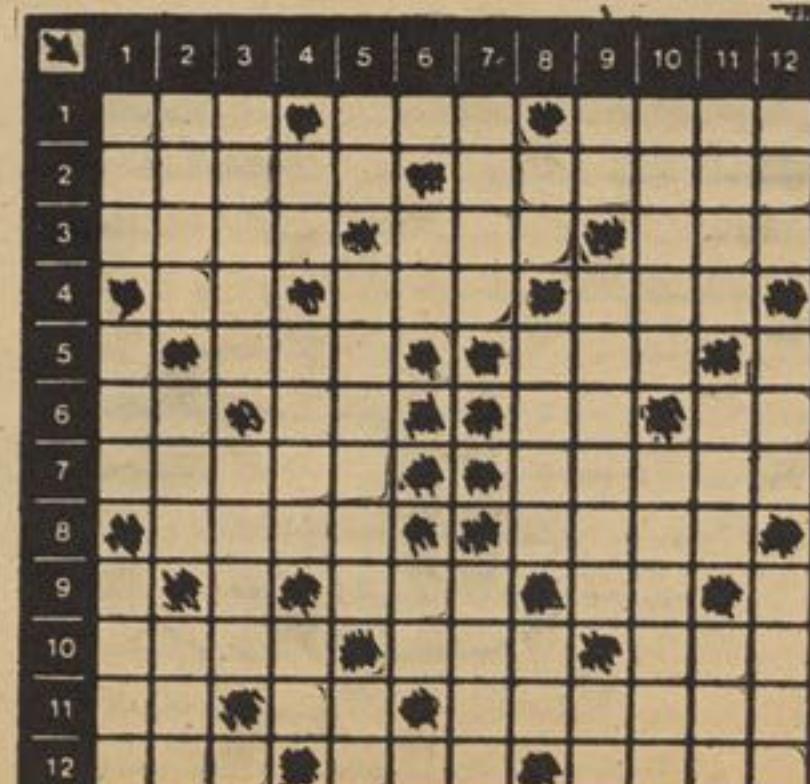
- مقصد - ترو تازه - ۲- مخترع تیلفون - ۳- از اعداد انگلیسی - از درجات علمی - دانه خوشبو - ۴- جوانمرد - قاضی - نو عی مزم - ۵- قسمت وحصه و سهم - بالای آن استراحت میکنند - خالص و محض معنی میدهد - ۶- از خواننده های هندی - خواننده ای از کشور ما - ۷- اختیار دار - بی مانند - ۸- خوشی - تکرار حرفی مثل - ۹- از لسانهای رسمی - کشور - با تغیر حرف آخر بپو شید - از استادان مو سیقی - کشور - ۱۰- تکرار سه حرف در اینستون - ۱۱- نام قدیم - لیننکراد - ۱۲- داخل شدن - شاهی از مغول.

جدول کلمات شماره (۱)

- افقی:**
- ۱- روش و طریقه خالص - ریا ضیدان مشهور سویس - ۲- از رجال مشهور هند - یکی از جبو بات - گوشه و سر - ۳- از نویسنده گان نامی بلغار یا - سر کس - ۴- حرف ندا - یکنوع موثر - نفس - ۵- از وسائل حرب، نویسنده سپید دندان - سخن - ۶- علامت جمع - وا حد سطحی - ۷- مخترع فن عکاسی - نویسنده قرارداد اجتماعی - ۸- نقش - بالا - از اعداد چفت - ۹- بورش - شمی از شهنامه - از اعضای بدن - ۱۰- امر میربد - از آنسهای خبرگزاری - ۱۱- متصر ک - نام دیگر عطارد - بی هنر و پیچ بیچ است - ۱۲- مدلی چبه - پا یاختنی است در اروپا - معکو سش نویسنده فرهنگ فلسفی است.

عمودی:

- ۱- دریایی در هند - هوای سریع - نویسنده و فیلسوف انگلیسی - ۲- به چهار پایان میگویند - دانشمند یونانی - صدا یش از بوق کمتر و فریدا و خبری را به اطلاع عموم میگیرد - ۴- خشک (پینتو) - بانگ - و داد و فریداد و خبری رابه اطلاع عمرم رسا نیده - آتش پرسست - ۵- نه کرسی .. نهاد. اندیشه زیر پا - عدد عربی - ۶- این یکی مادر عربی است - خاندان - تبل - غدار - ۷- نویسنده دون زوان - ۸- زسوره های قرآن - ۹- ممکن - محبوس و دریند بودن - ۱۰- آتش - ریشه - ۱۱- سیا هرگز دریا - عدد یست - ۱۲- نفی عربی - یکنوع طیاره - از نوابع شعر او درامه نویسان ی و نان - ۱۳- ریسمان - واحد پولی کیو با - نویسنده فرانسوی (۱۹۶۰- ۱۹۱۳)

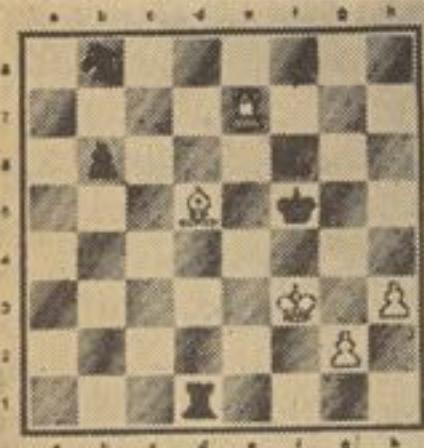


طرح از: غلام یحیی احمد پوشانگی

توضیح درباره مسابقه معلومات عمومی و هوش

با وجود اینکه از موقع ختم مسابقه معلوم است عمومی و هوش بیش از دو هفته میگذرد هنوز بیشتر از عده محدودی جواب سوا لات را نفرستاده اند که آنهم صرف جواب چهار و پاسوال میباشد که با این حساب فقط بیست الی سی امتیاز از جمله دو صد امتیاز را میتوانند بدست آورند که این مقدار برای برنده شدن بسیار اندک است از این سبب وقت بقیه جوابها را الی تاریخ رانزد هم تور تمدید مینمایم تاکسا نیکه مایل به شر اکت در این مسابقه واستفاده از جوابیز یکه در شماره ۴۹-۵۰ تذکر یافته باشند بتوانند از این موقع استفاده نمایند!

این را هم باید تذکر بدهیم که اوین گروپ سوا لات این مسابقه در شماره ۳۱ سال ۵۲ و آخرین آن در شماره (۵۲-۵۱) چاپ شده است و برای اینکه بیشتر با این مسابقه آشنای شوید تو ضیحاتی را که در شماره های گذشته چاپ شده است ملاحظه فرمایید.



مسئله سطر نج

در این مسئله نیز طبق معمول سفید بازی را شروع میکند و طی سه حرکت سیاه رامات مینماید اگر موفق به یافتن کلید حل این مسئله شدید برای ماهم بنویسید.



این عکس چیست

بادقت به این عکس نگاه کنید آیا میتوانید در یابید که این عکس چه چیزی است اگر توانستید جواب خود را برای ماهم بنویسید!

برندگان جایزه شماره های ۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹

کسانیکه پاسخ صحیح فرموده اند:

حیات الله نظام متعلم لیسه حبیبیه غلام یحیی احمد پو شنگی محمد ظاهر خورسند هروی ، عبداللطیف سروی ، نریا فضیلتی ، سو سن حمیدی ، عبداللاح قلعه نوی ، سید محمد امین پیشتراز ، فتح محمد

۱	ح	ای	م	ب	س	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۲	ق	م	ل	ق	۱	-۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	د	ج	و	ف	د	س	ت	ر	د	د	د	د	د	د	د	د	د
۴	ع	ر	۱	س	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	ب	ر	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	م	ب	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	ت	ر	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	ل	م	ج	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

حل جدول

صابری، فرزاد، فضل کریم کاکی گلانی خور یانی، عبدالحکیم فرید پور احمد فرید پیشه ور، فریدون کمالی محمد حمایون نسا مجو، نصرالدین جا میزاده، احمد خالد کارگر، تاج محمد آریا فیضی، محمد اسحق حاجیزاده محمد عمايون طاهری، حمید متعلم لیسه حبیبیه، تجیب الله ضد یقی اقلیما عسکریار، محمد ناصر نواب، میر تجیب الله آمل، محمد ناصر مستمند باختی، لطیفه فقیر عبدالرازق خکر ور بیکس زاده، مرضیه آمل، غلام سخن عطا ای باختی، محمد یاسین آشتی، عبدالقادر بیکس زاده، و حیده آمل، و قرار قرعه این عدد برندگان شناخته شدند:

بناغلی سید محمد امین پیشتنا ذوبیله اقلیما عسکریار هر کدام برندگ پنج جوره بوت پلاستیکی، بیغله لطیفه فقیر و بناغلی محمد هما یون نامجو هر یک برندگ یک سیت جور اسب نشان.

از ایشان خوا هشمندیم مو قیکه برای دریافت جایزه خود تشریف میاورند یک قطعه عکس نیز به عمر ادانته باشند.

یادداشت

برای یک نفر از کسانیکه در مسابقه های این شماره شرکت کنندو پاسخ صحیح حداقل یکی از سوالات را بفرستند یک سیت جور اسب نشان و برای یک نفر دیگر پنج جوره بوت پلاستیکی وطن به حکم قرعه داده میشود.



آسمی نشان

بوت پلاستیکی وطن از نگاه جنسیت، زیبایی و دوام بر بوتهای خارجی بوتری کامل دارد و با خرید با بو شیدن جورابهای زیبا و شیک اسب نشان نه تنها به اقتصاد فامیل خود کمک میکنید بلکه باعث تقویه صنایع ملی خود هم میشود.



عما داشته و خوردن آن وی را
شفته می سازد، ولی عملا در ظرف
ک یادو روز تمام اطفال فیصله می
مایند که آنر خوش دارند و
سند می نمایند. و بعد از ختم دو
حفله آ ماده می گردند تا
هر چیز را که بو سیله قا شق
دهن شان داده می شود چیز خوب
ربا مزه خواهد بود. پس آنوقت
ست که می توانید سیریل رانیزدر
جمله غذای طفل علاوه نمایید.

شروع دادن میوه بطفل :

میوه اکثراً دو مین غذای غیرمایع
محسوب می شود که به برو گرام
غذایی طفل علاوه میگردد، البته چند
ماهه بعد ازان که طفل به خوردن
میریل عادت پیدا کرد. بعضی
از اکثران میوه را بحیث اولین غذای
غیر مایع طفل ترجیح میدهند زیرا
عمولاً اطفال مشتا قانه آنرا صرف
می نمایند. برای سن ۶ یا ۸ ماهگی
طفل میوه هاجز کیله باید با آب جوش
داده و طور کمپوت داده شود.

سیب، شفتالو، ناک، زرد آلو
الو سیب زمینی میوه های عادی
محسوب می گردد.

می توانید عصاره میوه های که در
مرتبان های کو چک تهیه شده
میباشد برای طفل خویش بخرید
محبوبین میوه های تازه، یاس و دشدہ
(منجمد شده) که برای باقی اعضای
نامیل بشکل کمپوت تهیه کرده
باشید می توانید آنرا ب طفل نیز
درست مگر آنرا صاف کرده و یا
عصاره آنرا کشیده ب اندازه کافی
شکر هم با آن مخلوط نمایید تا طعم
نرش که داشته باشد دور گردد و
بامیوه های قطعی را که برای سایر
اعضای نامیل تهیه کرده باشید هم
می توانید برای طفل ازان استفاده
نمایید ولی باید گفت که بسیار میوه
باقیه در صفحه ۶۶

۶۳ صفحه در یکیه

پس توصیه ها اینست که فقط وزانه یک بار سیریل بطفل تقویم ردد و آنهم یا ندازه که فقط به نوک آشق چای مقدار بسیار اندک جاداده مود تا آنکه تدر یجا بخوردن سیریل ادی شود و حتی کمی بوره (شکر) می باشد مخلوط سازید شاید طعم سیریل بن رایسمیر پسند کند . خوب گاه با تمام این احتیاط های لازمه توجه مخصوص باز هم طفل به خوردن سیریل مخا لفت نشان داد پس

بهتر است برای دو هفته بطورقطع
ز دادن سیریل صرف نظر نمایید
اگر بعد از سپری شدن دو هفته
از عزم وضع چنان باشد که بود یعنی
از هم طفل علیه سیریل باشد
نوقت بدانکن فا میلی خو یش ویا
درا کتری که با هدایت آن به دادن
سیریل شروع کرده‌اید و یاخودشما
این عمل اقدام کرده‌اید، رایسر
هید.

ن مولف عقیده دارم که یک خطای
زرگ است که با دادن اولین
نذای غیر مایع باطفال به مجادله
رداخت زیرا بعضی او قات بابکار
ردن این روش مشکلات بزرگی
نه تغذیه طفل عرض وجود می نماید
حوب ولو چه مشکلاتی هم ازین ناحیه
ظہور نرسد باز هم برای یک پدر و
ادر نادر سست است تا به یک کشمکش
یا مجادله غیر ضروری ب- اغلب
جویش بـ دارند .

هر گاه داکتری در اختیار شما
باشد و یا از داکتر دور باشیدتا درین
ورد باوی مشوره نمایید پس مشوره
ن (مؤلف) اینست که عوض سیریل
دادن میوه غذای غیر مایع را بعلف
خویش شروع نمایید. البته برای
طفلان در بدو امر میوه نیز شکل

سیریل ها از لحاظ انواع و یتای مین
برو تین بسیار با ارزش میباشد
برای خوش مزه ساختن آن ها
دری نمک هم مخلوط نمایید .
طفلی که از اخوردن سیریل خود
اری می ورزد :

بعد ازان که به دادن سیر یل بطفعل
غاز نمودید طی یک یادو روز خواهید
انست که تاچه اندازه برای خوردن
ن علاقه نشان میدهد. بعضی اطفال
علوم می شود که برای قبول آن
زد خود فیصله می نمایند باین
ر تیب که چیز عجیبی است و لی
مکنوع غذا سست پس من آنرا خواهم
ورد طوریکه روزها سپری گرددو
نفل هم بیشتر به خوردن سیر یل
موق و علاقه پیدا میکند چنانچه
هن خویش را حین تغذیه چنان
ازمی نمایند طوریکه چو چه پرنده
در آشیانه خود غذا را بابایی صبری
خواهد از نول مادر بگیرد.

مگر اطفالی هم وجود دارد که روز دوم آغاز فیصله می نمایند که سیریل را قطعاً نمی پسندندند و بروز دوم نسبت بروز دوم بیشتر علم ضایع خویش را نشان مید هند برگاه طفل شما چنین عکس العملی قابل سیریل نشان داد بسیار حتاط باشید و آنرا جدی نگرفته

افشاری نکنید ولی اگر بر عکس
کوشید آنرا خلاف میل طفل بزور
رایش بخورا نید بدانید که بیشتر
بیشتر مقابل خوردن سیر یل مت مرد
سر کش گردیده و شما هم خشمگین
رو سخت گیر تر خواهید شد. و اگر
باين کار لجاجت بخراج دهيد احتمال
نميرود که مقابل هر نوع غذا آنقدر
دگمان خواهد شد که حتی طی يك
ادو هفته مقابل شير که بوسيله
وتل برایش میدهید نيز بدین شده
از خوردن آن ابا خواهد ورز يد.

گدام نوع سیریل ها (غذا) تهیه شده از انواع حبو بات) بعضی مادران یکسی ازانواع سیریل را که قبل پخته شده و آماده میگردد و انواع زیاددارد بطفل خوبیش میدهند این نوع سیریل ها ب مجرد یک باشیر مخلوط شد برای تغذیه طفل آماده میباشد که سبتو لت زیادی برای مادر از لحاظ تهیه غذا محسوب می گردد.

بعضی او را هرگاه طفیلی متعلق بیک فامیلی باشد که مقابل بعضی انواع غذای حسا سیت داشته باشند ممکن است داکتر فامیلی ترجیح دهد تاسییر یل را نسبت به سن عادی دیرتر تو صیه نماید و بعد ازان یاسیر یل نوع برنج، جواری، جوویا کدام حبوب دیگر آغاوسیر یل گندم را برای چند ماه پیشتر از پرو گرام غذایی طفل حذف نماید زدا سب با گندم نسبت به سار

ریز، سیریل هم سبب بسیار
سیریل ها بیشتر هو جب حساسیت
هی گردد. همچنین ممکن است داکتر
تجذیه مخلوط چند نوع سیریل را
معطل کندا و قتنی که طفل نشان
دهد که هی تواند هریک از سیریل یل
هارا بطور جدایگانه بدون کدام
نکلیف قبول کرده هی تواند (خورده
می تواند).

هر کاه تر جیج دهید تا بطفل
خویش از همان نوع سیریل پخته
شده که بدیکر اعضاي فا ميلى
میدهيد نيز بخور ايند مى تواني داز
سیر يل سفید گندم (تصفيه شده)
شروع گنيد. در سن ۵ يا ۶ ما هگى
مى تواني د سیریل هارا دسته بندى
ويكى از انواع آنرا بطفل دهيد -
بعضى اطفال دوران سن تازما نيكه
قدري بزر گتر شوند و ضعف معده
شان از خوردن سیریل خراب مى
گردد. بهر صورت بسياري از انواع

اینطور وقت زیادی را نمیگرفت، ولی پول زیادی برای مصارف اضافی موجود نبود، من در خرید لباس عروسی خودم افراد کردم، هادرم حاضر شد که لباسهای عروسی را بدوزد، و هادر بیتر گفت که وی کیک را تیار خواهد کرد.

با قیاده

oooooooooooo

بچه صفحه ۴۷

کابوس یک نیمه شب

بعد سوینی متوجه شد که مرد بلند هیکل‌هی خواهد از فراز یک احاطه سیمی خیز بزند.

در این حال سوینی با صدای بلند گفت:

ایستاده باشید و الا من فیرمیکنم مرد بلند هیکل باتانی بر گشت دراول سوینی فکر کردی خواهد تسلیم شود. ولی بزودی متوجه شد که طرف مقابل میله کارا بین را بطرف او بلند کرده سوینی دوباره بی دری آتش کرد خودش را با کاشی‌های خوش نگرفش نمود. در سابق داخل کلبه به سختی قابل شناخت بود.

همزمان با یاری کردن پیتر و مطالعه برای آماده‌گی امتحانات خود بیشتر از هرجای دیگر رنگمالی کرده ای. مگر از آنجائیکه کلبه خانه آینده ای مابود، اهمیتش بیشتر از آن بود که می‌باشد تا جاییکه در عین مسیحیان در نظر داشتم فیرا سوتی بی‌تر دیده بیلا نکریست. ولی مرد بلند هیکل ناپدید شده بود.

وقتی سوینی بطرف مو تر پرسیکشمت در نیمه راه جاییکه او و سلف مرد بلند هیکل را دیده بودند بالای سرک یک خریطه ایکه بالای آن اسم رو دت آیزن با ستون نوشته شده بود همراه با یک عدد پکس دستی افتاده بی‌فتند.

حالا دیگر موتور های پولیس هم به محل واقعه سر رسیده بود. همیو هورن یکی از اعضای شعبه پولیس به همراهی سونی پکس دستی را باز کردند.

در آن لحظه هیچ‌چیزی ممکن نبود

آنها را به تعجب بیندازد به غیر از

صدوق مملو از بسته های نوت های

۲۰ دالری.

سونی با تعجب بی اختیار گفت:

«واه ...»

آنها بسته های نوت هارا دوباره

درینین پکس دستی جادا ند هورن

حیرت زده گفت.

سختما از موتور های نقلیه با نک

زده اند ...

آنها پکس دستی را با دقت دو باره

قفل کردند.

و همراه با خریطه به مرکز پولیس

برگشتند.

بچه صفحه ۳۲

آشیانه قلب من

با م منزلش شروع به افتیدن کرد، نیرو داشتم آنرا وقف مرتب نمودن مجبور شد که نقل مکان کند.»

الائمه منزل ما میکردم.

بدیهی است که ما کار مانرا خیلی موافقت کردیم. عمه چیز به سرعت عالی انجام دادیم، وقتی بخش پایین تعییر کرد و کلبه مذکور در اوایل ریخته و کمرنگ واطاق خواب عقبی کوچک مبدل به یک حمام قشنگ گردید باید تذکر دهم که به عن قیمتی

من ارزید، ولی بیتر اغلب کار هارا خودش انجام میداد، وی تماماً تخته چوب عای کثیف را پاره کردواز بین برد و دیوارها را با کاغذ های برآق

و هدرن هزین نمود و کف سنگی آشیز خانه را با کاشی های خوش نگرفش نمود. در سبق داخل کلبه به شدت مصروف

بودیم و من آنقدر کار میکردم که در گذشته هر گز نکرده بودم او قات

فراغت خود را در شستشو و گامی در رنگمالی و نقاشی منزل صرف میکردم بطوریکه بیتر یکروز یمن

کفت که توکف اطاق و خود را بیشتر از هرجای دیگر رنگمالی کرده ای. مگر از آنجائیکه کلبه خانه آینده ای مابود، اهمیتش بیشتر از آن بود که می‌باشد تا جاییکه در عین مسیحیان در نظر داشتم فیرا

میکردم بطوریکه بیتر یکروز یمن را با خود میرم تا آنرا ببینند.»

کلبه ای را که بیتر راجع به آن سخن میکفت من قبل میشناختم. در بین سایر خانه های تون لین شکل مخروبه را داشت زیرا بسیار پست بود، من هم اکنون پنجره های کوچک درورودی کوتاه و آویخته و صحن قدیمی و کهنه آنرا در نظر مجسم کرده میتوانم. آنچه در حقیقت نوع مکانی نبود که من قبل متحیث خانه ای آینده ما در نظر داشتم، ولی اگر فرار میبود که من و بیتر میتوانستیم ازدواج کنیم . . .

بیتر افزود: «من کولن جیمز را با خود میرم تا آنرا ببینند.»

کولن رفیق بیتر و شغلش معاملات فروش منازل بود. پدر و مادرم ابتداء درین باره خیلی محبت از آن بودند ولی ماباسعی و کوشش خود خیلی زود آنها را راضی کردیم و حتی ازینکه پدرم حاضر شد برای ما پیجصاد پوند برای ودیعه، قرض بدهد، مرد در تعجب انداخت. پدرم بدرشتی گفت :

«این یک تحقق نیست، میتوانید هر زما نیکه از عهد و اش بر آئید برایم واپس تادیه کنید. مگر کارول یکانه دخترم چیزی برای سعادت تو کم کرده نمیتوانم. . . .

موهایم را نوازش کرد و سپس رویش را گشتنده، مثیلکه میخواست. چیزی را از چشمانش دور کند.

او، پدر، متشرکم «جمله فو ق را حینیکه بازوانم را بدورش حلقه میکردم زیر لب گفتم، وقتی رویش را بطرف ما دو باره گشتنده حالت عادی اش بود .

پدرم به بیتر گفت :

«مطمئن باش که خرید خوبی است.»

کلبه را که دیدیم عادی بنتظر میخورد و ظاهرها در وضع خوبی قرار داشت.

«منزل خانم سکات فقط دو سال قبل با م خوبی داشت.» مامور دارایی برای ما گفت: «او مخالف تغییر محل سکون نش بود و لی وقتی



ذہاجی افغان یگانه

حات سندی و فخر مورد

ضورت شمارادر بهترین

شور ایط قوه لیده یعنی ماید

کدام راه را

شخصی نزد پلیس

خانم زرد موی گفت: «این آرزوی تیلفونی هم باعن تماس گرفتند.

میخواستند برای رهنمایی آواز

خوان ها را استخدام کنند. از قرار

وقتی باز محمد متهم به فریب کاری

ساینکه من خوانده او برا شوم، معلوم خنکام در یزوری آهنتک آن

را باید است آورده بودند. میگوید که تویک پروانه حقیقی زیبا روی زرد موی مر دیده بودند.

خود را از موضع بی خبر می مسند.

آنچه جمعه یک دوشیزه گند می

انداخت تا اینکه بعد از دوشبانه

گفتم: «شو هر تان درست فرموده رنگ یک کپ بلوری و یک مدال

روز باجال های پلیسی و دادن وعده

براستی که شما پروانه هستید، چه آورد، از جمله همان دخترانی بود

که در هنکام شنا رهنا بیش کرده

هایلا آخره یکایک جو یان را بیان

متشکرم از یکه در آواز خوانی بودم، میگفت دریک مسابقه آبازی

کرد. مر رهنمایی کردید. شوهر ششم برند شدم و جایزه گرفتم ولی

مستحق این جایزه شما هستید

بسانگی اتمر می گوید: وقتی از

ایشان استعداد خوبی دارند، چون

حتما خانم تان خوانده او پرتوهاد

اصرار نمود و حتی اشک ریخت ناچار

دسته گل و کپ بلوری و مدال را

گرفتم.

حالا من درین بست گیر مانده ام

نمیدانم کدام راه را انتخب کنم،

رهنمای مو زیک شوم یامعن آبازی

و یا همان مستعد ادبی که بودم،

باشم بهر حال میخواهم تعریف را

بالکن پراز آب ادامه بدhem، آرزو

دارم روزی بتوانم آبازی رایاد

گرفته بدون ترس داخل آب شوم..

باقی صفحه ۲۳

ازدواج یا پایان قصمه‌ها

دوست میدارد و سعادت و خوشی

اورا حتی از زندگی خود بیشتر عزیز

میدارد از اینرو بخاطر خوشی اواز

زند گیش کنار می رود ولی دلش

سخت بحال سیتو می سوزد برای

اینکه زندگی اورا آلتی پاشیده ساخته

واز این هم زیادتر پاشیده خواهد

کرد که این نهایت تأسف دارد.

آلتی عقیده دارد که ستو یگانه

مردیست در روی زمین که خوشبختی

اورا تامین خواهد کرد واو هم به

سهم خود هر گونه تلاش و مجاهدت

رامضروف خواهد تمود تادر خوشی

و سعادت سیتو نقش فعالی داشته

باشد.

اوین دوبار جدایی را محصول

متلون مزاجی و یا عصبانی مزاجی

خود نمیداند زیرا می گوید رشته

های اعصاب اواز پولادهم قوی تر

است علت آنرا متعلق به ناساز گاری

های شو هرانش خوانده و علاوه می

کند اگر این بار آهنتک طلاق و یا

جدایی کند در آنصورت تمام قصور

بدوش او بوده و نیل و باب و سیتو

در این زمینه گنا هی نخواهد داشت.



باجختر افغان الوتنه



پروازهای باخترا افغان الوتنه، در خدمت شما است

سریع، هستیرج، اقتصادی

پروازهای باخترا افغان الوتنه جهت فراهم آوری تسهیلات برای هموطنان عزیز در هر هفته چهار برواز به کنفرانس، چهار پرواز و از به هزار شریف یک پرواز به میمنه - هفت پرواز به هرات، چهار پرواز به چفچران، سه پرواز به کنفرانس، یک پرواز به تیرین کوت سه پرواز به خوست و شش پرواز به بامیان - از کابل صورت میگیرد و در هفته دو پرواز به تالقان، دو پرواز به خواجه غار، چهار پرواز به فیض آباد

صورت «مامور» لقمه چوب را که پیدا کرده رها کردند نیست برایش گفتم اگر وطندارم نیا مدد درانو قت باتو همراه می شوم تا برادرم را پیدا کنی و از نزد دور شد.

چند لحظه بعد رفیق دیگرش که همین باز محمد بود قبل از پهلوی ماعبور کرده و بسته پولش را بزمین انداخته بود نزد آمده بعذار سلام واحوال پرسی مختصر علت انتظارم را جو یاشد باز هم قصره را برایش

گفتم در همین آنلا پهلوی نشسته و آدرس را ازمن پرسید و نام چند نفر را یاد کرده گفت برادرت عزیز نام ندارد؟ گفت بلی تو از کجا نامش را می دانی خنده کرد و گفت من از چهره اش نشناختم که برادرت عزیز نام دارد زیرا یک نفر عزیز نام که با

برادرم دریک قشله ویک تولی عسکر میباشد شباهت زیادی با تو دارد بعد برایم گفت بیا که برویم و برادرت

برادرت پیدا کنم وقتی براه افتادم بمن گفت در قشله عسکر سخت گیری زیاد است و هر کس را که بخواهد داخل شود تلاشی می کند تو باید بول هایتر را در نیفه تبا نت

بزنی تادر وقت تلاشی آنرا از تو نگیرند. من بسته را که نزد خود داشتم از جیبم بر آورده در حالیکه باونشان دادم در نیفه تبا خود زدم و باین وسیله یکبار دیگر با اطمینان دادم که بول زیاد دارم باز محمد با من برایه اتفاده با چهارم به زبانی زیاد از هر

سو قصه هایی بمن میگفت و ضمناً صحبت می خواست مرا بسوی پل محمود خان با خود ببرد اما رفیق دیگرم به تعقیب مابود برای اینکه مبادا فریب کاران از دست مارها شوند از بازار محمد خواهش کرد که چون تازه بکابل آمدند و شهر را بلند نیستم چه می شود که یکبار مرا به شهر ببری که شهر زیبای کابل را

تماشاه کنم و بعد ازان به نزد برادرم برایم باز محمد که از عوایق کارش غافل بود خواهش را قبول کرد و باین از پل محمود خان بسوی شهر

روان شد پلیس دیگر که موظف بود مارا مراقبت نماید از موقع استفاده نموده باما نزدیک شدو باز محمد را گرفتار نموده بسر ماموریت پلیس آورد.

فروشنده

این زنها ابرادران این دختر روز
یدروز کالا های مجلل تربه تن میکند
خوب، من خوشحالم که کمکشان
کرده ام ولی کارها خوب پیش
نمیرود.

در حالی که آه میکشید، آئسته
از زینه بالا رفت.

برخی از اوقات کلمات اسری
ندازند، ولی این اثر پسانتر نمودار
میشود. به همین سان تنهای صحیح
روز بعد بود که گله های آقای
یاکنکنون به کله همسرش نفوذ
کرد:

ناتمام

بونیفاس وقتی تصمیم گرفت سکالینا
را به همسری بگیرد در این جریان
اویک رقیب سوی سختی داشت که
حتی موقعیت اورا متزلزل ساخته
بود زیرا رقیب او جوان نیرو تمند
ویو نداری بود که خیمن نظر پدر
ومادر سکا لینا را بوجه خوبی جلب
نموده بود و آنها آرزو داشتند که
سکالینا را بمن او جست. آن جهان
زورمند و نیرو تمند بدنه است. همچون
سکالینا از دل و جانشی به بونیفاس
علاقمند بوده و قیلیا، اورا دوستی
میداشت اینها ضوع آنهمه غلبه و
موقیت رقیب را به شکست فاصله
مواجه ساخته بود بطور یکه تلاش
پدر و مادر سکا لینا در این میانه
کو چکترین نیرو نداد و آنهمه
کشیکشی هایی که میان پدر و مادر
سکا لینا و بونیفاس مو جود بود
جزیک مسلسله تاریکی همچیزی دیگر
بمیان تولید نکرتا آنکه کیت جوان
نیرو تمند و رقیب سوی ساخت او بیوی
احظار داد که از این رقابت و سماجت
دست بردازد والا خود را آماده دوینیل
نماید و بونیفاس بنابر علاقه و عشق
انصراف نایدیز شخود را آماده
نموده بود تا بن طبق آیین و رسوب
قدیمی سرخ بوستان باکیت دویل
نماید و در آن صورت البته سکا لینا
بکسی تعلق خواهد گرفت که از
معر که دویل فازع و بیوزید آید.

اما پدر و مادر سکا لینا از ترس
اینکه مبادا کیت در این دویل کشته
شود دویل بیش از دویل به اتفاق
کیت از آن محله مسکون بر قصبه
یوکان که پنجصد کیلو متر از آنجا
فاصله داشت کوچ کردند.

ناتمام

جستجو یش بود بدستش نیا مده
واز یافتن آن مایوس و نامید گردید
و آن قت قبول گردکه این حرکت
روی یک تعمد خاص و یک خصوصی
ناجوا نمردانه صورت گرفته است
که عمل آن جز دوسان نوک ایکسی
دیگر نبود.

بونیفاس غرق یک هیجان و اضطراب
بود که هیچگونه کاری از او ساخته
نیود، سک هایی که راه طول را
بیموده بودند احتیاج به غذا خوردان
داشتند و اگر خود را با شان
ارسد بدون شک دیگر مجال راه
بیمودن در آنها خواهد بود. خودش
اگر گرسنگی و نبودن غذا را تحمل
کند مگر تحمل او هم تر سنگا
وتندید کشند براش مقدور خواهد
بود.

وقتی ازین تفکرات نتیجه مطلوب
حاصلش نمیشد در اطراف حقیقت
این موضوع تامل میکرد که دوسان
چراوی را اینچنین ظالما نمایم
ناجوان مردانه بمر گشی ده است
اصلاً علت دشمنی دو سان نسبت
دو چه و این دشمنی از کجا مایه
میگیرد، مگر او کدام خاطره بدی از
او داشت.

مخصو صا تعقیب و فیر او که برای
بونیفاس جزیک مطلب گنگ و یک
معدای رنج دهنده نبود. او فکر میکرد
چرا دوسان میخواست اورا در دل
یک راه خطر ناک کو هستانی هدف
گلوله قرار دهد. درخم و بیچ این
اوکار و تصورات و سوالات بی جواب
بونیفاس چون مکسی که بتارهای
خدم در خم عنکبو تی بیجده شده
و راه فراز و استخلاص از آن بیچوجه
برایش میسر نیست غرق بود که بطور
یکباره کی جریانی در مغز او راه
کشید که باعده نیرو و شیشه میکند در
خرد داشت برخود لرزید و عرق
سردی سراپایی وجودش را فراگرفت
و تازه بعلت کار دو سان بی برد،
برای آنکه بیادش آمد و خاطر بنسال
بیش در جو لا نگاه نگاه او
بطور زنده و مجسم ظاهر شد پنج
سال بیش حساس ترین و مخوف
ترین واقعه زندگی برمی جرای
دونیفاس اتفاق افتاده بود، چه

اعلان

«بافتخار روز مادر دمیر منو تولنه از ادب اشعارا - نویسنده گان
وهنر هنران خبیر و محترم وطن تمنا زارد برای تجلیل از مقام خجسته
مادر و تبلیغ بیشتر در باره علوم مقام و قد سیت مادر بیشین وعا لیترین
آثار شان را الی ۱۰ جوزا ۱۳۵۲ به مدیریت عمومی تحریر یارات دمیر منو
تولنه ارائه بدارند بعد از ارز یابی کمیسیون مربوط برای صا جبان
عالیترین آثار ادبی و هنری از طرف همین منو تولنه جایزه اهداء خواهد
شد».

وادی مرگ

شدتا بطور یکه اشتبه داشت غذایی
نشینی کند بلکه او هم بسرعت به بوای خود نهیه و تدازک نماید و بالته
تعقیب سور تمہ اش را رانده و در وقتی خودش سیرشد آنوقت بدرستی
عنگامی که ضرورت میدید از اینوقت اینکه هارفته
نیز گلوه مضایقه نمیکرد، اما یک وبحساب شان وارسی نماید و مسلمان
وقتیکه بونیفاس آخرین ویراژ را وقتی این کار هم در طرف کمتر از
عقب گذاشته و بمدخل میداند و سبع دو ساعت انجام میشد و آنوقت
او اصل شد تازه احساس کرد که بونیفاس چون شدیداً احتیاج
دیگر اثری از دو سان نیست. او باسترا حت داشت بخواب میپرداخت
سور تمہ اش را توقف داده و منتظر اما وقتی او سراغ مخازن غذا رفت
مانند تاگر از دور صدای سور تمہ الری ازمواد خوراکه در خورجین و
اورا بشنوید ولی هرقدر طول کشید
نه صدای ونه اثری از او نمایان شد
آنوقت بونیفاس که اصلاً از این
گرفته و به تلاشی برداخت بحقیقت
حرکت او نکرانی در خود احساس
نمیکرد بفکر دور و درازی فرو رفته
و عمل اورا در ذهن خود
جستجو میکرد و این اندیشه ها کم
کوشیده دیگر خور جین را وارسی
کرد اشتبوب و دیگر لوازم ضروری را
که در برتو آن تاریکی ها و پرده های
مستور بعقبه رفته واورادر آستان
در آن نیافت.

کوشاهای بونیفاس از این اتفاق
حقایق میر ساند چه بخاطر آورد
روزی را که برای نخستین بار با
دوسان مقابل شد واز همان نگاه
ازل فیاوه اورا نا خوش آیند خواهاند
بعدها در آینه تصورات خود قیافه
اورا آشنا بینظر آورده بمهتر
میتوانست تحمل کند اما اینکه
میتوانست تحمل کند اما اینکه
چهاد عان کرده بود که در همچویک
اورا آشنا بینظر آورده بمهتر
میتوانست این واقعیت را در ذهن
تفنگ باو نبود حواس اورا بست
خود جستجو نموده و آنرا با چهره
اصلی آن در یافت نماید.

سفر خطر ناگزانتاییه قدان غذایی
اندیشید و بخود فشار آورد جزیک
نفرت نامری نیست به دوسان
چیزی در حافظه خود نیافت و بالاخره
صمیم گرفت راه جلگه را نیز
طی نماید، چون سرا شیبی تمام
زندگی اورا تهدیده مینمود، و ای با
شده بود و دیگر زمین ها مسلط
دیگر را باز کرده و به نفتیش آن برداخت
اماجر یک چند بیرون و بوقتی های
مشروب و ساعت هایی که آنرا قبل
تیله دیده بود باز هم چیزی را که در
میکرد پیش رفته نمیتوانست تا آنکه
ساعت ۴ بعد از ظهر فرازید، چون
از یکطرف سک ها کاملاً خسته شده
بودند و بیشتر از آن راه پیغا می
مقدور شان نبود واز جانب دیگر

هوا بتاریکی میگردید والبته تاریکی
برای خود او مشکلات زیادی فراهم
میگردید بدین ملاحظات بونیفاس خیمه
راز سور تمہ کشیده و در مدت کمتر
از یک ربع ساعت آنرا آراست و بعد
از آن سک ها را از گادی باز نموده
و سپس در صدد برافروختن آتش

شهر کابل نام گذاری میشود

ب:- حدود .

سمت شمال: دریای کابل. ایمل وات .

سمت شرق: شاه زمان وات. تبه مرنجان. مسجدی وات .

سمت جنوب: مسجدی وات. کوه قلعه حشمت خان .

سمت غرب: اکبر خان وات و کوه شیر دروازه .

۱۱- ناحیه یازد هم

الف:- حوزه ها .

۱۱۸ ۱۲۰ پامیر مینه

۱۲۱ سالنگ مینه

۱۲۲ محمود هونک مینه

۱۲۳ خیر خانه مینه

ب:- حدود .

سمت شمال: خواجه بغرا و هزاره بغل. و کوه خیر خانه روشنان وات .

سمت شرق: ننگر همار وات .

هونک وات. یکرام وات .

سمت جنوب: ملایی وات. بامیان وات .

سمت غرب: بامیان وات. بدخشنان وات .

۱۲- ناحیه دوازد هم

الف:- حوزه ها .

۳۱۱ ۳۱۲ غزنوی مینه

۳۱۰ ۳۱۳ ایوب خان مینه

۳۰۹ ۳۱۴ خازی عبدالله خان مینه

۳۱۲ ۳۱۵ چهلستون مینه

ب:- حدود .

سمت شمال: بیدل وات. شارخ وات. شیر شاه وات. در بسای

چمچم است .

سمت شرق: کوه ویصل .

سمت جنوب: و یکحصه سرکدار الامان .

سمت غرب: جمال مینه

با قیدار

سابقه

سابقه

سابقه

لیدلی یکی از معروف ترین فابریکه های دواز

ایالات متحده امریکاست که تولیدات آن در سراسر

جهان شهرت دارد و ها قلم از تولیدات فابریک لیدلی

که در فرمولیر می ادویه شامل است در افغانستان

خورد استعمال دارد از جمله ای سیپو تیکه های آن مثل

اکرو مایسین درسته بندی، اکسپول هم قدره و پودر عرضه

میگردد مریض میتواند مطابق توصیه داکتر با اطمینان

کامل استعمال آن پردازد .

سمت جنوب: دریای چمچم است

ب:- حدود .

سمت شمال: یکحصه میر و میس وات .

سمت شرق: جمال وات. ویستی-. کوه

سمت غرب: دریای چمچم است.

ناحیه ششم حالیه

الف:- حوزه ها

ابن سیناء مینه

خواجه صفائع مینه

ب:- حدود .

سمت شمال: میوند وات

سمت شرق: پیشو نستان وات .

دیوان بیکی اشتهر خانه .

سمت جنوب و غرب: کوه شیر

دروازه ویل هار تن .

۷- ناحیه هفتم

الف:- حوزه ها

خیر مینه

تیمور شاه مینه

ب:- حدود .

سمت شمال و غرب: خیر وات .

وتیمور شاهی وات .

سمت شرق: اکبر خان وات .

سمت جنوب: میوند وات .

۸- ناحیه هشتم

الف:- حوزه ها

عاشقان و عاد قان مینه

میوند مینه

ب:- حدود .

سمت شمال: میوند وات .

سمت جنوب: بالا حصار و کوه شیر در واژه .

سمت جنوب: اکبر خان وات .

سمت غرب: نادر پیشون وات دیوان بیکی .

۹- ناحیه نهم

الف:- حوزه ها

رحم مینه

نوایی مینه

نور محمد شاه مینه

حمدی مینه

ب:- حدود .

سمت شمال: تپه

سمت شرق: تپه و کوه یکلنگه .

سمت جنوب: بینی حصار وزمین های زراعتی .

سمت غرب: یکتیا وات .

۱۰- ناحیه دهم .

الف:- حوزه ها

نادر شاه مینه

زوک مینه

بلخی مینه

تمیم انصار مینه

نکاهی به این نقشه بیندازید. ما چندونه میتوانیم مداخله کنیم «
دونلی به من (حسین هیکل) قصه کرده است با شنیدن این سخنها از چوکیش بلند شدو فریاد کشید: «مارشال زو کوف مار شال زو کوف، مار شال زو کوف، میخواهید که من یعنی یک ملکی بیچاره، به شما یعنی ستاره چنگ جهانی دوم نشان بدشم که چگونه مداخله کنید؟ شما باید مداخله کنید».

آنان کوشیدند قو تلى را آرا م سازندو در باوه عدم امکان مدا خله نظامی صحبت کردند. و گفتند که چگونه از و سایل سیاسی کار خواهند گرفت و از طریق ملل متعدد اقدام خواهند کرد. پاسخ قو تلى دشنام به ملل متعدد وشورای امنیت بود. وی از خشم و بیچارگی نزدیک بود به کریه دراید.

تیل اوویا دایند سازد.

پیش از تعریض قرار گذاشته شده بود که سوریه بیهاد ریافت اشاره نمی‌آز ناصر، پایپ لاین های انتر نشنل پترو لیم کمپنی و تپ لاین راقط کنندو بدین صورت تیل رابه روی ارو یا نند سازند وقتی عملیات آغاز کشت، سر اجازه خواست تا اوله ها امنیت سازد و ناصر با فرستادن ستاره رمزی بدین کار موافق کرد.

پس از فرستادن این اشاره ناصر متوجه شد که اشاره اوله های هردو شرکت زادر بر میکرید حالا نکه شرکت تپ لاین امریکایی بود چون امریکا بیان شدیداً طرفدار مصر وعلیه فرانسه و بریتانیا نمودار شده بودند، ناصر نیخواست آنان را خشمگین سازد. از پترو ناگزیر شد تا پیام عاجلی بفرستدو به سراج بکوید که تنها اوله های انتر نشنل پترو لیم کمپنی را منفجر کند.

قطع اوله ها، مسدود ساختن کانا وسر باز زدن از تهیه تیل، بخشی از نقشه قبله ترتیب داده شده برداشته نویسه شده، ضربه بی بر تعریض کران وارد آید وارو یا با اشکالات اقتصادی روبه رو شود. اکنون دیگر، تعریض هر روز صورت میگرفت. ما هر لحظه نیروی تعریض را منتظر داشتیم که نمودار شوند، بمبارد ادامه یافت. نیرو های زرهدار به پس ازیک عملیات دلیوانه از سینا عقب نشینی میکردند بمبارد شدند یکر بایستی او حادثه هافرا رسد.

بقیه صفحه ۱۵

عرضکر فرا نسخه وبر یتانیا همان چهار یهای دلتا است. بین اساس شروع کرده بودند تا واحد های شان را از سوی به سوی خط های دقاعی در دلتا سوق بدهند. ولی ناصر دید گامی سیاسی داشت و میگفت که هدف کلی این هرچه اشغال ساحه کانال خواهد بود. تعریض کران قاهره را خواهند خواست، آنان کانال رابه کار دارند ازینرو باید نیرو ها در ساحه کانال متصرف شود. در غیر این، سپاه هیان مصری بسراي تعریض کران بازی خواهند کرد. بر اساس این نظر ناصر، نیرو های که به دلتا فرستاده شده بودند، بر کردانیه شدند تانیر و های پورت سعید واسما علیه را تقویت کنند.

شام آنروز، ساعت پنج و پنجاه دقیقه، بریتانیا قاهره را بمبارد کرد. بریتانیا چنان نقشه کشیده بود که در طرف دور روز نیروی هوایی مصر را نبود سازد. اما در حقیقت، این کار را دریک روز انجام دادند با اینهم نقشه شان را تا آخر دنبال کردند.

هنکامی که تعرض هولی آغاز شده سفیر اندو نیزیا در حضور ناصر بودو بیامی را از سو کارنو به او تقدیم میکرد. وقتی ناصر آوازه های بریتانیا و فرانسه ندارد، ازینرو وقت زیادی برای یک چنگ توده بی که قرار بود پس از شکست سپاه به راه افتاد، صرف میکرد.

نقشه ناصر این بود که با یکاه های گور یلاجی ادر تائنا واقع دلتا تاسیس کند. انبار های پهنا نی سلا حبای سبک در سراسر کشور به میان آمد و فرستنده های مخفی رادیو بی برپا شد. یکی از فرستنده عایی که قرار بود علیه نوری پاشا به نشرات بپردازد، متوجه نانتا شد و از زهیران شوری پرسید:

«چه واقع خواهد شد؟»
زهیران شو روی از قو تلى پرسیدند که به نظر او آنان چه باید بکنند. وی پاسخ داد:
«باید مداخله کنید!»
کرد.

روز دیگر، پنجشنبه اول ماه نوامبر، پشتیبانی از سراسر جهان باز کردو گفت:
«آقای ریسیم جمهور، نقشه اینجاست

بقیه صفحه ۱۹

سعمای رینی

مخصوص کیهان نو ردی بس ردارند بیرون قدم میکند ارند. بر سطح سیاره پخش میکرد. توت-شوکت واو کین بیون آنکه منتظر بمانند بداخل قدم گذشتند. و به رادیو و تلویزیونی کلان بینظر ورق زدن ژود نالیا شروع نمودند. میرسید... در داخل سفینه چنان از داخل اطاق کسی بیرون نیامد... همانطور در داخل سفینه سکوت وضعی حکیم هام بود که میگفتند همین حالا در واژه اطاق هدایت باز میشود واز آن اشخاص که کلام (با قیدار)

دستگاه رادیو طور اتمات سکنای های بیرون قدم میکند ارند.

تریوت-توت-توت... با لاتر رادیو و تلویزیونی کلان بینظر میرسید... در داخل سفینه چنان وضعی حکیم هام بود که میگفتند همین حالا در واژه اطاق هدایت باز میشود واز آن اشخاص که کلام

نمیخواهم تسلیم شوم.. سپس از دیگران پرسید که آیا با صلاح سالم همیقیده هستند یا نی

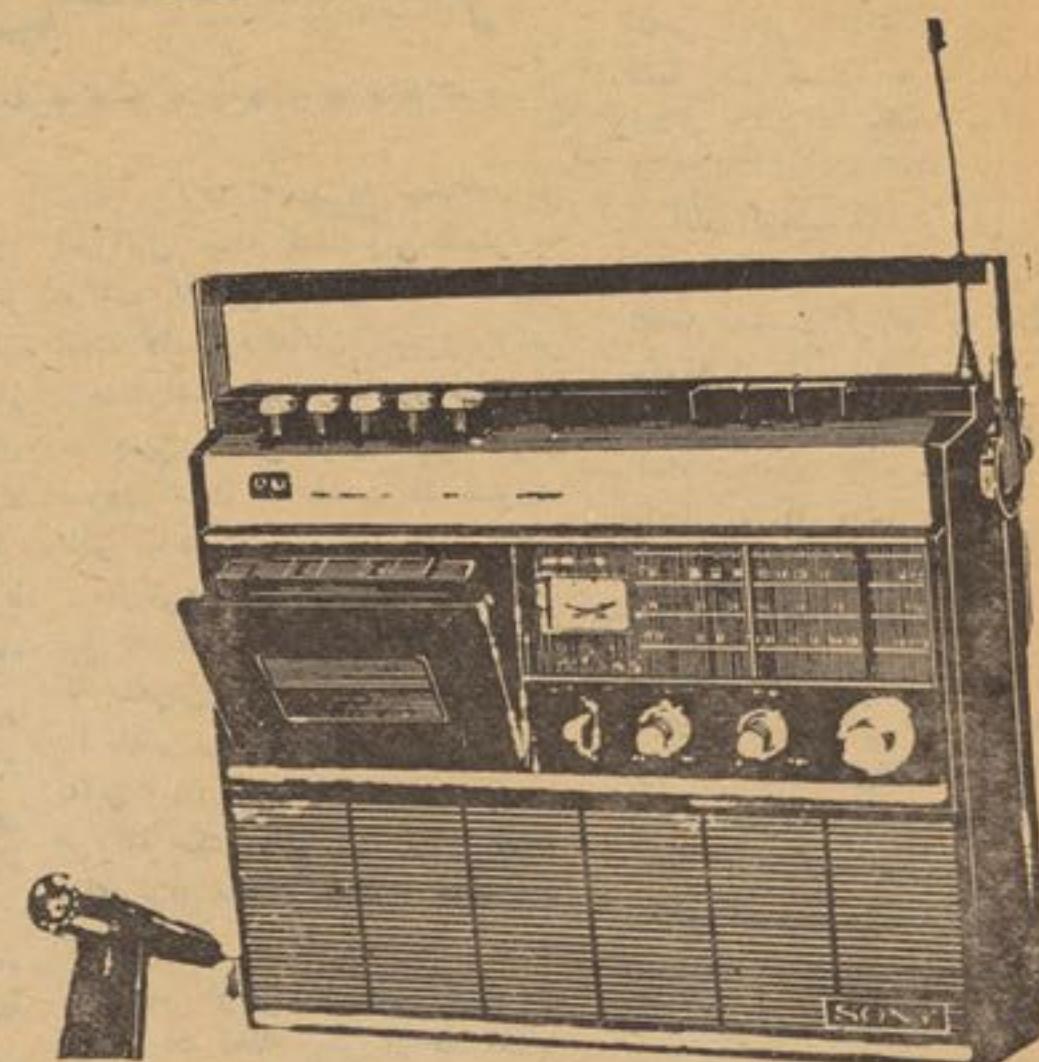
سونی

SONY

سونی برای آمن

سونی برای شما

سونی برای همه



رادیو کست مدل CF-250S

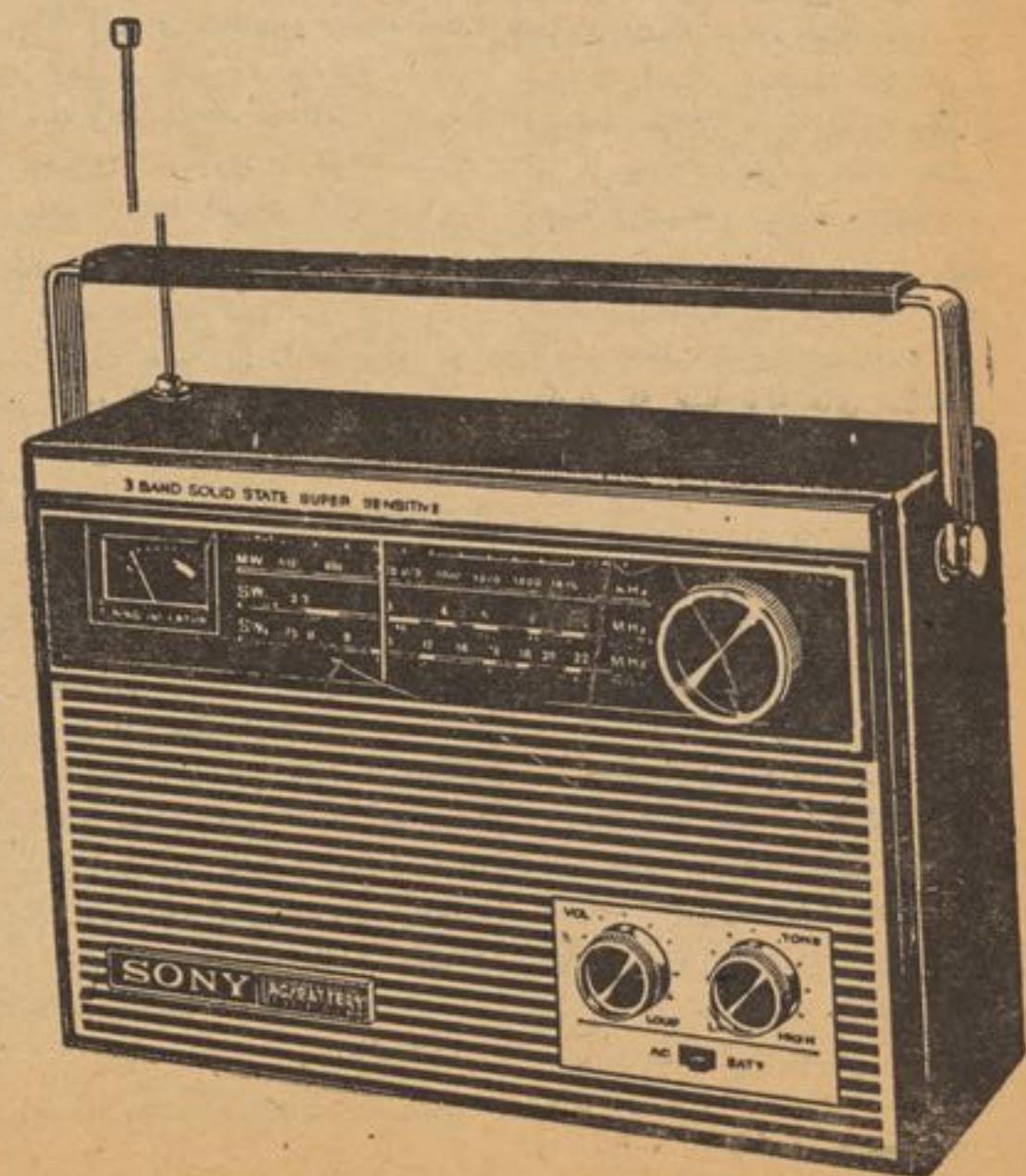
CF-250S رادیو کست مدل

دارای رادیوی سه موج - قدرت ۱۰۰ وات برای لوڈسپیکر اخا فری
کنترول اتوماتیک برای نیت - برق (۱۱۰-۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت)
باتری (۴ عدد باتری کلان) - کنترول به وزیر آواز - کنترول سه مرحله بی
بلندی ویستی آواز . وزن ۳۵ کیلو و وزدگی ۲۷ × ۲۷ × ۱۰ اونیم ×
انج

رادیوی دستی مدل 7R-55

دارای سه موج - حسا سیستم زیاد برق ۱۱۰-۱۲۰ یا ۲۲۰ ولت با طری
(سه عدد باتری کلان) دارای وزن ۱۷ کیلو بزرگی ۳۷ × ۷ × ۹
انج و قیمت بسیار نازل

محل فروش:
عموم رادیو فروشی های معتبر مرکز و ولایات .



SONY.

ادوار دیاد سو فیالورن ۰۰

په دود له خانه سره کپری و، ریستیا او وروسته ترهقه کارلو او سوفیا و خوت او سوفیا لورن دنپری دسینما له نویو خصوصی مشکلا تو سره مخامن شول، او هفه داچه دسو فیا داسمان یوه خلانده خیره شوه . لورن کره اولاد نهیدا آیده او خو خو دیره یاهزه یوری خوداده چه سوفیا کانه هفوی همدایود ستری هیخ وخت دتل لیاره دهالیود ستری سینما تهولاره نه، که خدهم چه زیانه اوپدی لاره کی یه دیری پیسی هم لته پیسی و شوه چه سوفیا دخان ولکولی، ترهقه چهور کره اولاد وشی خواهه و کنی، خوسوفیا پدی بوهیدله، سره مرسته و کپری، خو خلور کاله چه په خیله دایتا نیی په سینما کی ددی زمینه لری چه دلوبینی او خیل هنزو پهاندی کاندی همه هم ددی خبری په نظر کی نیولو سره چه دسو فیالورن سوفیا حامله شوید او بنا بی ای چه زر ترزره خیل اولاد دنیاته راوی . داخبر په هنری مطبوعاتو کی له دیر سردی. هفه پردیو سر چه زیاتی ایانی سره استقبال شو. خو پیسی یه دایتالوی فلمونو په جویست کی پکار اچولی دی، او هخه یسی کپریده چه ندی لازی هم دخیل هیواد سوفیا لورن په یوه مانی کی چه هفوی بین په سویس کی لری خیل لومری اولاد چه کارلو نومینی دنیا ته راوه . زیاتلو نهه و کپری. البته چه دسو فیا له جلیوار سره دکار لو حساب داو چه هفه خپله بینخه کپری او که فلمونه جویوی هم هعی ته مزد ورنکری او پدی توگه فلمونه دیر ارزانه ورته سینما سره سرو کارلرم، زه په هنری تمام شنی. اویه لومری سره کی همدا چارو لکیایم.... او ماله کارلو پونتی سره واده کپری. اودا همول زما د نیکمرغی عوامل دی او زه دیوی بخشی اویوی مور په دود خان خوشاله واده و کپری. خوله کومه خایه چه په ایتالیه کی دطلاق قانون لاندو او د قانون له مخی چاته دا اجازه نه ورکوله کیده چه له خپله بخشی نه بیل شنی. نو هماغه و چه هفوی دی ته از ووتل چه له ایتالیه نه ووخت دفرانسی تابعیت و منی. او کوم وخت چه هفوی دفرانسی تابعیت و مانه نوی و کولی شول چه واده سره و کپری.

ژوندون
میرسل شکری رعد
ساوان طوران شاه ششم
تیغون میرسل ۲۸۴۹
ساوان ۱۰
سپهر و ملائج دولتی ۲۸۵۱

شرح اشتراک
 کابل ۴۵۰ افغانی دلایات ۴۶۰ افغانی
 مرکز رای تسلیم ۱۳۴۰ افغانی در دلایات ۲۵۰ افغانی
 تاج ۲۲ دلار

سو فیا لورن سمد لاسه خه خاص هنری پروگرام او یاد کوم فلم د بشپرولو لیاره خه ترون نلری، ار غـواپری چه دخیل کوچنی زوی (ادواردو) پالنه او روزنه و کپری . خوروسته به هخه و کپری چه په فلمونو کی برخه واخلي .

دکار لو پونتی لیاره هم د دویم زوی پیدایست دزیاتی خوبی و پ خبره ۵۵ .

دشپیلی ڈبایر

دولتی مطبعه

چو په پشه

دین په وروستی برخه کی کپری وه او دنپر راتلونکو پیپریده بوری په نهی ناخاپه غلی شول، یوی مزی هفه په همدایی وی . شرورانه توگه ترسنونه تیز کر، هاریا دیوه نامفهومه غرسه په کپری ته نزدی دهقه اور اور کی دیوه کیت کی و بیماریده او بیماری په ویره سترگی له خوبه پرانستای . دچونکنی غنی چه دمار په خوله کی کاپری و داره کپری ده دنپر . په سلکو بدل شو. او کوچنی دباندی په بین کی دچاپه ورولو لکیادی روپنانه پیشی په منع ووهی. خکه چه وزروزنه یسی په دردونکی توگه کونجی شوی وو او دشتب پرک په خوله تراوسه له دغه احسام نه هیبینه م سمه نه پوهیزمه، خوته به والی چه په وحشت ویره، داپل، او مرگ د خدای (ج) د زر گونه مخلوقا توپلپاره: دا بن کی خه پیشنه شویده . چه خوب دی چه په یوه کوچنی بن کی لیدل کیانی . په دبنتو کی هم نه. زده می غواپری چه یووار بیاهم همدانی ده . کارلو هیله کوم چه ونه واپی په غرینیو سیمو کی هم چه د و گوری . کارلو سر و خو خاوه موسکو شو اوله خایه پاخید، کپر کی بی پرانستله همدانی ده . دنپری په کومت گومت کی اووی کتل . دنیا دسپوری می په رفای کی همدانی ده اوهر چیری همدا چه دوبه، او په درنه چوپتیا کی نغښتی شپه شوه قتل عام، نابودی او ورل دی او همدا چه شپه و لاره شنی او لم رخک دغه مرموزه کرختی . ووهی نودنور ولویو لارو دقائلانو په وسیله عام قتل پیل شنی. په هماغی هیخکله ما داسی چوپتیا نه وه قسادت سره دنپری له پیل نه همدانی لیدلی .

تدریجا بمقدار آن افزایش بعمل آید

ناآنکه طفل بیا موزدانرا پسند نماید

میوه را ۳۰ روز می توانید برای استفاده

های که در قطعی ها برای اشخاص

نگاه دارید در صور تیکه بطور درست

برزگ تهیه می گردد شیرینی مطلوب

در یخچال و یا خوب سرد نیکه داری

نداشته بنا بران قبل ازان که صاف

شده باشد کیله باید خوب پخته شده

کرده شود پوست آن جدا گردد و

بشد نشانه کیله خوب پخته آنست

که باید خال های سیاه روی پوست

میوه در هر وقت منحیث غذای طفل داده

آن بوده و مغز (اصل خود میوه) رنگ

شده می تواند حتی روز دو مرتبه،

میدادید آنرا با پنجه خوب خمیر

و هاصمه طفل میباشد. بهترین وقت

ساخته قدری شیری شیریا کدام غذای مایع

دادن میوه ساعت ۲ و ۶ بعداز ظهر

رادر صور تیکه برای طفل بسیار

شمرده شده می تواند . هر نوع غلیظ و سخت معلوم شود مخلوط

میوه ای که بطفل داده می شود باید سازید . با قیدار

سیمای جمال عبد الناصر

بـآغاز تعرض، شش تا کشتی که مملو از سمنت، بو تلهای بیـر و آهنگـهای کـهـنـهـبـودـ، اـنتـظـارـ مـیـکـسـیدـدرـ کـانـالـ غـرقـ سـاـخـتـهـ شـدـودـ برـیـتـانـیـاـ بـیـانـ اـزـینـ موـضـوعـ آـگـاهـیـ یـافتـندـ وـ کـشـتـیـ هـارـابـهـ سـخـتـیـ بـمـبارـدـ کـرـدـندـ، وـلـیـ یـکـیـ اـزـینـ کـشـتـیـهـاـغـرقـ شـدـوـ کـانـالـ رـابـهـ خـوبـیـ مـسـدـوـدـسـاختـ کـشـتـیـهاـیـ دـیـگـرـ هـمـ تـیـتـ وـپـاـشـانـشـدـنـدـوـمـوـانـ خـوبـیـ رـاـ تـشـکـیـلـ دـادـندـ. دـیـگـرـ چـیـزـیـ بـهـ کـانـالـ دـاخـلـ نـمـیـتوـانـستـ شـدـ.

ما و مود



این طرحهای ساده و راحت را
از میان صد های جم و عده سود
برای استفاده جوانان
برگزیده ایم

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library